

عشق راستین نیاز ضروری عصر حاضر

سخنان سان میانگ مون
کانون خانواده برای اتحاد و صلح جهانی

فهرست مطالب

- اتحاد دنیا و اتحاد دو کره‌ی شمالی و جنوبی از طریق عشق راستین
- هستی زادگاه و سرزمین پدری من
- هر کسی خواهان عشق راستین است!
- مسیر آمریکا و بشریت در آخر زمان
- مراحل زندگی شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های خدا

اتحاد دنیا و اتحاد دو کره‌ی شمالی و جنوبی از طریق عشق راستین

همانان گرامی، عزیزانی که آرزوی پر حرارتشان اتحاد شمال و جنوب است، خانم‌ها و آقایان.

هزاره‌ی نوین که چندی است آغاز گردیده است، یک دوره‌ی زمانی برای پاکسازی دسته‌بندی‌ها و درگیری‌های قرن گذشته، و آشکارسازی ایده‌آل یک خانواده‌ی موزون و متحد جهانی است. مایل هستم که سخنان خود را با سپاس از شما به خاطر شرکت در مراسم هشتادمین سالگرد تولدم آغاز کنم. بالاتر از همه چیز، مایل هستم که تمامی شکوه و افتخار دریافتی را به خدا پیشکش کنم، چون او بود که تا به این روز از من مواظبت نمود.

همانطور که به گذشته مینگریم، به خاطر می‌آورم که زندگی من هرگز آسان نبود. زندگی من با رنج تاریخی مردم ما و سختیهای بیشماری که آنها تحت تسلط قدرتهای بزرگ تحمل کردند، در هم بافته شده بود.

من، در سن شانزده سالگی، از طریق دعا با خواست خدا ارتباط برقرار کردم، و پس از آن در تمامی دوران زندگی تمامی روح و انرژی خود را برای انجام خواست خدا فدا کردم. من به این فهم دست پیدا کردم که دلیل بنیادی و اساسی افسردگی و اندوه بشر، بحرانی شدن رابطه ی خدا و انسان بواسطه‌ی سقوط بود. بشریت بسبب سقوط به حوزه‌ی نادانی روحی نزول کرد. در تلاش برای حل مشکلات بنیادی که این چهل روحی در میان جوامع بشری و هستی بوجود آورده بود، من در بیش از ده هزار سخنرانی عمومی در نقاط مختلف جهانی سعی در ارائه‌ی یک دیدگاه راستین بشری، یک دیدگاه راستین جهانی و یک دیدگاه راستین تاریخی متمرکز بر خدائیزم (خداگرائی) داشتم.

این سخنرانی‌ها به بیش از دوازده زبان دنیا ترجمه و در سیصد جلد چاپ شده است. محتویات این سخنرانی‌ها نتیجه‌ی یک دوره مطالعات مستمر و فراگیر مدارک و اسناد تاریخی نیست و استنتاج من، نتیجه‌ی تحقیقات دانش پژوهانه نیست. برعکس، من از طریق ارتباطات با هر دو دنیای مرئی و نامرئی به پاسخ سؤالات اساسی و بنیادی (بشر) دست یافته‌ام.

مسئله‌ی اتحاد شبه جزیره‌ی کره، آرزو و میل جدی مردم ما و حرکت و تلاش پایانی برای به نتیجه رسیدن جنگ سرد جهانی است. بهمین خاطر امروز، با عرض قدرانی بخاطر گردهمائی پرمعناى شما، مایلم در باره‌ی موضوع "شکل‌گیری اتحاد شمال-جنوب کره و اتحاد دنیا از طریق عشق راستین" با شما صحبت نموده و پاسخ سؤالات اساسی به چگونگی شکل‌گیری اتحاد را ارائه دهم.

اتحاد کشور ما، فقط یک اتحاد قلمرو ملی نبوده که درگیر مسائلی و رای آن است. این (اتحاد) با اتحاد روح و جسم بشر، که بسبب سقوط از هم جدا شده و رو در روی هم قرار گرفته‌اند، آغاز میشود و این خود الگویی برای اتحاد دنیای به دو قسمت تقسیم شده، است. به همین خاطر، این مسئله میبایست از دیدگاه مشیت الهی برای نجات و رستگاری بشر درک و دریافت شود. بعبارت دیگر، این مشکل میبایست در سطح مشیت الهی حل و فصل گردد.

هدف نهانی شیطان در پس درگیری تاریخی بین خوبی و بدی، از زمان آغاز آن، که بخاطر سقوط اولین اجداد بشری شکل گرفت، چیست؟ شیطان چشم خود را بطور دقیق به خدا دوخته است. خدا ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه بوده و استاندارد ایده‌آلی را که او از آغاز آفرینش در نظر داشته نیز میبایست دارای همین کیفیت‌ها باشد.

اگر قرار باشد که بطور مستقیم از خدا در این مورد بپرسیم، فکر میکنم مسائلی را که مطرح کردم تأیید خواهد کرد. خدا چه پاسخی خواهد داشت اگر شیطان بپرسد، که "خدایا، وقتی که در آغاز مرا بعنوان بزرگ فرشته آفریدی، آیا متمرکز بر عشقی موقت نسبت به من عمل کردی، یا عشقی ابدی؟"

فکر میکنم که خدا خواهد گفت که بواسطه عشقی ابدی او را بعنوان بزرگ فرشته آفریده است. اگر میگفت که عشق او موقت بود، این جواب، او را خدائی محدود میساخت. اگر او نتواند استاندارد ابدی عشق خود را نسبت به شیطان حفظ نماید، سرانجام زمانی فرا خواهد رسید که دیگر در برابر شیطان توانائی بکارگیری اختیارات خود را بعنوان خدا، نخواهد داشت. بنابراین، مهم نیست که تا چه اندازه شیطان با خدا مخالفت میکند، او چاره‌ای جز تأسیس پایه برای عشق ورزیدن به شیطان نخواهد داشت.

شیطان میگوید: "من بواسطه‌ی سقوط یک ولگرد پلید شدم، ولی تو و مردم خوب نمیتوانید متد و روش مشابه مرا مورد استفاده قرار دهید، اینطور نیست؟ ممکن است که من از جنگیدن لذت ببرم، ولی قرار نیست که تو از جنگیدن لذت ببری. تو حتی باید ورزش باد را تحمل کنی، اینطور نیست؟" بهمین دلیل، فلسفه‌ی خدا از نوع فلسفه‌ی عدم-مقاومت است. چرا اینطور است؟ چون تا زمان آشکارسازی دنیای ایده‌آل بهشتی بر روی زمین، صرفنظر از تمامی اوضاع و احوال، خدا باید به بزرگ فرشته‌ی مبدل شده به شیطان عشق بورزد.

مهم نیست که شیطان چقدر برای خدا مشکل می‌آفریند، خدا نمیتواند او را مجازات کرده با از بین ببرد. صرفنظر از تمامی چیزهایی که باعث بوجود آمدن شیطان شدند، خدا باید پایه‌ای برای عشق به شیطان تأسیس کند. مشکل این است که او تنها زمانی میتواند پیروزی کامل را تجربه نماید که شیطان اعتراف کند: "اوه، خدا، واقعاً خدا است! من تسلیم تو هستم."

به همین خاطر، خدا در موقعیتی قرار دارد که در آن توسط شیطان به بند کشیده شده‌است. از آنجائیکه برای خدا راه اصل مشیت الهی برای

بازسازی این است که شیطان را با عشق ورزیدن به او به زانو درآورد، ما در مقام فرزندان او میبایست در يك چنین راه و مسیری گام برداریم.

مهم نیست که اگر فردی در گوشه و کنار دنیا مورد رنج و آزار قرار گرفته‌است و بعنوان يك دشمن در سطح جهانی قلمداد میشود، او باید شرط و پایه‌ای برای عشق ورزیدن به مخالفانش تأسیس کند. از این دیدگاه حقیقت شگفت‌انگیزی در این کلام خدا نهفته است: "دشمن خود را دوست بدان." در واقع این یکی از نبردهای استراتژیکی خدا است.

این کلمات ساده بنظر میرسند، اما کسی آن درک نکرد، اگر چه این کلمات خط مرزی بین پیروزی و شکست را در نبرد بین خدا و شیطان را رسم کردند.

اگر قرار بود که خدا فلسفه و عقیده‌ای اختیار کند که با آن به شیطان بعنوان دشمن نظر دوخته و در پی انتقام جویی بدنبال او روان شود، هرگز قادر نخواهد بود که بر قلعه‌ی پیروزی بایستد. بهمین دلیل او استراتژی عشق را بدوش کشیده و گفته است که "دشمن خود را دوست بدان." عبارت "دشمن خود را دوست بدان" همچنین حد اعلی تدریسات و تعالیم عیسی نیز میباشد.

جالب توجه این است که عیسی، تنها فرزند خدا، در برابر شیطان ایستاده و برای او دعا میکند، علیرغم این حقیقت که شیطان سعی در کشتن او دارد. اگر عیسی در آخرین لحظات بر روی صلیب، نسبت به دشمن خود کوچکترین احساس نفرت و کینه‌ای در قلبش میداشت، مشیت الهی بطور کامل واژگون شده و نابود میشد. چون عیسی با قلبی مملو از عشق به دشمنانش و مملو از دعا برای برکت گرفتن آنها، بر مرگ غالب آمد، شیطان در آن لحظه تسلیم گردید.

این نقطه‌ای است که صلاحیت فرزند ابدی خدا بودن از آن سرچشمه میگیرد. حتی شیطان این صلاحیت را تشخیص داده، آن را برسمیت میشناسد. شما نیز قادر خواهید بود که در برابر شیطان ایستاده و به او بگوئید، "هی شیطان، آیا در فرزند خدا بودن من تردید داری؟" و شیطان پاسخ خواهد داد: "نه، برآستی تو فرزند خدائی." ما میبایست خود را بگونه‌ای هدایت کنیم که اگر به شیطان گفتیم: "اگر مردمی مثل من حوزه مقابل خدا را از سطح فردی تا سطح خانواده، طایفه، جامعه، ملت و دنیا گسترش دهند، آیا برای تو مشکلی نیست؟ پاسخ شیطان این باشد: "این اصل است، بهمین خاطر نمیتوانم مخالفت کنم."

خدا تحت چنین شرطها و پایه‌ها و با حوزه فرهنگی مسیحی، بعنوان فرهنگ مرکزی، مشیت خود را دنبال نموده است. چه ما خود را در راه فداکاری و شهادت، در مقام شهید یافته، چه در عمق نبرد خونین، میبایست نهضت عشق به خدا و عشق به حتی دشمن خود را به پیش ببریم. ما میبایست پرچم این جنبش را در خانواده‌هایمان، در جوامعمان و در ملت‌هایمان به احتزاز در آوریم.

امپراطوری روم مسیحیت را بسختی مورد رنج و آزار قرار داد، اما در برابر عشقی که مسیحیت از آن برای دوست داشتن کشور دشمن استفاده نمود، وادار به تسلیم شد، و این چگونگی جهانی شدن مذهب مسیحیت است. نقطه آغاز برای راه بهشت در درون کشوری بود که دشمن او محسوب میشد. تا به این زمان مسیحیت به دوست داشتن دشمنان شخصی خود می‌اندیشیده‌اند، ولی این درست و کافی نیست. ما میبایست به کشوری که دشمن ما است عشق بورزیم، حتی دنیای دشمن را نیز بایستی دوست بداریم.

نقطه‌ی آغاز برای راه بهشت در درون کشوری بود که دشمن ما محسوب میشد. تا زمانیکه نتوانیم پایه‌ی سنت عشق راستین را بوجود آورده و بر این پایه مستقر شویم، قادر نخواهیم بود که پادشاهی بهشتی را بر روی زمین تأسیس کنیم. اگر اینگونه، این سنت عشق راستین تأسیس شود، هرگز نمیتواند فلسفه یا ایدئولوژی بزرگتر و باشکوهتری نسبت به آن وجود داشته باشد.

زمانیکه کشور کره تحت تسلط امپراطوری ژاپن بود، چهار کشور مشیت شده - کره، ژاپن، آلمان و امریکا- دشمن یکدیگر بودند. با توجه به شرایط آن زمان، ژاپنی‌ها و کره‌ای‌ها دشمن یکدیگر بودند، ژاپنی‌ها و آمریکائی‌ها هم دشمن یکدیگر بودند، آمریکائی‌ها و آلمانی‌ها نیز دشمن یکدیگر بودند. با اینهمه، من راه عشق راستین بهشتی را پیش گرفته و ژاپنی‌ها، آلمانی‌ها را به امریکا، کشور دشمن آنها، کشانده و به آنها گفتم که امریکا در مسیر تباهی و نابودی در حال سقوط است و برای احیای دوباره‌ی آن کمک آنها ضروری است.

من برای ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها تأکید کردم که آنها قادر خواهند بود تا يك اندیشه‌ی نوین مستعد در هدایت بشر بسوی دنیای نوین مورد نظر خدا را تأسیس کنند، اگر نتوانند شرط عشق ورزیدن به دشمن گذشته‌ی خود، امریکا، را با عشقی بیشتر از عشق به سرزمین پدری خود بنا نهند. من این سنت عشق راستین را بنا نهاده و يك شروع نوین را پایه گذاری نمودم.

تا زمانیکه مردم پایه و شرطی تأسیس نکنند که براساس آن بتوانند کشورهای دشمن خود را دوست بدارند، پادشاهی بهشتی نمیتواند بر روی زمین تحقق یابد. تنها در عمق عشق راستین الهی است که چنین سنت تاریخی میتواند بنا نهاده شود.

وقتی که از جانب دولت فدرال امریکا تحقیق شده و با بی عدالتی به دادگاه کشانده شدم، درواقع من با تأسیس روزنامه‌ی واشنگتن تایمز و يك ایستگاه خبررسانی، و با کار و تلاش سرسختانه‌تر برای دادن زندگی به امریکا به آنها پاسخ دادم.

اخیراً، برای همکاری با چین، سعی در گردهم آوردن برنامه‌ریزان سوق‌الجیشی برجسته از سراسر دنیا بوده‌ام. این يك مثال از چگونگی کار تمامی سازمانها و فدراسیون‌هایی است که تأسیس کرده‌ام، اینکه تمامی آنها آماده برای همکاری و خدمت به هر نوع تلاش بهشتی متضمن عشق راستین هستند. در آینده، حتی آنهایکه دارای استعداد مافوق و برتر هستند، اگر در توشه‌ی خود اثری تکمیل شده از عشق نداشته باشند خود را در بند دیگران خواهند دید.

برای همه ضروری است که این نکته را به خاطر بسپارند. من در زمان حکومت امپراطوری ژاپن (در کره) وارد نهضت مقاومت ضد-ژاپنی شده بودم، از این نقطه نظر، مردم ژاپن دشمنان من بودند. این نکته بطور عمومی برای تمامی کره‌ای‌ها و بطور فردی خود من صادق بود، اما بدنبال شکست ژاپن در جنگ دوم جهانی، من به این کشور عشق ورزیدم.

بعد از جنگ، میتوانستم به اداره پلیس رفته و در مورد کسی که مرا بخاطر فعالیت‌های مخفیانه و زیر زمینی استقلال طلبی‌ام توقیف و محبوس کرده و بطور جدی مورد شکنجه قرار داده بود، گزارش دهم. اگر به این کار دست میزد، تمامی آنها اعدام شده بودند. اما وقتی که با يك پلیس ژاپنی روبرو شدم که برای نجات زندگی خود در حال فرار بود، در بست‌بندی لوازمش و فرار شبانه به محلی امن به او کمک کردم.

آیا میدانید که چرا تعداد بسیار زیادی از جوانان ژاپنی زندگی ابدی خود را بخطر انداخته و وفادارانه با من پیمان میبندند؟ چون اصل علت و

معلول وجود دارد، و این اصل به آنها میگوید تا چیزی را که دریافت کرده‌اند، بازگردانند.

چون من با توجه به قلب خدا و با رفتن به ورای مرزهای ملی، بذریع عشق راستین را در جهان کاشتم. چون من پایه‌ای قلبی را بنا نهادم که مردم را بسوی يك زندگی با عشق به کشورهای دشمن هدایت میکند. به همین سبب، امروز ژاپن زندانی و در بند من است. ژاپن، بدون اینکه متوجه شود، در حال پاسخ به فراخوانی بهشتی خود میباشد.

تحت تسلط حاکمان ژاپنی، من به اندازه کافی دلیل داشتم تا در خود حتی نسبت به امپراطور ژاپن رجش انبار کنم. ولی او پیش از این شکست خورده بود و خدا به کسی که شکست خورده است ضربه نمیزند. درواقع، خدا و دنیای روح به کسانی که گناه خود پی برده و عذرخواهی کنند، لطف و رحمت نشان میدهد. چون این راه بهشتی است، کسی که شمشیر کشیده و به فرد مغلوب ضربه میزند، در آینده بازماندگانش را در تباهی و فلاکت خواهد داد.

ایالات متحده نیز کشوری است که مرا دشمن خود قلمداد میکند. اما من خانواده‌ی خود را پشت سر گذاشته و نظر خود را از سرزمین پدری‌ام، کره، منحرف کردم تا برای این کشور (آمریکا) رستگاری و نجات را به ارمغان آورم. من تمامی متعلقات خود را بدور ریختم تا دنیای تحت تسلط شیطان را نجات دهم.

به دشمنی و عداوت سمت و جهت گرفته شده از جانب کلیساها و فرقه‌های شرعی و قانونی بر علیه کانون خانواده (نهضت هماهنگ) بیاندیشید. ممکن است که گفته شود که دشمن هستیم، اما نیابستی بعنوان دشمن با یکدیگر بجنگیم، بلکه متمرکز بر عشق بسوی هم بازآئیم. چه اتفاقی خواهد افتاد زمانیکه در عشق بسوی هم آئیم؟ دو نفری که در عشق بسوی یکدیگر آمده‌اند، جمهوری کره (جنوبی) را در جهت تکمیل خواست بهشتی و خدا هدایت نموده آنچنان که بتواند کره شمالی را هضم کند. اگر بلافاصله بعد از آزادی کره از اشغال ژاپن، فرقه‌های مختلف مسیحی کره و نهضت هماهنگ متحد میشدند، تمامی مشکلات حل و فصل میشد.

چون چنین چیزی بواقعیت درنیامد، ما مجبور بودیم تا با دشمنان فرد، دشمنان خانواده، دشمنان طایفه و دشمنان مردم با فداکاری شگفت‌آوری جنگیده تا به مقام و موقعیتی نائل شویم که اگر قبل از این به آن دست می‌یافتیم دیگر درگیری وجود نمیداشت. ما برای غلبه بر راه عذاب بگونه‌ای در تلاش بودیم که قادر نبودیم تا به دشمنان ضربه بزنیم.

خانم‌ها و آقایان، تمامی مردم در کره شمالی خود را با "ایدئولوژی چوجه" (اندیشه‌ها و تدریسات کیم ایل سانگ، رهبر اسبق کره شمالی) مسلح کرده‌اند. ما میبایست خود را با "ایدئولوژی عشق راستین" مسلح کنیم که توانائی هضم و تحلیل آنها را دارد. کره‌ی شمالی بخشی از فرهنگ شمالی است که تحت تأثیر بادهای سرد فرهنگ روسیه قرار گرفته است. ما میبایست برای ذوب طبیعی آنها با گرمی و حرارت تمدن این منطقه‌ی تلاش کنیم. در غیر اینصورت هر دو کشور نابود خواهند شد. به همین سبب میبایست کاملاً خود را بطور فلسفی مسلح کنیم.

این فلسفه نمیبایست متمرکز بر خود و در پی انجام و تکمیل امیال فردی بوده، بلکه میبایست در پی رستگاری و نجات تمامی بشریت باشد. کمونیست‌ها اعتقاد دارند که تمامی افراد جامعه میبایست برای خاطر فقط چند رهبر حزب کار کنند.

به همین دلیل، آنها هر کسی را که بعنوان يك رقیب با استعداد قد برافرازد، حذف کرده و از میان برمی‌دارند. اما ما اینگونه نیستیم. ایده و عقیده‌ی ما این است که برای تأسیس استاندارد متقابل يك سطح بالاتر با محیط متقابل متحد شویم. یعنی اینکه هابیل و قابیل با یکدیگر متحد شده تا در سطح بالاتر والدین خود را دریافت کنند.

من باور ندارم که کره‌ی جنوبی برای غلبه بر کره‌ی شمالی باید از نیروی نظامی و ارتش استفاده کند. برعکس، ما میبایست ملت خود را بیشتر از آنکه آنها به ملت خود عشق می‌ورزند، دوست بداریم. ما همچنین میبایست دارای قدرت و نیروی فلسفی شویم که حتی بیشتر از آنکه آنها به کمونیزم عشق می‌ورزند، ما خدا را دوست بداریم. ما میبایست مردان و زنان با شخصیتی بشویم که بتوانند بطور طبیعی آنها را بزانو درآورند. جز این راه دیگری برای ما در جهت هضم و تحلیل کره‌ی شمالی وجود ندارد.

بعبارت دیگر، میبایست بتوانیم آنها را با نحوه‌ی زندگی خود تحت تأثیر قرار دهیم. میبایست قادر باشیم تا آن مردم مصلح به ایدئولوژی کمونیست را با استاندارد شخصیت و نحوه‌ی نگرش خود از زندگی مبهور سازیم.

تا زمانیکه نتوانیم محیط و زمینه‌ی مؤثر بر آنها را حفظ کنیم، قادر به بازسازی ملت از نوع قابیلی نخواهیم بود. اگر نتوانیم ملت قابیلی را بازسازی کنیم، نمیتوانیم ملت بازسازی شده‌ی مستعدی را برای ورود به سطح جهانی ملت متمرکز بر پادشاهی بهشتی تأسیس کنیم. اگر چه کره‌ی شمالی و جنوبی در مخالفت با یکدیگر از هم جدا شده‌اند، ما میبایست کره‌ی شمالی را بدون جنگیدن با آنها آزاد کنیم.

مردم کره در دو قسمت شمالی و جنوبی ملتهبانه خواستار دیدن اتحاد و یگانگی کشور هستند، اما این نیاز چگونه میتواند بواقعیت درآید؟ اتحاد (بین دو جناح) تنها زمانی تحقق میابد که روشی خیره و ماهرانه به کار گرفته شود، که این حرکت به دو طرف رخصت خواهد داد تا با یکدیگر بزنند. وقتی که جنوبی‌ها به شمال رفته و یا شمالی‌ها به جنوب آمده و هر کدام در برخوردها و گفتگوها بگویند که "بیانید با توجه به روش و نقطه نظر (ما) کار کنیم" شکل‌گیری اتحاد موفقیت آمیز خواهد بود.

خانم‌ها و آقایان، در حال حاضر شمالی‌ها و جنوبی‌ها در دو مسیر متفاوت سمت و جهت (جبهه) گرفته‌اند. آنها در دو مسیر مختلف قرار دارند، یکی سعی در رفتن به جنوب داشته و دیگری میخواهد به شمال برود. اهداف آنها با یکدیگر مغایرت دارند. اگر هر دو طرف بر موقعیت خود سماجت کنند، بطور حتم وضعیت دوباره به حالت تشنج و جدائی خواهد انجامید.

موضوع این است که در این مورد چه باید کرد؟ باید فردی از کره جنوبی باشد که شمالی‌ها را بیشتر از میزان عشق هر جنوبی به کشورش، دوست بدارد.

همچنین باید فردی از کره شمالی باشد که به جنوبی‌ها بیشتر از عشق هر شمالی به کشور و مردمش دوست بدارد. بجز این، راه و روشی دیگر وجود ندارد.

اگر کسی وجود داشته باشد که میزان احساس میهن پرستی‌اش با شکوهرت از هر جنوبی و یا هر شمالی باشد، آنگاه، راه برای اتحاد گشوده خواهد شد. آیا راه دیگری میتواند وجود داشته باشد؟ مهم نیست که تا چه اندازه سرسختانه اندیشیده‌اید، برآستی راه دیگری وجود ندارد.

حال، مردم کره جنوبی چه کار بایستی انجام دهند؟ کشور ما خط مرزی بین شمال و جنوب (راست و چپ) را بر مدار ۳۸ درجه گشوده است، و ما کسانی هستیم که بر آن خط جایمان داده‌اند، حال سؤال این است که چه کاری بایستی انجام دهیم؟

موضوع این است که چگونه این مشکل را حل و فصل کنیم، و پاسخ این است که حتی بیشتر از هر شمالی و هر جنوبی رنج و عذاب را تحمل کنیم.

چگونه میتوانیم چنین استاندارد میهن پرستانه‌ای را که از طریق تحمل رنج و عذاب و رفتن به ورای مرزهای ملی صورت گرفته است، تقویت کنیم؟ این راهی است که در آن میتوانیم به این کشور زندگی داده و مشکلاتش را حل و فصل کنیم.

این راه برای اتحاد دو دنیای خوبی و پلیدی نیز صادق است. باید کسی در دنیای خوبی پدیدار شود که بیشتر از هر کسی در دنیای پلیدی (برای آن حوزه) میهن پرستی با شکوه باشد. کسی باید پدیدار شود که یک استاندارد باشکوه‌تر و والاتر وفاداری را نسبت به کشورش بیشتر از هر کسی در میان اجدادمان، کسانی که در پی خوبی بودند، بنا نهد. این تنها راه برای حل و فصل مشکلات تاریخ از هم گسیخته است.

در این زمینه، عیسی، بطور خاصی قابل توجه بود. او متوجه شد که جنگ برای هیچ یک از طرفین خوبی بدنبال نخواهد داشت. تنها راه برای او در زیستن برای خاطر خدا و مردم اسرائیل، فدا شدن برای خدا و مردمش بود، و این دلیل اصلی در پس مسئله مصلوب شدن او بود.

عشق عیسی به بشریت بیشتر از عشق هر کسی در طول تاریخ تا به این زمان بود، و عشق او به خدا باشکوه‌تر از هر فرد دیگری در تاریخ میباشد. بهمین سبب، مرگ او باعث شکل‌گیری یک تاریخ مقدر شده به نابدی، برای سمت و جهت نوین یافتن در مسیر دنیایی هدفدار شد، که این تاریخ حوزه‌ی فرهنگی مسیحی بود، و این مسئله یک حقیقت تاریخی است.

بدینسان، تنها راه برای اتحاد شمال-جنوب این است که ما مردمی شویم که بتوانند برای شمال و جنوب فدا شده و بمیرند. راه دیگری برای نیل به اتحاد وجود ندارد. باید قلبی که بشکلی عمیق خواستار زیستن در هماهنگی با طرف مقابل است وجود داشته باشد.

وقتی که فردی به چگونگی هدایت زندگی‌اش می‌اندیشد، موضوعات اولیه و اساسی که مورد توجه قرار می‌گیرند از این قرار است: راه فرزند خلف، راه یک میهن پرست وفادار، راه یک مقدس، و راه پسر و دختر خدا.

آیا این دقیقاً قلبی نیست که با رفتن به ورای (مرزها) جلو و عقب، راست و چپ، و بدون توجه به (چگونگی) پستی و بالا بودن مقام آنها، خواستار بودن با دیگران و زندگی در هماهنگی با آنها است؟ این یک نتیجه گیری منطقی است.

مخرج مشترک در بین آنها این است که میگویند: "من میخواهم در هماهنگی با دیگران زندگی کنم"، قدرت نیست؟ قدرت نمیتواند بورای تاریخ برود، قدرت به یک دوره زمانی مشخصی محدود است.

همین مسئله برای علم و دانش نیز صادق است. دنیای علم و دانش میل ذاتی برای توسعه و پیشرفت دارد. آیا علم و دانش میتواند به ما قلبی دهد که بگوید: "میخواهم با این تکه از معرفت تا به ابد زندگی کنم؟" بطور واضح، ما نمیتوانیم علم و معرفت یا دارایی را بطور ابدی حفظ و نگهداری کنیم. حال، مخرج مشترکی که به ورای (مرزها) بالا و پایین، جلو و عقب، راست و چپ، و تفاوت زمانی بین گذشته، حال و آینده می‌رود، چیست؟ این مخرج مشترک نمیتواند چیزی جز عشق راستین متمرکز بر خدا باشد.

بنابراین، فرزند خلف کسی است که در خانواده اش با دادن عشقی ژرف و عمیق به والدینش زندگی میکند. همینطور میهن پرست فردی است که یک زندگی با عشقی عمیق به میهنش پیشه اوست. یک مقدس، فردی است که با عشقی ژرف و عمیق به مردم دنیا میزید و پسر و دختر خدا کسانی هستند که با عشقی عمیق به تمامی بشریت و خدا زندگی میکنند.

بنابراین مسئله این است که یک پایه‌ی راستین قلبی را توسعه دهیم که براساس آن فرد بتواند خواستار داشتن قلب یک میهن پرست باشد. چنین فردی خواهد خواست که زندگی‌اش در هم آوازی با بخت و اقبال مردم باشد. چنین فردی به تمامی مشکلاتی که مردم با آنها روبرو هستند بسان مشکلات شخصی خود مینگرد. این شخص با هر شادی تجربه شده توسط مردمش نه بعنوان یک شادی زودگذر که بسان یک شادی ابدی برای عموم مینگرد.

به کسی که دارای روابط عشق راستین و قلب راستین باشد، اجازه‌ی مخصوص داده میشود تا در حوزه‌ی اتحاد شرکت جوید.

خانمها و آقایان، حتی یک زن که فاقد هرگونه آموزش اولیه است، میتواند با یک مرد با درجه‌ی دکترا ازدواج کرده و ناگهان همسر یک دانشمند شود. آیا این درست نیست؟ هر کسی که دارای تجربیات بسیار زیاد از روابط همراه با قلب خواستار زیستن در هماهنگی با دیگران باشد، امروز حق شرکت در حوزه اتحاد را دارد.

خدا خودش چنین ماهیتی دارد. بنابراین، اگر فرد زندگی را پیش گیرد که به او توانایی ایجاد هماهنگی با دیگران را بدهد، بطور خودبخود به او صلاحیت شرکت جستن در اتحاد اعطا میشود.

مراحل ایجاد اتحاد را در چه مکانی بایستی از سر گیریم؟ نقطه شروع برای دستیابی به اتحاد شمال-جنوب در کجاست؟ نخستین مرحله چیست؟ آیا با توصل به نیروی جسمی خود دست بکار میشویم؟ اگر با توصل به نیروی جسمی بر دیگران غلبه کنیم، آنها نیز سرانجام نیروی قویتر از نیروی ما را توسعه داده و درگیری دوباره از سر گرفته خواهد شد. ما با چنین روشی نمیتوانیم به اتحاد نائل شویم. راه اتحاد زمانی گشوده میشود که هر کدام از ما بتواند بگوید، "اگر چه من در جنوب زندگی میکنم، واقعاً میخواهم در هماهنگی با مردم شمال زندگی کنم، واقعاً میخواهم با آنها یکی شوم."

فرض کنید که مردم در جنوب قرار بود که به هموطنان مان در شمال نظر دوخته و از چگونگی شرایط ناگوار زندگی آنها اشک بریزند. فرض کنید که قرار بود به آنها بگویند، "من بگونه ای زندگی میکنم که بتوانم در سختیها و مشکلات شما را همراهی کنم." فرض کنید که قرار بود که به آنها قول دهیم، "روزی، بزودی، من با آمادگی کامل برای روز رهاییتان در برابر شما ظاهر خواهم شد. و فرض کنید که آنگاه قرار بود تا برای اتحاد حرکت و تلاشی عملی را متمرکز بر چنان قلبی پیش بگیریم". من باور دارم که روز اتحاد دور از دست نمی‌یابد اگر دست به انجام این کارها می‌زدیم.

خانمها و آقایان، میبایست به چگونگی زیستن با هموطنان خود بیاندیشیم.

هیچکس نمیتواند يك ميهن پرست باشد اگر نخواهد با والدین یا هموطنان خود زندگی کند. هر نوع ادعائی از جانب این فرد در ميهن پرستی دروغی بیش نخواهد بود.

فرد نخست میبایست بتواند با کشور خود در هماهنگی بزیزد، قبل از اینکه بتواند در هماهنگی با دنیا زندگی کند. بعلاوه قبل از اینکه فرد بتواند در هماهنگی با خدا بزیزد، باید نخست در هماهنگی با دنیا زیسته باشد. بدینسان، فرد نمیتواند يك ميهن پرست باشد، اگر نتواند نخست به هموطنان خود عشق ورزیده و یا به آن منطقه اجتماعی خاص عشق بدهد. سیاستمداران ما تا چه اندازه به کشور خود عشق میورزند؟ هر سیاستمداری که فاقد قلبی همراه با میل سهیم و شریک شدن در زندگی شهروند معمولی باشد، بزودی از بین خواهد رفت. مهم نیست که او تا چه اندازه تحصیل کرده باشد، او بسان حباب روی آب محو و نابود خواهد شد.

هر رهبری که نتواند شهروندان کشورش را دوست بدارد، از قضاوت آنها و قضاوت تاریخ نمیتواند بگریزد.

التیام جدائی بین شمال و جنوب يك کار ساده نیست. ميهن پرستان در تلاش برای ایجاد اتحاد، به عزمی راسخ برای کار همراه با بیدار خوابی های بسیار، رفتن به ورای زمان، و غلبه بر تمامی انواع مشکلات نیاز دارند.

"من واقعاً میخواهم که با آنها زندگی کنم، نمیخواهم بمیرم تا زمانیکه بتوانم با آنها بمیرم، نمیخواهم زندگی کنم مگر اینکه بتوانم با آنها بزمیم." با يك چنین احساس و قلبی نسبت به یکدیگر از جانب شمالی ها و جنوبی ها، حرکت و تلاش برای اتحاد آنها میتواند آغاز شود.

وقتی که اتحاد شمال-جنوب صورت گرفت، آنگاه این خود نقطه‌ی شروعی در تلاش برای اتحاد دو دنیای دموکراسی و کمونیست خواهد بود. هر کدام از ما بایستی آینده‌ی مردم مان و دنیا را بمتابه‌ی نمایشگر دنیا، نمایشگر شش میلیارد انسان، نمایشگر سه میلیارد انسان ساکن آسیا، نمایشگر مدرسه، نمایشگر تمامی دانش آموزانی که به آنها آموزش داده‌اید، در نظر بگیریم. ما میبایست عزم جزم کنیم تا نهضتی پیش گیریم که توانائی سهیم شدن در زندگی هموطنان مان را به ما بدهد.

وقتی چنین تلاشی شما را به راه زندگی مقدسین مرتبط ساخت، آنگاه شما تجسم يك مقدس خواهید شد. اگر چنین چیزی را با احترام به خدا، همراه با وفاداری پسر یا دختر خدا، انجام دهید، آنگاه شما "وارث خدا" و "جانشین خواست خدا" خواهید شد. امروز، این مسائل را با شما در میان میگذارم، چرا که در زندگی خود آنها را تثبیت کرده‌ام.

زمانیکه اتحاد شمال و جنوب در کره به انجام رسید، اتحاد دنیا بطور خود به خود فرا خواهد رسید. آیا فکر میکنید که قدرت سیاسی، قدرت نظامی، یا قدرت مالی و دارائی میتواند به ارمغان آورنده‌ی اتحاد باشند؟ کمترین امکان و فرصتی هم برای انجام چنین چیزی وجود ندارد. این دلیلی است که هم اکنون من با شما اینگونه صحبت میکنم.

آیا اسلحه، دارائی یا علم و دانش توانائی بدور انداختن فلسفه‌های پوسیده را دارد؟ نه که نمیتوانند. تنها عشق راستین میتواند چنین کاری را انجام دهد. این عشق، عشقی است که از خدا می‌آید.

وقتی که فردی با خدا وارد يك رابطه‌ی عشق راستین میشود، به او اجازه و اختیار مخصوص در تسلط، مالکیت و حق وراثت داده میشود. در دنیای مکانیک، انرژی تولیدی کمتر از انرژی ورودی به دستگاه (انرژی مصرف شده) است، اما در دنیای عشق راستین، میزان انرژی تولید شده بیشتر از میزان مصرف شده میباشد.

عشق راستین چیست؟ عشقی است که برای دیگران میزید. عشقی با فداکاری و بخشش بیکران و نامحدود است، و از میزان فدا کردن نشانه‌ای در خاطره باقی نخواهد ماند. عشقی است که هرگز از فدا کردن و دهش خسته نخواهد شد. يك مادر نود ساله برمیگردد و به پسر هفتاد ساله‌ی خود میگوید، "وقتی که از خیابون رد میشی، مواظب خودت باش،" و این چیز عجیبی نیست. اگر چه آن مادر مشابه این جمله را بارها و بارها در طی چند دهه‌ی گذشته تکرار کرده است، همیشه يك بار دیگر آن را تکرار خواهد کرد.

اگر در این دنیای سقوط کرده، چنین چیزی در ارتباط با والدین درست است، در دنیای واقعی و ایده‌آل، چطور میتوانیم از داد و دریافت عشق خدا خسته و بیزار شویم؟ وقتی که ما حوزه‌ی معمولی راستین خدا را در زندگی بنا نهمیم، میتوانیم برای نخستین بار شکوه تغییرناپذیر عشق راستین را درک کنیم. آنگاه، ما قادر خواهیم بود تا متمرکز بر عشق راستین بشری به اصول و رفتارهای اخلاقی زندگی ابدی نظم دهیم. در دنیا چه کسی از این موضوع آگاه و باخبر است؟

در سال ۱۹۸۴، من بر روی تختخواب در يك زندان آمریکائی، که بطور غیرعادلانه‌ی در آن محبوس شده بودم، دراز کشیده بودم، که خدا آمد و گفت: "تو تنها کسی هستی که میتوانم به او اعتماد کنم، از تو میخواهم که مشکل موجود در کشور نیکاراگوه را حل و فصل کنی." آیا واقعاً من تنها فردی هستم که خدا با چنین فرمانی بسوی او می‌رود؟

گفته میشود که آمریکا کشور بزرگی است که در پیشاپیش تمامی کشورهای پیشرفته ایستاده است. این کشور دارای ۲۴۰ میلیون نفر جمعیت بوده و همچنین دارای تعداد بسیار زیاد و قابل توجهی از رهبران مذهبی است. چقدر خدا باید در مانده باشد که نتواند به هیچیک از آن رهبران مذهبی مراجعه نموده بلکه بسوی من آمده باشد؟ لاف‌لای جایی خوشبختی دارد که خدا میدانند چگونه شخص مورد نظر خود را توسط عشقش بیابد.

اگر در آن زمان من برای خاطر دنیا کار نمی‌کردم، تا بحال آمریکای جنوبی در جنگ بطور کامل غارت و نابود شده بود.

اتحاد شمال-جنوب میل و آرزوی ملت‌های مردم کره است، اما همچنین میل پر حرارت خدا در این زمان نیز میباشد. این نیاز و میل خالصانه‌ی بهشتی است که کره‌ی شمالی و کره‌ی جنوبی با یکدیگر متحد شده و اینکه جایگاه آرامش خدا در خانه‌ی شما، در کلیساها، و در تمامی مراکز مذهبی دنیا متمرکز بر خدا بنا نهاد شود.

چگونه میتوان به خدا ملازمت کرد؟ چگونه میتوان همه چیز را پاک و شفاف کنیم؟ مسئله این است که چگونه میتوان همه چیز را چنان پاک کرد که خدا بگوید، براسستی کاملاً پاکیزه است؟

پاسخ ساده است. ما بایستی پیرامون خود را متمرکز بر عشق راستینی پاکیزه کنیم که برتر و باشکوه‌تر از عشق ما به والدینمان، باشکوه‌تر از عشق ما به زوجمان، و باشکوه‌تر از عشق ما به فرزندانمان باشد. تنها زمانی که پیشکش ما متمرکز بر چنین عشقی در محراب تقدیم شد،

ایده‌آل اتحاد شمال-جنوب میتواند بارز و آشکار شود. این جایی است که ایده‌آل آمیزش فرهنگهای غربی و شرقی میتواند شکل گیرد، و این جایی است که ایده‌آل اتحاد بین حوزه‌ی جسمی (مادی) و حوزه‌ی بهشتی (روحی) میتواند صورت پذیرد. این همچنین نقطه‌ای است که در آن حوزه‌ی رهائی جهنم و بهشت بواقعیت در می‌آید. ما بدون عشق راستین قادر به گشایش این مسئله نیستیم، در واقع ما به کلید عشق راستین نیاز داریم.

اتحادی که متمرکز بر عشق راستین بین روح و جسم فرد صورت می‌پذیرد، همواره میتواند بسان اتحاد عشق در سطح خانواده آشکار و قابل لمس شود. يك زن و شوهر محبوب با يك خانواده‌ی هماهنگ همواره گسترش عشق خود را در سطح طایفه‌ی خود مشاهده خواهند کرد.

اگر زن و شوهری محبوب با یکدیگر یگانه شوند، چه کسی جرأت میکند تا در روابط آنها رخنه بوجود آورده و آن دو را از یکدیگر جدا نماید؟ يك هستی بنا شده از خانواده‌ی هماهنگ، مردم هماهنگ، دولت هماهنگ، دنیای هماهنگ، بهشت و زمین هماهنگ، عشق راستین هماهنگ بشر و خدا ... آیا این جهان مدینه‌ی فاضله‌ی عشق راستین نیست؟ در چنین جهانی، وجود ناسازگاری امکان ندارد. همانطور که گیاهان عنصر زندگی را از طریق جذب اشعه‌ی خورشید دریافت میکنند، عشق عنصر زندگی تمامی مردم میشود. میل و آرزوی مشتاقانه‌ی ما تأسیس پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در بهشت است، جائیکه بتوانیم تا به ابد با عشق راستین در هم آمیزیم. بهرحال تعداد ساکنین این دنیا چقدر است، زوج‌های فاعلی یا مفعولی عشق راستین چه کسانی هستند، مردم با شخصیتی که بتوانند با صلاحیت سروری تمامی موجودات، قد علم کنند، کیانند، و چه کسی ارزش زندگی عالی و قابل توجه و اختیار مخصوص همراه با چنین زندگی را دارا است؟

خالصانه امیدوارم که شما عزیزان، چیزهایی را که مطرح کردم بخاطر سپرده و برای اتحاد روح و جسم خود تلاش نکنید. امیدوارم که شما خود آغازگر بوده و فردی شوید که برای خاطر همسرش زندگی کرده و بعنوان فردی راستین که برای خانواده‌اش، مردمش، کشورش و دنیا زندگی میکند، ادامه دهید.

اگر شما چنین چیزی را با انجام برسانید، آنگاه اتحاد شمال-جنوب بخوبی بواقعیت در خواهد آمد. حتی ایدئولوژی کمونیست، و قتیکه در عمق عشق الهی قرار گیرد بسادگی در هم فرو رفته و نابود میشود. مسئله این است که تا به حال از این موضوع آگاه نبودیم. قتیکه ما بتوانیم قلب مملو از عشق خود را پرورش دهیم، اتحاد شمال-جنوب اصلاً و ابداً مشکل نخواهد بود.

این تمامی مشکل ما نیست، مشکلات بین شرق و غرب، مشکلات شمال و جنوب در سطح جهانی، مشکلات مربوط به تفاوت‌های بین کشورهای فقیر و ثروتمند همه بتمامی میتوانند از طریق عشق راستین الهی حل و فصل شوند.

ما میبایست متمرکز بر ایده‌آل خدا، ایده‌آل دنیا را هضم کنیم، و در آنجا ایده‌آل کشور را هضم کنیم. سپس میبایست بسوی حوزه‌ی بیکران صلح ایده‌آل دنیا که ایده‌آل کشور را به ایده‌آل طایفه، خانواده و فرد، مرتبط میسازد ادامه دهیم. بدون شك این راهی است که در آن مدینه‌ی فاضله‌ی عشق راستین که خدا خواستار آن است میتواند بر روی زمین بنا نهاده شود.

میهمانان عزیز و گرامی: ما با توصل به اسلحه، شمشیر یا هیچ نوع نیروی جسمی نمیتوانیم با دنیای کمونیسم بجنگیم، بلکه میبایست با عشق، به جنگ آنها برویم. کمونیست‌ها برای تأسیس دنیای کمونیست در پی نابودی دنیای دموکراسی هستند. در مقابل، ما میبایست ساختار و تشکیلاتی را بنا نهیم که رستگاری و نجات را نه تنها برای دنیای دموکراسی بلکه برای دنیای کمونیست نیز به ارمغان آورد.

مدار ۳۸ درجه ژرفترین نقطه در آخرین مرحله‌ی اتحاد شمال-جنوب بواسطه‌ی عشق راستین خدا است. و قتیکه به مرحله‌ی از میان برداری سرحد مرزی بین شمال و جنوب برسیم، کره‌ی شمالی میگوید، "از من کاری ساخته نیست." شوروی هم همین مطلب را خواهد گفت، چین هم همین جمله را تکرار خواهد کرد، دولت و احزاب مخالف در سئول نیز خواهند گفت که "از ما نیز کاری ساخته نیست." حتی ایالات متحده و ژاپن نیز خواهند گفت که از دستشان کاری ساخته نیست. اگر اینگونه باشد، آنگاه این خود پایان همه چیز خواهد بود. اگر چنین چیزی اتفاق بیافتد، آیا از بین رفته و نابود میشویم یا رشد میکنیم؟ این پایان تمامی پلیدی‌ها و نقطه‌ی شروع تمامی خوبی خواهد بود. به این دلیل ما میبایست شهروندان کشور خود را متحد سازیم.

میلیون‌ها نفر در کره، ژاپن و ایالات متحده از طریق "فدراسیون جهانی برای پیروزی بر کمونیسم" و "کانوسا" بسختی کار کردند تا پایه‌هایی غیر دولتی در هر يك از آن کشورها تأسیس کنند.

من اصول بنیادی برای اتحاد را چهل سال پیش از این مطرح و اعلام کردم. پس از آن تا به این زمان، حرکت و نهضتی از ایده‌ها را متمرکز بر خدائیزم، چه به صورت داخلی (درون کشوری) و چه برون کشوری، در سراسر دنیا، پیش گرفتیم. من در کشورهای مهم حول و حوش شبه جزیره‌ی کره برای تأسیس پایه‌ی بین‌المللی برای اتحاد، کار و تلاش بسیار داشته‌ام.

در طی سالها، رهبران بسیاری از کشورها، همچنین رهبرانی از دنیای فلسفه، خدائیزم را بعنوان تنها فلسفه‌ی صلاحیت‌دار نه تنها برای اتحاد با ماده‌گرایی و کمونیسم، -که بعنوان نقطه و قطب مقابل آن است- بلکه همچنین تنها فلسفه‌ی مستعد در آزادی و رهائی بشریت عامی تشخیص داده‌اند.

هموطنان عزیز مملو از امید ملت‌بانه برای اتحاد شمال-جنوب: بیایید با یکدیگر سیستم ارزشها را براساس خدائیزم قرار داده، دست به دست یکدیگر داده و مردم این کشور را با فلسفه‌ی نوین مسلح کنیم. مسئله‌ی اتحاد شمال-جنوب را برای خاطر خودمان، برای خاطر مردم کره و صلح جهانی يك موضوع ایمان و عقیده قلمداد کنیم. بی‌باخته و به ندای بهشتی این عهد لبیک بگوئیم. بیاییم رهبران و مردمی پارسا و پرهیزگار شویم که در خط اول جبهه‌ی نهضت اتحاد شمال-جنوب جانانه میایستند.

مخصوصاً بعنوان نتیجه‌ی سقوط حوا در آغاز زندگی بشر، تاریخ جهتی نادرست را پیش گرفت، بهمین دلیل در آخر زمان ضروری است که زنان، با عشق مادرانه شان، موضع رهبری را در غلبه بر نزاع‌ها و درگیری‌ها در عهد جدائی و جبهه‌گیری‌ها بعهده گرفته و تاریخ نوین صلح جوئی و اتحاد را بیافرینند. وظیفه‌ی زنان در تحقق پادشاهی بهشتی، آموزش و بازسازی دختران و پسران جوان (فرزندانشان) و حتی شوهرانشان میباشد.

عمیقاً دعا میکنم که خدا به شما و خانواده‌ی شما برکت دهد.

متشکرم.

هستی زادگاه و سرزمین پدری من

میهنمان محترم، خانم ها و آقایان

از اعماق قلبم از تمامی شما، متخصصین و نمایندگان رهبری در سطوح مختلف اجتماعی در سراسر جهان، عزیزانی که قدم رنجه فرمودید و برای شرکت در مراسم هشتمین سالگرد تولد من به کشور کره آمده‌اید، قدردان هستم. مخصوصاً مایل هستم که قدردانی عمیق و قلبی خود را به خداوند که در طی دوره‌ی زندگی‌ام حامی من بوده است، تقدیم کنم. مایلم تمامی شکوه و افتخار دریافتی را به او پیشکش کنم.

در طی دوره‌ی زندگی‌ام، برای رستگاری و نجات بشریت وجود را بتمامی وقف کردم. از آن زمان که در سن شانزده سالگی فراخوانده شدم، با ایجاد ارتباط با عیسی و دیگر مقدسین در دنیای روح سرسختانه به کشف خواست خدا پرداختم. در نتیجه این تلاش، دریافتم که خدا بر روی تخت شکوه و افتخار تکیه نکرده است، بلکه او خدای رنج و عذاب، خدای غم و سوگواری است، خدائی است که برای نجات فرزندان که بدنبال سقوط به جهنم نزول کرده اند، در تلاش بسیار است.

بشریت بواسطه‌ی سقوط به جهل روحی فرو شد. ما حیات و زندگی خدا، سرچشمه‌ی زندگی انسان، هدف زندگی بر روی زمین با بدن جسمی، وجود دنیای روح که بدنبال مرگ جسمی رهسپار آن خواهیم شد، و آمادگی ضروری برای زندگی بعد از مرگ جسمی، را درک نکردیم. اما از آن زمان که از خواست خدا و قلب او آگاه شدم، با یک فکر و یک هدف یعنی انجام خواست خدا، تمامی زندگی‌ام را وقف کرده، به ورای زمان و مکان رفته و هر چیز دیگری را از خاطر خود زدودم.

با نظری به زندگی هشتاد ساله‌ی مملو از سوتفاهم‌ها و رنج و آزار بسیار خودم، برایم بسیار شگفت انگیز است که امروز میتوانم با شما باشم. باور دارم که دلیل آن، این است که در تمامی دوره‌ی زندگی‌ام حتی یک لحظه نیز از خواست خدا چشم پوشی نکرده و در پی یک زندگی آرام و بی سر و صدا نبوده‌ام. در طی زندگی تا به این زمان، تقریباً ده هزار سخنرانی ارائه داده‌ام، که این سخنرانیها در بیش از سیصد جلد چاپ شده‌است و بدینگونه زندگی من از طریق این سخنان و این کتابها بر روی شما گشوده شده است.

در این روز پرشکوه، مایلم در مورد رابطه‌ی بنیادی خدا و انسان، با شما مطالبی را تحت عنوان "هستی زادگاه و سرزمین پدری من" درمیان بگذارم.

در اصل هستی یک خانه و آشیانه‌ی بسیار بزرگ برای انسان است تا در آن بعنوان سرور زندگی نماید. زندگی بشر در زمینه‌ی روابط بالا و پائین، راست و چپ، و جلو و عقب ساختاری کروی را به خود میبذیرد. این (روابط) در روابط والدین-فرزند، شوهر-زن، برادر-خواهر به نقطه‌ی اوج خود میرسد. خدا نقطه‌ی مرکزی تمامی این روابط را اشغال میکند، در نتیجه او در مقام عدد ۷، بعنوان نقطه‌ی مرکزی اعداد ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، نماینده‌ی بالا-پائین، راست-چپ، جلو-عقب میباشد. به همین دلیل، اگر چه او نامرئی است، با اینحال میتواند به ما در طی زندگی روزانه آموزش و سمت و جهت دهد.

علیرغم مشکلات و کشمکش‌هایی که ما بواسطه‌ی سقوط در حوزه‌ی شیطان با آنها روبرو شده‌ایم، تشخیص داده‌ایم که دوره‌ی رشد عمومی برای انسان، بالغ شدن، همسر راستین شدن، ازدواج کردن و با داشتن فرزندان والدین راستین شدن میباشد. بهمین دلیل، نمیتوانیم روابط بین برادر و خواهر، شوهر و زن، والدین و فرزند را انکار کنیم، در غیر اینصورت اصل هستی را زیر پا گذاشته‌ان آن را نقض کرده‌ایم. بدینسان، در هر شرایط و وضعیتی، ضروری است که ما دارای خانواده‌ی شویم که شامل والدین و فرزند، شوهر و زن، و برادر و خواهر است.

زندگی بعنوان خانواده‌ی همراه با والدین، شوهر، زن، و فرزند، الگوی ایده‌آل روابط بشری است. بهمین دلیل، همه باید بطور کامل از والدین خود، زوج خود، و فرزندان خود عشق دریافت کرده و سیراب شوند. چه چیزی باعث تکامل تمامی این روابط بشری میشود؟ بطور حتم پول، قدرت، و علم و دانش نیست، بلکه عشق راستین خدا است که میتواند بین تمامی این روابط هماهنگی ایجاد نموده آنها را کامل کند.

چنین عشقی یک نیروی سرمایه گذاری است، بعبارت دیگر نه نیرو برای گرفتن بلکه نیروی برای دادن (دهش) میباشد. این دهش، دهش تام و کمال، تا آخرین مرحله (به حد هیچ رسیدن) میباشد. وقتی که به حد "هیچ" رسیدیم، آنگاه میتوانیم هر آنچه را که بسوی ما می‌آید، به آغوش گیریم. قدرت دهش تام و کمال ابدی است. در نتیجه قدرت داد و دریافت نیز ابدی است، بهمین سبب یک بالاتنس و هماهنگی در روابط وجود می‌آید. از اینرو، روابط متقابل براساس زندگی فداکارانه و برای خاطر دیگران، متمرکز بر عشق راستین میتواند جهان را به کمال برساند.

وقتی که ما به بهشت و زمین می‌نگریم، میبینیم که اساس حیات تمامی موجودات "روابط" میباشد. سرچشمه‌ی انرژی که هستی را بسوی خود میکشد میتواند یک نقطه‌ی مرکزی را بین انرژی دادن و انرژی دریافتن معین کند. خدا با قرار گرفتن در آن نقطه‌ی مرکزی و در مقام عدد خوش یمن ۷، هماهنگی تمامی هستی را اداره و کنترل مینماید. بخت و اقبال بهشتی در طی مراحل دریافتن و بازگرداندن آن انرژی، بسط و توسعه می‌یابد. در این حوزه، عشق، هوا، آب، و نور به جریان افتاده، و پس از سیر و گردش بسیار به شکل اصیل و اولیه‌ی خود باز میگردند.

خانم ها و آقایان، انسان خوب چه کسی است؟ برای این سؤال، پاسخ‌های بسیاری میتوانیم ارائه دهیم، اما یکی از آنها این است که فرد خوب کسی است که میزان بازگرداندنش بیشتر از میزان دریافتی‌اش باشد. به همین علت، هیچ والدینی مایل نیست که فرزندش پست‌تر از خودش باشد، برعکس میخواهند که فرزندان‌شان بر آنها پیشی گیرند. بهمین شکل، شوهر میخواهد که همسرش از او برتر بوده و زن نیز همین انتظار را دارد. بعلاوه برادر بزرگتر میخواهد که برادر کوچکش از او بهتر شود و برادر کوچکتر نیز نسبت به برادر بزرگتر خود همینگونه

می‌اندیشد. بدینسان والدین می‌خواهند بیشتر از آنکه دریافت کرده‌اند، فدا کنند، زوج‌ها، برادرها و خواهرها، تمامی آفرینش و در نهایت تمامی هستی دارای چنین مراد و حاجتی هستند.

علاوه بر این، تنها آنهایی که با قلب و نگرشی باشکوه باور دارند که هستی زادگاه و سرزمین پدری آنها است، آزاد و رها شده و از جانب هستی پذیرفته خواهند شد. یعنی اینکه، وقتی که فرد در سطح فردی پذیرفته شد و سپس در سطوح خانواده، کشور، دنیا و سرانجام در سطح هستی نیز پذیرفته گردید، می‌تواند پسر یا دختر خدا شود.

پس از آن، چه مکانی را برای زندگی انتخاب می‌کنید؟ ایمان دارم که مایل به زندگی در زادگاه خود هستید. از دیدگاهی گشاده و باز، "زادگاه شما" کره‌ی زمین در هستی است، و "سرزمین پدری شما" محل سکونت خدا، نماینده‌ی تمامی اجداد شما است. بنابراین خدا جد سرزمین پدری ما است. در واقع مکانی که والدین، زوج، برادر-خواهر و فرزند سقوط نکرده در آن زندگی می‌کنند، زادگاه ما است، و آن کره‌ی زمین در حالت اصیل آن است، جاییکه تمامی نژادها-سیاه، سفید، زرد و سرخ- در هماهنگی با یکدیگر زندگی می‌کنند.

ما فرزندان چه کسی هستیم؟ تمامی ما انسانها از يك والدین سرچشمه گرفته‌ایم. هر جا که باشیم، به هر سوئی که روانه شویم چه شمال یا جنوب و چه شرق یا غرب، خدا، پدر تمامی انسانها، همواره با ما است.

بعنوان مثال، این خطا است که فکر کنیم که مالک کشور آمریکا سفید پوستان، یا سیاه پوستان، یا زرد پوستان و یا سرخ پوستان هستند. مالک و صاحب آمریکا، خدا است. همین موضوع در مورد کره و دیگر کشورها نیز صادق است. تنها دلیل اینکه چرا رنگ پوست ما فرق میکند این حقیقت است که هر محیط و منطقه‌ی آب و هوایی رنگ حفاظت و حراست مخصوص به خود را مطلبد. بهمین دلیل، سفید پوستان مناطق با برف بسیار را اشغال کرده‌اند، برعکس سیاه پوستان بسیاری در مناطقی با تابش شدید نور خورشید، مثل آفریقا، زندگی می‌کنند. با اینهمه، تمامی انسان‌ها دارای ساختار استخوان‌بندی و رنگ خون مشابه هستند. بهمین سبب، تبعیض (نژادی) غیر قابل قبول است.

دلیل برگزاری‌های بسیار مراسم‌های برکت ازدواج با زوج‌هایی از قبایل و ملت‌های مختلف، همین موضوع میباشد. ما برای ترفیع و گسترش برابری نژادی در تلاش هستیم. مردم از تمامی نژادها با پیروی از قوانین طبیعت و اصل با یکدیگر ازدواج می‌کنند. ازدواج يك سفید پوست و يك سیاه پوست بمعنای ملحق شدن قطب شمال و قطب جنوب است. ما همچنین باور داریم که بازماندگان این زوج‌ها، با به ارث بردن نیرو و توانایی هر دو نژاد و ترکیب آنها، منفعت بیشتری کسب می‌کنند.

جایی که عشق است، درگیری و کشمکش نیست. اگر چه شما اهل ملت‌ها و زادگاه‌های مختلفی هستید، اما نمیتوانید از سهم شدن يك زادگاه و سرزمین پدری راستین مشتربك متمرکز بر عشق راستین اجتناب کنید، چرا که تمامی موجودات آفرینش خواهان نیل به زادگاه اصیل روحی، زادگاه متحد و صلح‌آمیز هستند.

مهمترین مسائل در جهان بشر عشق، زندگی، و نسب خونی راستین هستند. زندگی در عشق است و نسب خونی در ارتباط با آن است. نسب خونی راستین بدون ارتباط با عشق راستین نمیتواند شکل بگیرد، همینطور عشق بدون ارتباط با زندگی راستین، عشق کاذب خوانده میشود. در ارتباط بین عشق راستین و نسب خونی راستین است که زندگی راستین متولد میشود.

بدینسان، راه ادبیت از طریق عشق راستین، زندگی راستین، و نسب خونی راستین میتوان گشوده شود. ایده‌آل آفرینش خدا این است که ما با حفظ عشق، زندگی و نسب خونی راستین انسانی راستین شویم. انسان‌های ایده‌آل شبیه خدا-سرور و مالک عشق، زندگی و نسب خونی راستین ابدی- پسران و دختران کامل و راستین پادشاهی بهشتی هستند.

چرا ما ازدواج می‌کنیم؟ ازدواج برای مرتبط ساختن سنت راستین به گذشته، حال و آینده است. قبل از سقوط، آدم و حوا بطور مستقیم با خدا در ارتباط بودند، اما بعد از سقوط نتوانستند که چنین ارتباطی داشته باشند. و بالطبع فرزندان‌شان، قابیل و هابیل، نتوانستند که وارث نسب خونی خدا شده که نسب خونی شیطان را به ارث بردند. به همین دلیل، عیسی گفت: "تا زمانی که دوباره متولد نشوید، نمیتوانید پادشاهی بهشتی را ببینید."¹

شیطان خدای دروغین، خدای هرزگی، دشمن عشق خدای راستین است. بدن و جسم حوا متمرکز بر رحمش، چقدر پست و زبون بوده است زمانیکه بجای فرزندان الهی، به فرزندان شیطان تولد داد. متمرکز بر سقوط اولین اجداد بشری، دنیای عشق بین دنیای خدا و دنیای شیطان تقسیم شد.

باید بدانید که شما بخاطر عشق نادرست با يك زندگی نادرست متولد شده‌اید. شما باید احساس شرمندگی کنید از اینکه در مقام دشمن عشق، دشمن زندگی و دشمن نسب خونی راستین هستید. خدا در مشاهده‌ی این دنیایی که فحشاء، همجنس‌بازی و انواع بی بند و باری در آن متداول و مرسوم است، برآستی رنج برده و عذاب میکشد.

موقعیت خدا این است که علیرغم تمامی این بی بند و باری‌ها میبایست که فرزندان دشمن خود، شیطان، را بیشتر از فرزندان خود دوست بدارد. او باید با همه‌ی سختی‌های موجود، تمامی دارائی‌هایش را داده و داده تا بتواند دختران و پسران از دست رفته‌اش را بازسازی نماید. و این تمامی مفاد مشیت الهی برای رستگاری و نجات میباشد.

برای احیای زندگی سقوط کرده میبایست يك نیروی قویتر زندگی طرح و برنامه‌ریزی شود. وضعیت خدا بسیار رقت‌آمیز میباشد و او بخاطر بدبختی و بیچارگی هر نوزادی که توسط نطفه‌ی دروغین به این دنیا پا گذاشته و در طی دوره‌های مختلف تاریخ بشر، به میلیاردها انسان تکثیر یافته‌اند، بسیار رنج و عذاب میکشد.

قرار است که انسان‌ها از سه مرحله-درون رحم یا عهد آب، زندگی بر روی زمین یا عهد هوا، و زندگی در دنیای روح یا عهد عشق، طی طریق کنند. همانطور که نطفه با دریافت غذا در درون رحم رشد میکند، ما با دریافت غذا از زمین و موجودات آفرینش (بر روی زمین) رشد می‌کنیم. بهمین دلیل ما بایستی که زمین را دوست بداریم، چون زمینی که ما با بدن جسمی خود بر روی آن زندگی می‌کنیم، همانند رحم مادر است، و از آنجاییکه خدا هستی را برای ما آفرید، دوره‌ای را که ما در بدن جسمی زندگی می‌کنیم، عهد کره‌ی زمین (زندگی زمینی) خوانده میشود.

¹ یوحنا بخش ۳ آیه ۳

در دنیای روح، نور با درخشندگی نور خورشید شب و روز (!) در حال پرتوافکنی است. خارج از منظومه‌ی شمسی شب وجود نداشته که همواره روز است. دنیای روح نیز همینگونه است. نور عشق در دنیای روح تغییر نمی‌یابد. چه شب باشد و چه روز، چه قطب شمال باشد و چه قطب جنوب، عشق تغییرپذیر نیست. دنیای روح، دنیای چنین عشق راستینی بوده و بسان انباری است که میوه‌های زندگی چهار فصل، و نتیجه‌ی کار و تلاش سخت ما بر روی زمین در آن نگهداری میشود.

در طی دوره‌ی مشیت الهی برای بازسازی، عیسی تنها فردی بود که با زندگی مرتبط به نسب خونی مستقیم خدا متولد شد. با توجه به این نکته، در میان بشریت سقوط کرده کسی هرگز به حوزه‌ی سلطه‌ی مستقیم خدا وارد نشده است. به این سبب، زندگی خدا، یک زندگی تنهایی، تمامی تنها بوده است. از اینرو ما افسرده‌ایم، آفرینش در افسردگی است و دنیای انسانی ما نیز در افسردگی است. بهمین دلیل، خدا در پی فردی امین و قابل اعتماد بوده است که بتواند نسب خونی سقوط کرده‌ی بشری را پاکسازی نموده و آن را به زندگی راستین پیوند زند. آن فرد "نجات دهنده" است که با بازسازی عشق راستین خدا، رهائی بخش تمامی ابناء بشری است.

همانطور که آگاه هستید، تاریخ بعد از آدم و حوا، عهد قدیم، یک دوره‌ی تاریخی برای مردم برگزیده بود تا عیسی را بعنوان نجات دهنده دریافت کنند. خواست خدا این بود که عیسی از طریق مردم برگزیده، بنی‌اسرائیل، که برای منتهای بسیار آنها را آماده کرده بود، تمامی انسان‌ها را با پیوند زدن به خانواده و نسب خونی راستین خود، به سوی خدا بازگرداند. اما بخاطر بی‌ایمانی بنی‌اسرائیل، عیسی مصلوب شده و زندگی‌اش را فدا ساخت و انجام مشیت الهی تا ظهور دوباره بتعویق افتاد.

بنابراین، نجات دهنده در ظهور دوباره، باید در مقام والدین راستین، خانه و آشیانه‌ی عشق راستین را بازسازی نموده، مشیت الهی برای رستگاری بشریت را به انجام برساند. نقطه‌ی شروع کار نجات دهنده این است که (برتر و بالاتر از آدم و حوا) که اگر سقوط نمی‌بود، کامل شده و تشکیل خانواده میدادند، بعنوان خانواده‌ی فرزند جسر و دختر- خلف با عظمت و شکوه بیشتری به خدا ملازمت کند. نجات دهنده در مقام پدر و متمرکز بر عشق راستین، با ایجاد ارتباط بین نسب خونی راستین و زندگی راستین، در شروع تازه برای هر چیزی، سرور خانوادگی ایده‌آل مرکزی برای تمامی ابناء بشری میباشد.

با توجه به این نکته، نجات دهنده باید در مقام والدین راستین تمامی بشریت ظهور نموده، با انکار عشق و نسب خونی دنیای سقوط کرده‌ی شیطانی و راه زندگی سقوط کرده‌ی بشری، از طریق عشق راستین خدا فرد، خانواده، قبیله، کشور، دنیا و هستی کامل را به ارمان آورد. بدینسان، تمامی انسانها بواسطه‌ی عشق راستین و با دریافت برکت نوین ازدواج، وارث خانواده‌هایی با نسب خونی راستین میشوند. و ما میبایست این حقیقت را درک کنیم که بدون عشق راستین راهی برای به ارث بردن نسب خونی راستین وجود ندارد. ولی با انجام آن، میتوان جهنم دنیای شیطانی را آزاد کرد.

سؤال این است که چگونه میتوان به واری حوزه‌ی تسلط شیطانی که ما بدنیاال سقوط بعنوان زندانی در آن به بند کشیده شده و هم اکنون در آن زندگی میکنیم، برویم؟ تمامی انسانها میبایست به مقام پسران و دختران خدا بازسازی شوند. عبارت دیگر، همگی ما میبایست از هشت مرحله ی: نطفه در رحم، دوره نوزادی و کودکی، دوره برادری و خواهری، دوره نامزدی، دوره زناشویی در مقام‌های زن و شوهر، دوره والدینی، و دوره پدربزرگ و مادربزرگ، و عهد پادشاهی در مقام شاه و ملکه، طی طریق کنیم. از اینرو میبایست درک کنیم که ما با این هدف پا به عرصه‌ی گیتی نهاده‌ایم که با نیل به مقام شاهزاده و شاهدخت، بعنوان فرزندان خدا، سرور بزرگ بهشت و زمین شویم.

خانم‌ها و آقایان، بر این اساس، در اصل قرار بود که مرد با پیوستن به یک زن به مقام شاه نائل شده و زن در پیوستن به مرد، به مقام ملکه نائل آید، و سپس با هم بعنوان شاهزاده و شاهدخت وارث همه چیز در تمامی هستی شوند. تنها نجات دهنده در مقام والدین راستین میتواند از طریق برکت مقدس و در طی مراحل هشتگانه‌ی شرطهای غرامت، از پایین‌ترین سطح در جهنم تا بالاترین سطح در بهشت، وحدت و یگانگی بین جهنم و بهشت را بواقعیت درآورد.

بدینسان، در برابر جهانیان، "زوج‌های برکت گرفته" (Blessed Couples) باید به مقام فاعلی "زوج‌های مثبت" (Plus Couples)، یعنی کسانی که برای دیگران در سطح جهانی متعهد میشوند، دست پیدا کنند. بدینگونه، برای اینکه فرد بتواند بطور کامل فردی نوین شود، باید متمرکز بر خدا، ایمان مطلق، عشق مطلق و اطاعت مطلق را به اجرا درآورد. من در تمامی زندگی‌ام بدینسان زیسته‌ام.

خدا در آغاز با "ایمان مطلق" هستی را آفرید. او ما را بعنوان زوج مطلق عشق خود آفرید. "ایمان مطلق" به این معنا است که فرد هر آنچه را که دارد، از جمله خودش را بطور تمام و کمال فدا نماید. سپس آنچه را که انجام داده است بطور کامل فراموش نموده و دوباره فدا کردن را از سر گیرد. اینچنین روشی اقتدر ادامه پیدا میکند که فرد به مرحله‌ی "هیچ"، بدون مفهوم "من و مال من"، میرسد.

چون خدا تمامی ایمان خود را گذاشت، چیزی که باقی مانده است "هیچ" است، چون تمامی عشق خود را گذاشته است، چیزی را که باقی مانده است "هیچ" است و چون تمامی اطاعت خود را گذاشته است، چیزی را که باقی مانده است "هیچ" است. با اینهمه هرچه بیشتر فدا کنید، عشق راستین بیشتر رشد خواهد کرد. بهمین خاطر، ما میبایست از الگوی خدا پیروی کنیم.

حتی اگر انکار شدیم، باید بیشتر دوست بداریم، و حتی اگر دارائی خود را بتمامی فدا کردیم، میبایست به فدا کردن ادامه دهیم تا زمانی که از طریق عشق راستین، دشمن در آزادی و با اراده‌ی خود تسلیم شود. خداوند چنین مسیری را طی نموده و والدین بهشت و زمین نیز در یک چنین راهی گام برداشته‌اند.

بدینسان فردی که تمامی دارائی‌هایش را برای خاطر دیگران فدا نموده و کاری را که انجام داده است از خاطر خود پاک میکند، و دوباره و دوباره چنین میکند، شخص مرکزی در زندگی برای دیگران، و باشکوه‌ترین در میان تمامی فرزندان خلف خواهد بود. همین مسئله در مورد میهن پرست در سطح کشور نیز صادق میباشد. فرد هر چه بیشتر فدا کرده و فداکاریش را فراموش نماید، بیشتر بسان میهن پرست، مقدس، و پسر یا دختر الهی رشد خواهد کرد.

از آغاز تاریخ بشر تا به این زمان، بیشتر از هر کسی در جهان هستی، خدا برای ما زیسته است. او بطور مداوم خود و زندگی‌اش را فدا کرده و فداکاریش را فراموش نموده است. و چون او تا به ابدیت به انجام چنین کاری ادامه خواهد داد، اجداد نهائی ما، و پادشاه (بزرگ) بزرگان فداکار خواهد بود.

دلیل اینکه نهضت هماهنگ در طی مدت بسیار کوتاهی به یک گروه مذهبی جهانی مبدل گشته است این است که من (مؤسس و هادی این

نهضت) با چنین اصولی زندگی کرده‌ام. وقتیکه به زندگی خود، که يك زندگی با سرسپردگی کامل برای دیگران بود، نظر می‌افکنم، گواهی میدهم که راهی مملو از مخالفت‌های بسیار از جانب میلیون‌ها نیروی پلید شیطنی در دو دنیای مرئی و نامرئی، از جانب رهبران مذهبی و دولتمردان بی‌شمار بوده است. با اینهمه چون من برای خاطر آنها زیستم، به مقام مرکزی زندگی آنها دست یافتم. همانطور که برای مخالفینی که مرا ادک نکردند، زیسته و زندگی‌ام را برای فرزندان آنها و دولت‌های آنها و دولت‌های من را در برابر شیطان فهمید. استراتژی خدا را که نخست ضربه خورده و خسارت و زیان دریافت کرده سپس در پایان همه چیز را بدست آورد، اما استراتژی شیطان این است که نخست ضربه بزند ولی در پایان همه چیز را از دست میدهد.

من تحت چنین اصولی، به دهها هزار زوج جوان از شش قاره و پنج اقیانوس برکت ازدواج داده‌ام با این عنوان و این هدف که پنج نژاد بشری را نجات داده، آنها را متحد ساخته و يك دنیای تحت تسلط يك خدای واحد بسازیم. وقتیکه غرب و شرق به یکدیگر ملحق شوند، درگیری و کشمکش‌های بزرگ فرهنگی در سطح جهانی محو و نابود خواهند شد. بعنوان مثال وقتیکه يك آمریکائی و يك آلمانی با یکدیگر ازدواج کرده و زن و شوهر شوند، آن دو ملت دشمن یکی و متحد خواهند شد.

علاوه بر این، من حتی به انسان‌های ساکن دنیای روح نیز برکت دادم. برای تحقق پادشاهی بهشتی بر روی زمین و دنیای روح ساکنین دنیای روح نیز باید آزاد شوند، و بر روی زمین تنها والدین راستین هستند که قادر به انجام چنین کاری هستند. آدم و حوا، اولین اجداد بشری، بعنوان والدین دروغین بزرگ‌های گناه را کاشتند. نجات دهنده با ظهور در مقام والدین راستین، باید بشریت را هم بر روی زمین و هم در دنیای روح آزاد نماید. خدا بپتنهائی نمیتواند مسائل شکل گرفته بواسطه‌ی نسب خونی غلط را حل و فصل نماید، در غیر اینصورت منتهای پیش آن را انجام داده بود. در اینصورت، میتوانست حتی جلوی جریان عمل سقوط را بگیرد. اما، او بعنوان خدای اصل، نمیتواند در سهم مسئولیت انسان دخالت کند.

با توجه به این نکته، نجات دهنده در مقام والدین راستین باید به بشریت، یعنی کسانی که نسب خونی‌شان با گناه اصیل آلوده گشته است، تولد دوباره دهد. با توجه به این نقطه نظر، مراسم‌های برکت ازدواج فقط يك مراسم برای بهم ملحق کردن دختران و پسران جوان نیست. در واقع، مراسم مقدسی است که شما در طی آن با دریافت نطفه‌ی اصیل زندگی از خدا، بسان فرزندان راستین او متولد میشوید.

با توجه به اصل غرامت، با طی طریق کردن از دوره‌های غرامت فردی، خانوادگی، قبیله‌ای، ملی، جهانی و هستی، عهد آزادی دنیای روح و زمین فرا خواهد رسید. دنیا بین دهها هزار قبایل انسانی تقسیم شده است، روابط والدین-فرزند، شوهر-زن، برادر-خواهر از هم گسیخته‌اند، حتی دنیای مذاهب نیز بین چهار حوزه بزرگ فرهنگی: مسیحی، بودیسم، اسلام و کنفوسیوس تقسیم گردیده است. اما در این زمان، ما با سپری کردن عهد قدیم، عهد جدید و عهد تکمیل شده و ورود به حوزه بدون سقوط و اصیل آدم چهارم، به عهد بهشت یا عهد اتحاد باشکوه، پا گذاشته‌ایم. بعبارت دیگر، ما اکنون به عهد پادشاهی بهشت گام نهاده‌ایم، و با توجه به پیشرفت مشیت الهی و سپری شدن حوزه‌های اولین، دومین، و سومین آدم متمرکز بر ایده‌آل ظهور دوباره، حوزه آدم چهارم، عهد سلطه‌ی مستقیم خدا، فرا رسیده است. یعنی اینکه ما دیگر در عهد ملیت گرایی و یا حتی در عهد جهان گرایی زندگی نمیکنیم، این دوره‌ها سپری شده‌اند. ما در عهدی زندگی میکنیم که قرار است در آن تمامی هستی با يك خدای واحد متحد شود. بعلاوه، زمین بعنوان زادگاه خانواده‌های برکت گرفته با دنیای روح یکی میشود، آنگاه عهد پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح فرامیرسد.

میهمانان گرمی، خانم‌ها و آقایان!

با فرا رسیدن هزاره‌ی نوین، در نیمه شب سال نو، اول ژانویه، من پیامی را همراه با شعار "گسترش جهان شمول عشق، که همانا تکمیل پادشاهی بهشتی هزاره نوین است." ارائه دادم. "گسترش جهان شمول عشق" بمعنای بازسازی بهشت و زمین بسان خانه‌ی عشق راستین، و کار تکمیل پادشاهی بهشتی در آستانه‌ی هزاره‌ی نوین در تمامی جهان میباشد. هستی خانه و سرای پادشاهی بهشتی است. همانگونه که ما در آستانه‌ی هزاره‌ی نوین قرار گرفته‌ایم، خانه‌ی بنا شده توسط عشق راستین قرار است که سنگ بنایی شود تا پادشاهی بهشتی براساس آن در تمامی جهان تأسیس شود. دنیا، خانه‌ی عشقی است که کشور میتواند وارد آن شود و هستی، خانه‌ی عشقی است که دنیا میتواند در آن جای گیرد.

چون هستی از خدا است، برای تکمیل خانه در مقام مفعول، خانه‌های اصل میبایست بازسازی شده و در سطوح خانواده، قبیله، ملت، و دنیا متحد شوند. در غایت، خانواده‌ی عشق راستین اساس و بنیان هستی است. بنابراین، شوهر، خانه‌ی عشق راستین همسر خود و زن، خانه‌ی عشق راستین شوهر خود میباشد. والدین، خانه‌ی عشق راستین فرزندان خود و فرزندان، خانه‌ی عشق راستین والدین خود هستند. بعلاوه کشور عشق راستین جایگاه آرامش بخش هستی بوده و کشور خدا جایی است که آزادی، عشق راستین و زندگی راستین بطور ابدی در آن ساکن است.

من در طی این دوره با اعلان "تحقق پادشاهی بهشتی از طریق خانواده‌های ایده آل" در تلاش برای ترویج ارزش‌های خانواده بوده‌ام. زیرا نقطه‌ی مرکزی حوزه‌ی ای که بهشت و زمین میتوانند در آن آرام گیرند، خانواده‌ی است که در آن يك مرد و زن راستینی که خدا در آنها ساکن است، بهم ملحق میشوند. با توجه به این، ما میبایست باغ عدن مطرح شده در کتاب مقدس را بواقعیت درآوریم. این هزاره‌ی نوین عهدی است که در آن متمرکز بر ایده‌آل آفرینش، تاریخ شش هزار ساله‌ی مشیت الهی برای رستگاری بشر تکمیل شده و پادشاهی بهشتی اصیل بنا میشود. این عهد همچنین عهدی است که قرار است تا در آن تمامی نویدهای عهد قدیم و عهد جدید به اجرا درآید. سلطه‌ی مستقیم خدای جاودانی از طریق بازسازی "مقام پسر ارشد"، "مقام والدین"، "مقام شاه" با گشایش عهد نوین وفور، سلطنت، تفوق و حضور خدا در همه جا، آغاز میشود.

همانطور که قبل از این اشاره شد، زمین زادگاه تمامی انسانها و دنیای روح سرزمین پدری ابدی است که در غایت تمامی بشریت به آن پای خواهند نهاد. سرانجام زمان آن فرا رسیده است که ایده‌آل جهانی خانواده بر روی زمین بواقعیت درآمده، متمرکز بر والدین بهشتی، ما را به ورای سطح "کشور تحت تسلط خدا" به سطح "هستی تحت تسلط خدا" ببرد. بنابراین، نخست خواهشمندم که اساس رابطه‌ی خدا و انسان را بعنوان رابطه‌ی پدر-فرزندی درک نموده، سپس براساس آن، در تبدیل هستی بهشت و زمین، یا دنیای روح و جسم- به زادگاه و سرزمین پدری نقشی فعال بعهده گیرید.

یکبار دیگر از شرکت تمامی شما عزیزان در این مراسم تشکر میکنم. آرزو مندم که تمامی انسانهای جهان، از تمامی نژادها و رنگها، بعنوان

برادران و خواهران با یکدیگر زیسته و پادشاهی صلح آمیز، آزادی و نیکوکاری هزاره‌ی نوین را بنا نهند.
خدا به شما، و ملت شما برکت دهد. بسیار سپاسگزارم.

هر کسی خواهان عشق راستین است!

وجهای عزیز برکت گرفته در تمامی کشورهای دنیا:

مهمترین چیز به گونه‌ای که ما بیشتر از هر چیز دیگری به آن نیاز داریم، چیست؟ این مهمترین چیز، نه پول، نه قدرت، و نه علم و دانش که عشق راستین است. عشق راستین بسیار با ارزش تر از زندگی و حتی از آب و هوا نیز بسیار مهمتر میباشد.

چرا عشق راستین اینقدر با ارزش و مهم است؟ بخاطر اینکه عشق راستین وسیله و کانالی است که ما میتوانیم توسط آن به ملاقات خدا برویم. همانگونه که انسانها خواهان ملاقات با خدا هستند، بواسطه‌ی عشق، خدا نیز میخواهد انسانهای راستین را ببیند. عشقی را که خدا توسط آن میتواند مردان و زنان را دیده، لمس کرده و با آنها در ارتباط باشد، همان عشقی است که مردان و زنان (در قالب شوهر و زن در واحد خانواده) نسبت به یکدیگر ارائه میدهند (عشق زناشویی).

اگر در تمامی هستی چیز دیگری، بجز عشق، با ارزش ترین و مهمترین چیز قلمداد میشد، آنگاه مردان و زنان برای تصاحب شخصی آن با یکدیگر میجنگیدند. ولی وقتی میفهمیم که عشق دارای والاترین ارزش است، آنگاه تلاش خواهیم داشت تا برای یکدیگر زیسته، با هم یکی شده و شادی تصاحب عشق را با یکدیگر سهیم شویم.

هر فردی خواهان عشق است. عشق تنها چیزی است که میتواند رضایت خاطر انسان ها را در دستیابی به تمامی آمال و آرزوهایشان برآورده نماید. برآستی این کثتش مداوم و پایدار انسان - خدا- به عشق بود که انجام مشیت الهی برای رستگاری را ممکن ساخت.

در اصل عشق به خدا تعلق دارد، با این همه حتی خدا خودش (به تنهایی) نمی تواند آن را تصاحب نماید. عشق به یک رابطه‌ی متقابل و دو جانبه نیاز دارد. یک مرد به تنهایی، یا یک زن به تنهایی نمیتواند عشق را تجربه نمایند. زنان برای خاطر عشق مردان، و مردان برای خاطر عشق زنان زندگی میکنند. هر کدام از ما، صرفنظر از تمامی ظواهر بیرونی، در اعماق قلبمان خواهان زوجی هستیم که بتوانیم به همراهی او بالاترین میزان عشق را تجربه کنیم.

ما در بررسی هستی، میبینیم که تمامی موجودات، در غالب فاعل و مفعول، و بصورت زوجهای مرتبط به یکدیگر وجود دارند. ما در دنیای مواد آلی، شاهد رابطه‌ی مثبت و منفی را هستیم، در دنیای گیاهان، دنیای حیوانات و جوامع انسانی روابط بین مذکر و مؤنث جلب توجه میکند، و دلایل این است که خدا آفرینش را بوجود آورده تا ایده آل عشق را به تجسم درآورد. تمامی موجودات خواهان تجربه‌ی عشق راستین از طریق یک رابطه‌ی متقابل و دو جانبه هستند. عشق در تمامی هستی، تنها قدرتی است که هیچ کس و هیچ چیزی نمیتواند خود به تنهایی آن را بتصرف در آورد. اما وقتی دارای زوج و همسر باشیم، عشق به ما قدرت میدهد تا حتی تمامی هستی را با یکدیگر سهیم شویم. بهمین شکل، شوهر و زن نیز به فرزند نیاز دارند تا بتوانند لذت ژرف و عمیق عشق والدینی را تجربه کنند.

بدینسان میتوانیم بگوئیم که خدا، بشریت و تمامی هستی را در مقام زوج‌های متقابل خود آفرید تا عشق راستین را به ارمغان آورد. تمامی انواع عشق-عشق کودکانه، عشق خواهر و برادری، عشق زناشویی و عشق والدینی-از طریق اتحاد و یگانگی زوج‌های فاعل و مفعولی شکل گرفته و بالغ میشوند، و وقتی دو نفر در عشق راستین متحد و یگانه شوند، امکان جدائی آنها وجود نخواهد داشت، به همین دلیل، در عشق راستین، عبارت طلاق وجود ندارد.

احساس عشق در قلب مردی که عاشق شده است، خود به خود شکل نمیگیرد، بلکه آن احساس بخاطر وجود یک جنس مؤنث خاص بیدار شده است. بهمین شکل آتش عشق در قلب یک زن، نه توسط خودش، بلکه توسط مردی که دوستش میدارد در او برافروخته گشته است. بعبارت دیگر عشق ما به زوج ما تعلق دارد، در نتیجه ما میبایست به عشق زوجمان احترام بگذاریم، با این احساس که حتی از عشق خودمان با ارزش تر است. هر فردی باید از زوجش قدر دان و سپاسگذار بوده و زندگی اش را برای او بگذارد. این برهان و استدلال ساده، این امکان را بوجود میآورد تا تمامی زوج‌های برکت گرفته با یکدیگر برای ابد زندگی نمایند. وقتی که شوهر و زن برای یکدیگر زیسته، به یکدیگر احترام گذاشته و در عشق راستین بطور کامل یگانه و متحد شوند، این امکان بوجود خواهد آمد تا نسب خونی شیطان بطور کامل ریشه کن شود.

عشق راستین، از طریق هر دو روابط متقابل عمودی و افقی شکل میگیرد. یک رابطه‌ی افقی عشق راستین بمرور در جهت عمودی به بالا کشیده شده تا سرانجام به نقطه نهائی نائل شود. این نقطه نهائی، مقام "سلطان و بانوی عشق راستین" است.

در این جایگاه، همه چیز شکوفا شده، همه چیز متبلور گشته، همه چیز دربر گرفته شده و همه چیز در هم ترکیب خواهند شد. به همین دلیل تمامی موجودات آفرینش میخواهند تا به خود عشق مبدل گشته و در عمق عشق زندگی کنند. ما برای عشق متولد شده برای عشق زیسته و سرانجام برای عشق می میریم.

نه تنها انسان بلکه تمامی موجودات خواهان عشق هستند، به این سبب انسان ها بعنوان بالاترین نوع موجودات در هستی، بایستی تمامی شاهکارهای آفرینش خدا را به آغوش گرفته، به آنها عشق ورزیده و چگونگی عشق ورزیدن را به دیگر موجودات آموزش دهند. تمامی آفرینش در انتظار دریافت و تجربه عشق خدا از طریق مردان و زنانی است که در نقطه نهائی عشق راستین با خدا یکی شده‌اند. این بسیار شرم‌آور است که ما هنوز نتوانسته‌ایم این سطح از عشق را بواقعیت درآوریم.

تمامی موجودات در سطح خاص زندگی خود در همراهی با موجودی دیگر بسر میبرند که بطور متقابل بسوی یکدیگر جذب شده و همزمان با آن میخوانند تا در سطوح بالاتر عشق غرق شوند. بدینسان، مواد آلی میخوانند که در گیاهان غرق شوند، گیاهان در حیوانات، و سرانجام تمامی آفرینش میخوانند تا در انسان غرق شده و با آنها یکی شوند. از این طریق است که سرانجام همه به مقامی دست پیدا میکنند که میتوانند عصاره‌ی عشق راستین را تجربه کنند، و این خود عشقی است که در نزدیکی بسیار با خدا- بعنوان سرچشمه‌ی عشق- قلمداد میشود.

بعنوان مثال موجوداتی چون مارماهیها و سوسمارها که مواد غذایی مورد علاقه ماهی ها هستند، همچنین مواد اولیه‌ی داروهای طبیعی انسانها را فراهم میکنند. موجودات در سطوح بالاتر قرار است تا موجودات در سطح پایین‌تر را مورد مصرف قرار دهند. بدون چنین مراحل، هستی نمیتواند به حیات خود ادامه دهد.

براساس این منطق عشق، تئوری داروین در ارتباط با راز بقا، میبایست دوباره تجدید نظر شود. حتی مورچه‌ها و موجودات ریز میکروسکوپی آنقدر خواهان عشق راستین هستند که حاضرند از بین رفته و جزئی از وجود یک موجود، با عشق برتر، شوند. به دلیل همین اصل، انسانها که در مقام بالاترین زوج عشق خدا آفریده شده‌اند، میتوانند بر تمامی موجودات آفرینش تسلط داشته باشند. ما تنها با این شرط که دارای قلبی بعنوان نماینده‌ی عشق خدای آفریننده باشیم، میتوانیم از هر چه که خواهان آن باشیم، لذت ببریم.

ایده‌آل خدا در ارتباط با آدم و حوا، بعنوان یک زوج، این بود که آنها متمرکز بر عشق راستین، بذری برای تکثیر تمامی خانواده‌ها، قبایل، ملت‌ها و سرانجام انبوه بیشمار شهروندان پادشاهی بهشتی خدا شوند. شهروندان پادشاهی بهشتی تنها با توجه به سنت عشق راستین خدا میتوانند بوجود آیند.

دیدگاه و نگرشی را که هم اکنون با شما سهیم میشویم، با تئوری‌های چارلز داروین، فرضیه‌ی تکامل، تفاوت بسیار دارد. با این حال، نه از طریق تئوری‌های داروین، بلکه با توجه به این دیدگاه است که ما میتوانیم به صلح جهانی نائل شویم. چرا که کلام من به اصول اساسی آفرینش شهادت داده و بر آن استوار است.

داروین در تئوری خود مطرح کرد که جهان انواع (موجودات) از طریق یک دوره‌ی گزینش و انتخاب طبیعی متمرکز بر تغییرات ناگهانی و تصادفی نتیجه شده‌اند.

چنین تئوری در واقع برای توسعه و پیشرفت جهان طبیعت، هدف، دستورالعمل و معنای اساسی و بنیادی قائل نیست. اما امروزه، دانشمندان و افرادی دیگر با یکدیگر در ارتباط با فرضیه تکامل و نظریه خلقت (آفرینش) بحث میکنند.

عبارت "خلقت" بر وجود و حیات خدای آفریننده دست میگذارد و اینکه در تلاش آفرینندگی او هدفی آشکار به تجسم درآمده است. تمامی زوج‌های فاعلی و مفعولی با یکدیگر متحد میشوند تا به هدف بالاتر نائل شوند.

کمونیسم همانند داروینیسم فاقد عنصر هدف است. آفرینش خدا در بردارنده‌ی عشق راستین است، در حالیکه کمونیسم تنها تضاد، کشمکش و نابودی را فرض قرار میدهد، بهمین دلیل سرنوشتش سرانجام نابودی و از صحنه‌ی روزگار محو شدن است.

در تمامی جهان آفرینش، با ارزش‌ترین پدیده‌ها، بشریت- مردان و زنان - هستند. بعلاوه با ارزش‌ترین عضو بدن انسان بینی، چشم، دست یا حتی مغز نبوده، بلکه آلات تناسلی، آلات اصلی عشق، است. تمامی موجودات در جهان هستی از طریق آلات تناسلی بازآفرینی میکنند.

بیشتر موجودات آفرینش - چه گیاهان و چه حیوانات - در رابطه جنسی تکثیر میبایند. با ارزش و برجسته‌ترین خانواده، با یک زن و شوهر یگانه و متحد، یا به عرصه وجود میگذارد. آلات تناسلی ما، جایگاه مقدس اصلی زندگی ما بوده، از موقعیتی بسیار با ارزش برخوردار است، چنانکه نسب خونی انسان و تاریخ با هم مرتبط میشوند.

اصل اساسی آفرینش جهان هستی توسط خدای آفرینش از طریق روابط مذکر و مؤنث بوده است، ولی برای اینکه مرد و زن عشق مطلق را با یکدیگر سهیم شوند، میبایست تنها یک زوج داشته باشند. ما میبایست تنها یک زوج ابدی داشته باشیم، نه دو تا و نه بیشتر. برای هر زنی تنها یک مرد و برای هر مردی تنها یک زن وجود دارد. بهمین دلیل، خدا در آغاز آفرینش، دو تا آدم یا دو تا حوا نیافرید. ولی بدبختانه در دنیای امروز کودکانی را میبینیم که گاه موارد، دارای چندین ناپدری هستند. براساس عشق، چقدر کاذب، پست و خفیف شده است!

حفاظت و پاسداری مردان و زنان از پاک‌ی و عفت خود به معنای پاسداری از حیات هستی است. نظم و انضباط عشق، بین مردان و زنان، پایه و اساس جهان هستی بوده و ما نمی‌بایست از عشق سواستفاده کنیم، بگونه‌ای که انگاری حیوان هستیم. عشق ما تنها میتواند یک صاحب و مالک داشته باشد. کلمه "راستین" در "عشق راستین" امکان وجود بیشتر از یک صاحب را از بین میبرد. بعبارتی دیگر (برای هر کسی) تنها یک زوج میتواند وجود داشته باشد و این، یک قانون مطلق و تغییر ناپذیری است.

عبارت "عشق راستین" به آن معنا نیست که هر کسی توانائی انجام آن را داشته باشد. تنها خدا میتواند بطور واقعی با "عشق راستین" زیسته و تنها او، بطور مطلق، صاحب و مالک "عشق راستین" میباشد. زندگی راستین خدا، نسب خونی راستین خدا، و وجدان راستین خدا، از عشق راستین سرچشمه میگیرد. از این دیدگاه، اساس بنیادین وجود خدا عشق راستین است.

در نتیجه ما برای ارتباط با عشق راستین، نخست میبایست با خدا ارتباط برقرار کنیم. این نکته که "پدر و مادرم درگیری و کشمکش و دعوا ندارند و ما به خوبی زندگی میکنیم"، به آن معنا نیست که آنها با عشق راستین زندگی میکنند. در جای دیگر یک دختر و پسر جوان ممکن است که بگویند: "ما چنان یکدیگر را دوست میداریم که حاضریم برای یکدیگر بمیریم"، ولی باز هم آن عشق، عشق راستین نیست. اگر خدا حضور نداشته باشد، آنگاه آن عشق، عشق راستین نخواهد بود. عشق راستین، همواره متمرکز بر خدا است، و برای اینکه ما بتوانیم دختران و پسران راستین خدا بشویم، میبایست با عشق، زندگی و نسب خونی خدا مرتبط شویم.

قدرت، علم و دانش، پول و نیروهای نظامی نمیتوانند تضمین کنند که یک فرد، به دنیای عشق راستین پا گذاشته و مورد استقبال قرار خواهد گرفت. هر کسی خواهان عشق راستین است، اما وجود چنین عشقی زمانی ممکن است که ما برای دیگران زندگی کنیم. ما به خدا فدا شدن برای زوج خود و خدمت به او نیاز داریم! یک فرد با این اعلامیه که "تو باید برای من زندگی کنی" با افراد دیگر ارتباط برقرار میکند، همواره مورد تنفر دیگران بوده و آنها از ارتباط با او خودداری میکنند. این نوع فردگرایی خودخواهانه، ابزار کار، هدف و استراتژی شیطان است و نتیجه‌ی آن تنها میتواند جهنم و زندگی جهنمی باشد. ما میبایست برای دیگران زندگی کنیم. اگر فردی برای دیگران زیسته و وجودش را در

خدمت به دیگران فدا نماید، آنگاه همه چیز و همه کس او را دوست خواهند داشت.

همگی ما در مقام فرزندان خدا آفریده شده‌ایم و همانگونه که بعنوان برادر و خواهر با یکدیگر، در عشق، ارتباط برقرار میکنیم و سپس شوهر و زن شده و به فرزندی چند تولد داده و از آنها در مسیر رشد و شکوفایی‌شان سرپرستی میکنیم، خدا در تمامی مراحل در طول راه حضور داشته و پله به پله، نتایج عشق راستین را برداشت مینماید. خدا ما را در مسیر رشد و شکوفایی‌مان، مورد توجه قرار داده و راهنمایی میکند، و اینگونه در هر سطحی صاحب و سرور عشق راستین میشود. از اینرو میتوان دید که خدا، بشریت را، با توجه به این نکته که از طریق آنها میتوان صاحب تمامی انواع عشق بشود، بیشتر از خودش عزیز و گرامی میدارد. به همین شکل، ما نیز برای فردی که دوستش میداریم هزاران بار بیشتر از خودمان ارزش قائل هستیم.

خدا وجود خود را برای مفعول‌های دوستدانشی‌اش میگذارد و سپس آن کاری را که انجام داده فراموش مینماید، دوباره وجودش را صد در صد گذاشته و سپس صد در صد آن را فراموش مینماید. به این ترتیب او میتواند همچنان به فداکاری ادامه دهد. به همین صورت، زنی که میخواهد شوهرش مرد موفقی باشد، باید وجودش را برای او گذاشته و سپس این فداکاری را فراموش کند. او با فداکاری و فراموشی مداوم، به شوهرش این توانایی را میدهد که به استعداد کامل و نهایی خود در زندگی نائل شود.

زمانیکه ما به عنوان زوج، بطور مداوم وجود خود را برای یکدیگر گذاشته و کاری را که انجام داده‌ایم از خاطر خود پاک کنیم، میزان و سطح عشق ما رشد کرده و در نهایت خود را در پیوند با خدا خواهیم یافت، در واقع این راهی است که ما در آن رابطه‌ی والدین-فرزندی خود را با خدا تکمیل کرده و دارای زندگی ابدی خواهیم شد.

همه خواهان ورود به بهشت هستند، اما افرادی که دارای این طرز تلقی که "دیگران باید برای من زندگی کنند"، باشند، نمیتوانند به آنجا پای نهند. عشق راستین با به آغوش کشیدن تمامی شاهکارهای آفرینش خدا و زیستن برای آنها آغاز میشود. راهی که ما در آن میتوانیم به بهشت نائل شویم، زیستن برای تمامی انسانها و در نهایت زیستن برای خدا است.

هر کدام از ما در طی زندگی باید دارای لافل سه بار فداکاری برای دیگران تجربه کرده باشیم. این راه و روشی است که ما به واسطه‌ی آن میتوانیم برای اعمال خودخواهانه مرتبط به سقوط خانواده‌ی آدم، مصلوب شدن عیسی و مخالفت با خانواده‌ی سرور در ظهور دوباره (و تمامی دیگر شکستهای موجود در تاریخ بشری تا عصر حاضر) غرامت بپردازیم.

سپس در ملاقات با خدا حتی پس از اینکه سه بار از دروازه مرگ گذشته و دوباره رستخیز کرده‌ایم، نمیبایست از او انتظار داشته باشیم که ما و کار ما را به رسمیت شناخته و از ما را تمجید نماید، بلکه باید پیمان ببندیم که زندگی خود را بیشتر از اینها برای او خواهیم گذاشت. بدینسان ما قادر به ملاقات خدا خواهیم بود.

وقتی چنین مردمی در دنیا ساکن شوند، این دنیا، پادشاهی بهشتی خدا بر روی زمین خواهد شد. این راهی است که من چگونگی آن را آموزش میدهم، و آن دنیا، دنیایی است که خواهان ساختن آن هستم.

فرزندان میوه و محصول عشق پدر و مادر هستند. ضروری است تا بدانیم که فرزندان تجسم عشق، نسب خونی و زندگی والدین خود هستند. بچه‌های کوچک اغلب مطرح میکنند که "این مال منه" یا "اون مال منه"، اما والدین صاحب چیزی هستند که فرزندان ادعای مالکیت آن را دارند. والدین ریشه و تنه (درخت خانواده) هستند، بدون آنها تمامی ما انسانها بنیم خواهیم بود. اگر ما نردبان عشق را، که در حکم وسیله‌ای برای پیوند ما به والدینمان خطاب میشود، شکسته و نابود کنیم، قادر به ادامه‌ی زندگی نخواهیم بود.

ما دختران و پسران خدا در مقام والدین و سرچشمه‌ی عشق راستین، هستیم و والدین والاترین استاد عشق برای فرزندان خود هستند. رابطه‌ی والدین-فرزند، رابطه‌ی عمودی و رابطه‌ی زن و شوهر، رابطه‌ی افقی هستند. خطوط این دو نوع رابطه باید از یک زاویه با درجه‌ای درست و مناسب از یکدیگر عبور کنند.

رابطه‌ی برادر و خواهری، بعد سوم، یک قطب (از نوع روابط) جلو به عقب را بوجود می‌آورند. وقتی که تمامی این سه بعد روابط از نقطه مرکزی دارای یک فاصله بوده و با آزادی در عشق به گردش در آیند، روابط آنها یک حوزه‌ی کروی را بوجود می‌آورد. بهمین خاطر تمامی موجودات در عشق زیسته و جهان هستی به تمامی بصورت کروی است. تمامی هستی متمرکز بر این روابط، هماهنگ و منظم میشوند. در نقطه‌ی مرکزی این حوزه‌ی کروی روابط عشق، تمامی انواع عشق متحد و یگانه شده و به یک هماهنگی پویا و پر انرژی صلح آمیز نائل خواهند شد. نقطه‌ی مرکزی، جائیکه تمامی این روابط از آن جدا شده و تقسیم میشوند، همان جایی است که خدا در آن ساکن است. اگر ما این سه بعد از روابط را به تصویر بکشیم، خواهیم دید که خدا، سرچشمه و اساس نهایی عشق، زندگی، نسب خونی و وجدان است.

در خانواده‌ی متمرکز بر خدا، عشق عمودی و افقی یگانه و یکی میشود. چنین خانواده‌ای گسترش یافته و یک قبیله، جامعه، ملت، دنیا، و هستی عشق خواهد شد.

اگر چه همواره مرکز اصلی تمامی روابط، خدای یگانه است. اگر آدم و حوا سقوط نمیکردند، میتوانستند ایده‌آل خانواده‌ی راستین متمرکز بر خدا را به واقعیت در آورده و والدین راستین بشری شوند. آنها بعنوان والدین راستین، الگوی "عشق زناشویی راستین" و "عشق والدینی راستین" را به بازماندگان، تمامی نسلهای بشری، عرضه میکردند.

در طول تاریخ بشری، مشیت الهی برای رستگاری، مشیت الهی برای بازسازی بوده و خدا در طی این مسیر، برای بازسازی والدین راستین تلاش داشته است، یعنی برای وجود کسانی تلاش داشته است که بتوانند بعنوان یک الگو برای تمامی بشریت، ایده‌آل عشق راستین، زندگی راستین و نسب خونی راستین را تأسیس نمایند. بعد از اینکه آدم و حوا صاحب فرزندان میشدند، چه کسانی شاهد ازدواج آنها می‌بودند؟ آدم و حوا خود بعنوان والدین، به این کار دست میزدند. بنابراین ضروری است تا بطور جدی به فقدان دخالت والدین در ازدواج فرزندان، در جوامع امروز توجه کنیم.

"کانون خانواده"، که دارای والدین راستین میباشد، در سطح جهانی در مقام والدین برای دادن برکت ازدواج به تمامی مردمان دنیا ایستاده است. این ازدواجها نه تنها به ورای تفاوت‌های قومی، نژادی، مذهبی می‌رود، که حتی مقدسین و افراد پلید بسیاری نیز، در ازدواج با یکدیگر برکت دریافت کرده اند. والدین راستین عشق پلید، زندگی پلید و نسب خونی پلید را انکار میکنند، اما هیچوقت قایل را، اگر چه هابیل را بقتل رساند، از خود نرانده بلکه به آغوش میگیرند. همگان، از جمله قایل یک برکت مشابه را دریافت میکنند

در اقیانوس، در حین تغییرات امواج، نقطه‌ای است که نیروهای ورودی و خروجی امواج، در تعادل و آرامش خواهند بود به همین صورت، يك نقطه‌ی مشابه در مشیت الهی برای رستگاری، در بین نیروهای خوبی و بدی، وجود دارد. بواسطه‌ی برکت مردم خوب و پلید در این نقطه بازگشت، شیطان بطور کامل ترد شده و بیرون رانده میشود.

سقوط موقعی شکل گرفت که در آن زمان، در باغ عدن، خطائی درگیر مسئله ازدواج شد. اما در این زمان، والدین راستین، آن خطا را تصحیح کرده و بر اساس پایه ای بازسازی شده و اصل به ازدواجها برکت میدهند. آنها با پاکسازی مشکلاتی را که آدم و حوا در مقام والدین مرتکب شده بودند، جهنم را ریشه کن کرده و به دهها بیلیون نفر از اجداد بشری در دنیای روح، برکت میدهند. پدران و پسرانی که در دنیای روح هستند میتوانند از طریق پایه‌های خانوادگی متمرکز بر عشق راستین، بناشده توسط بازماندگانشان بر روی زمین، یکی و متحد شوند. بعلاوه چنین پایه‌ی خانوادگی میتواند يك نقطه‌ی آغاز پیوند شرق، غرب، شمال، جنوب باشد.

خانواده‌ی ایده‌آل، خانواده‌ای است که در آن، والدین و فرزندان، زن و شوهر، برادران و خواهران میخواهند تا در عشق راستین با هم باشند. آفرینش چنین خانواده هائی از طریق برکت، نقطه‌ی آغازین يك تلاش ابدی برای دادن توانائی به مردم در جهت تجربه کامل برکت و لذت عشق است. مراسم‌های برکت، آغاز پادشاهی بهشتی خدا را بر روی زمین، نشانه‌گذاری میکند، که پادشاهی بهشتی خدا در دنیای روح نیز در مراحل مقدر شده بعدی فرا خواهد رسید.

امیدوارم که خانواده‌های برکت گرفته در تمامی کشورهای مختلف جهان، با والدین راستین یکی شوند. در انجام این کار، ما يك انقلاب خانوادگی نوین متمرکز بر عشق- همچنین يك انقلاب اخلاقی جهانی متمرکز بر عشق راستین- را رهبری و هدایت خواهیم کرد، بگونه‌ای که صلح ابدی جهانی بتواند بر روی زمین و در دنیای روح تاسیس شود.

متشکرم.

مسیر آمریکا و بشریت در آخر زمان

با نگاه به تاریخ بشر از نقطه نظر مشیت الهی برای رستگاری، "آخر زمان" مقطعی است برای تغییر جهت، یعنی زمانیکه تاریخ پلیدی شیطان به انتها رسیده و سلطه‌ی خوبی خدا آغاز میشود. با توجه به این نکته، "آخر زمان" دوره‌ی زمانی است که تمامی تلاشها و فعالیتها به نتیجه میرسد، و بدینگونه در آخر زمان، کمال فردی، کمال خانواده، کمال مردم، کمال کشور، کمال جهان و کمال تام هستی باید بواقعیت درآید.

هر وقت که خبر وقوع آخر زمان در مشیت الهی (در تاریخ) اعلام شد، خدا مردم را در مسیر یک ایدئولوژی متمرکز بر خود هدایت کرد، اما ما در انجام مسئولیت خود، همچنین در قرار گرفتن در مقام خوبی و انکار تاریخ پلیدی شکست خوردیم. ولی چون خدا ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه است، خواست او نیز ابدی، تغییرناپذیر، مطلق و یگانه میباشد. بنابراین، او از طریق فرد، خانواده، جامعه، کشور، دنیا و سلطه‌ی راستین، جهانی را تأسیس خواهد که بتواند در آن-در بهشت و زمین- با آزادی زیسته، به اینجا و آنجا رفته و کار و تلاش داشته باشد.

با این وصف، دنیای اصیلی را که خدا در پی آن است، چگونه دنیایی است؟ دنیای مورد نظر خدا، دنیای متمرکز بر والدین راستین میباشد. اما متأسفانه بواسطه‌ی سقوط، ما والدین راستین بشری و دنیای راستین را در همان اولین گام‌های تاریخ بشر از دست دادیم. بهمین سبب، چیزی در این دنیا، -سرزمین، محل سکونت ما، ایدئولوژی ما، و غیره، نمیتواند ما را به والدین راستین پیوند زند. در نتیجه نخست خود ما باید به وضعیتی خوب و درست بازسازی شویم. با انجام اینکار، وقتیکه والدین، شوهر و زن، فرزندان، مردم، آفرینش، سلطه و هستی راستین پا برعصه‌ی وجود نهادند بگونه‌ای که بتوانند قلباً با خدا ارتباط برقرار کنند، درنهایت دنیای پلیدی پایان یافته از بین خواهد رفت.

آخر زمان، دوره‌ی زمانی است که در آن چنین ایده‌آلی بواقعیت در خواهد آمد، همچنین دوره‌ی وقوع ظهور دوباره‌ی نجات دهنده میباشد. از اینرو، در آخر زمان، پدیده‌های مصیبت باری چون قضاوت با آتش، از بین رفتن کروی زمین یا بی سرپناه شدن انسانها در فضا، ... و غیره، رخ نخواهد داد. بر عکس دوره‌ای است که تاریخ گرفتار آمده با تراژدی‌های بسیار آزاد خواهد شد، و این از طریق شرطهای فداکارانه‌ی پیشکش شده در هر سطح- فردی، خانوادگی، جامعه، کشور، دنیا و در نهایت در سطح هستی- بنا میشود. در نتیجه، در این دوره‌ی زمانی، تمامی سطوحی که رابطه‌ی عمودی خود را با خدا از دست داده‌اند، بازسازی خواهند شد. ما در انتظار چنین روزی بوده‌ایم، و این روزی است که همه‌ی ما به آن دست خواهیم یافت.

فرد، خانواده، و ملت از هم بیگانه شده، بعلاوه افزایش دائمی انواع مشکلات مانند آلودگی هوا، کمبود مواد غذایی، تضادها و برخوردهای مذهبی، و رودرروئی‌های اجتماعی باعث بوجود آمدن نزاع، یا حتی جنگهای بسیار شده است. در این بحبوحه، چه کسی مسئولیت دنیا را بعهده میگیرد؟ این يك سؤال جدی است. در گذشته، کشورهای کمونیستی نتوانستند بوری ملیت گرائی خود پا بگذارند. حتی کشور پر قدرت آمریکا نیز نمیتواند به وراى ایده‌آل آمریکائی ساختن دنیا برود. وقتیکه يك کشور، مسائل مربوط به خود را در برابر دیگر کشورهای جهان در مقام نخست قرار میدهد، قادر به رهبری دنیا نخواهد بود. بهمین خاطر ما به مردم و یا کشوری نیاز داریم که بتوانند برای هدفی والاتر خود را فدا کرده و برای بنای کشوری ایده‌آل تلاش داشته باشند که تمامی دنیا را در آغوش بگیرد.

من با توجه این نقطه نظر، و در پاسخ به ندای خدا، به این کشور، به ایالات متحده آمریکا آمده‌ام. من برای احیاء و تولد دوباره‌ی این کشور، از طریق آموزش جوانان، در کشوری که با بحران اخلاقی و انحطاط مذهبی روبرو است، در تلاش بسیار بوده‌ام.

شاید کنجکاو باشید از اینکه من به آنها چه چیزی آموزش میدهم. این در واقع آسان است. نخست، "زیستن برای دیگران". بطور دقیق‌تر، تعالیم من میگوید که فرد برای خانواده، خانواده برای جامعه، جامعه برای مردم، مردم برای کشور، کشور برای دنیا و دنیا برای خدا میزند. آنگاه خدا بسوی ما خواهد آمد.

در خانواده قرار است که والدین برای فرزندان، فرزندان برای والدین، شوهر برای زن، زن برای شوهر زندگی کنند. هر کسی که در مقایسه با خودش بیشتر برای دیگران زندگی میکند، شخص مرکزی در حوزه خوبی خواهد شد.

دوم، من به مردم آموزش میدهم که "دشمن را دوست بدار". خدا خودش عیسی، تنها فرزند دوست داشتنی اش را برای رستگاری بشریت فدا کرد. از آنجائیکه خدا برای نجات فرزندان دشمن خود، شیطان، دست به انجام اینکار زد، شیطان نتوانست در برابر خدا قدرتمندانه ایستاده و کاری انجام دهد. حتی شیطان در برابر خدائی که به فرزندان او بیشتر از فرزندان خودش عشق میورزد جز اینکه با اراده‌ی خود تسلیم شود چاره‌ی دیگری ندارد. نقشه‌ی شیطان همیشه این است که نخست ضربه میزند ولی در پایان شکست میخورد، در مقابل خدا همواره با پذیرش مقام ضربه پذیر و شکست خورده شروع میکند اما در پایان پیروزی را از آن خود مینماید. زیستن با ایمان به يك چنین قانون بهشتی، راز پایهای است که من با وجود سؤقتاهم ها و رنج و عذاب تندخویانه با اعزام مبلغین به بیش از ۱۸۵ کشور در سراسر دنیا تأسیس کردم.

با مشاهده‌ی تاریخ مسیحیت در می‌یابیم که راه آنها، راه عذاب و شهادت بود. در يك چنین راهی، در طی دو هزار سال تاریخ، این اثر خونبار، آبتن پایهای برای رشد و توسعه يك دموکراسی قدرتمند گردید. اما مسیحیت که در گذشته اساس قدرت و استحکام دنیای دموکراسی بود، امروز با بحران روبرو است. کشورهای مسیحی، سمت و جهت درست خود را گم کرده‌اند، آنها خدا، عیسی و مشیت الهی را انکار میکنند. ما حتی صداهائی را میشنومیم که ادعا میکنند: "خدا مرده است"، یا "خدا وجود ندارد". خدا با مشاهده‌ی آنها چه احساسی دارد؟ قلب خدا همه جا و همه چیز را در پی فرزندان زبر و رو میکند، با این امید که روز درخشان و باشکوه را تجربه نماید.

خانم ها و آقایان، خدا تا بحال برای خاطر چه کسی خود را فدا کرده است؟ این فداکاری نه برای آمریکا و نه برای مسیحیت بلکه برای هر کدام از ما است، بعبارت دیگر، برای شما و من بعنوان يك فرد. بهمین شکل، دلیل مصلوب شدن عیسی نه برای نجات مسیح یا خودش، بلکه برای نجات هر کدام از ما، برای شما و من بود.

چون سقوط در سطح فردی روی داد، رستگاری و نجات نیز باید در سطح فردی آغاز شود. با توجه به این نکته، يك نماینده بشری باید با پیش گذاشته و اعلام نماید که: "من بعنوان نماینده تمامی بشریت بطور کامل مسئولیت بعهده میگیرم. من تمامی ضرر و زیان های وارد آمده از جانب انسان در تمامی دوران تاریخ را جبران خواهم کرد، و کاری میکنم که خدا مغرور انسان شود." بدون چنین فهم و چنین عزمی، بازسازی امکان پذیر نیست. ما نمیبایست فقط در سطح فکری یا ذهنی توقف کنیم. تا زمانیکه حاضر نباشیم با اراده خود بیشتر از کسان دیگری که در سطح جهانی تحت رنج و عذاب قرار گرفتند، بدبختی و سرگردانی را تحمل کنیم، نمیتوانیم به قلب خدا دست پیدا کنیم.

آیا تا بحال برای شش میلیارد انسان ساکن روی زمین، بسان فرزند در حال مرگ خود دعا کرده‌اید؟ با این رغبت که خود را برای خانواده، قبیله، جامعه، کشور، و دنیا فدا کنید تا چه اندازه قلب خود را برای نجات آنها پیشکش کرده‌اید؟ باور داریم که تعداد کمی هستند که میتوانند به این سؤالی پاسخ مثبت بدهند. اما سرور در ظهور دوباره بعنوان نماینده تمامی ابناء بشری با چنین استانداردی ظهور خواهد کرد.

خدا که مشیت الهی برای رستگاری را رهبری میکرد، ابراهیم را دو هزار سال بعد از سقوط اولین اجداد بشری یافت، و باز ماندگان او، مردم برگزیده، یا بنی‌اسرائیل، را با تکثیر در هر سطح، بعنوان يك خانواده نوین، يك قبیله نوین، يك جامعه نوین، شکل داد. چون بنی‌اسرائیل بعنوان مردم برگزیده، برای دریافت نجات دهنده فراخوانده شدند، برای دریافت نجات دهنده واقعی که در آینده ظهور خواهد کرد، بر اساس پایه‌های پیروزمندان، مردم مرکزی قلمداد شدند. اگر شما به نقطه و هسته مرکزی بروید، خواهید دید که استاندارد و ایدئولوژی را که اولین اجداد بشری، آدم و حوا، میبایست به آن دست یافته و تکمیل کنند، نیاز به بازسازی دارد. این در واقع اندیشه و ایدئولوژی نجات دهنده است، که از دیدگاه مسیحی "اندیشه‌ی داماد" خوانده میشود. در این اندیشه، معتقدین در مقام عروس میایستند. در نتیجه، هدف غائی مسیحیت تأسیس پادشاهی مسیحی یا جهان مسیحی نیست. مهمترین وظیفه‌ی مسیحیت، آمادگی در کسب صلاحیت برای دریافت داماد میباشد.

بنی اسرائیل علیرغم اهمیت مأموریت شان، بخاطر مصلوب کردن عیسی، نتوانستند این سنت را تکمیل نموده و به دیگران منتقل کنند، و بدینسان مقام خود را بعنوان مردم برگزیده از دست دادند. بجای آنها مسیحیت بعنوان دومین اسرائیل فراخوانده شد تا برخاسته و انجام آن مأموریت را بعهده گیرد. خدا متمرکز بر این هدف، مشیت الهی را تا به این زمان هدایت کرده است و عصر حاضر مرحله‌ی پایانی آن مشیت الهی است.

اساس اندیشه و ایدئولوژی مسیحانه چیست؟ اندیشه‌ای برای نجات دنیا است، يك مجموعه تعلیماتی است که میتواند دنیا را متحد ساخته، خانواده‌ای ایده‌آل بنا نهاده و هدف اصلی آن بازسازی مقام والدین راستین از دست رفته بواسطه سقوط اولین اجداد بشری است.

با نگاهی به تعالیم عهد قدیم و عهد جدید متوجه میشویم که مسیح (نجات دهنده) با اختیار پدر ظهور نموده، يك عروس (همسر) واقعی، نماینده ی قدرت روح القدس، را دریافت کرده و مقام والدین راستین را بازسازی میکند. عروس و داماد در "ضیافت بره"، در کتاب "مکاشفات یوحنا"، اشاره به دستیابی به مقام والدین راستین از طریق دستیابی به مقام شوهر و زن راستین میباشد. بر همین اساس، مسیحیت در برابر نجات دهنده در مقام عروس قرار دارد.

عیسی با چنین مأموریتی ظهور نمود. با اینحال، وقتیکه مردم و کشورش را به دلیل بی‌ایمانی آنها، از دست داد، زندگی خود را برای خاطر دنیا و پادشاهی بهشتی مورد نظرش فدا کرد. راه رنج و عذابی را که عیسی طی نمود، همان راهی بود که خدا خودش در طی سالیان بسیار در آن گام نهاده بوده است. در چنین موقعیت محنت باری بود که عیسی به دعا نشست: "خدایا، لطفاً آنها را ببخش چون از کردار خود آگاه نیستند." او حتی بر دروازه‌ی مرگ، با انتظار پیروزی در آینده، رومیان و مردمی را که با او مخالفت میکردند، بخشید. بنابراین، زندگی عیسی در سن ۳۳ سالگی به پایان نرسید بلکه با کمک و یاری خدا، مسیحیت روح و قلب او را به ارث برده و اکنون یکی از چهار مذهب بزرگ دنیا میباشد.

خانم ها و آقایان، در حال حاضر، کشور آمریکا بعنوان قدرتمندترین کشور دنیا قلمداد میشود، با اینحال اگر نتواند با جهت مشیت الهی همگام شود، بیش از این قادر به شکوفایی و پیشرفت نخواهد بود. به تاریخ تمدن‌ها نگاه کنید: تمدن‌های باستان بطور عمومی در مناطق حاره، یا نواحی گرمسیر بین دو مدار شمال و جنوب استوا، متولد شدند، بعنوان مثال: مایا، اینکا، مصریان باستان، اقوام ساکن بین النهرین، هند، و چین. و اینچنین حوزه تمدن‌ها از جایی به جای دیگر در حال حرکت بوده است.

اگر سقوط صورت نمیگرفت، تمدن از نواحی معتدل بهاری، آغاز شده و بسوی نواحی معتدل پائیزی، حرکت میکرد. دنیای آزاد و دموکراسی امروز در نواحی معتدل قرار دارند. بطور عمومی، با نگاه به خط استوا بعنوان مرکز، کشورهای پیشرفته‌ی غربی آمریکا، انگلیس، آلمان و غیره، در حول و حوش عرض جغرافیایی ۲۳ درجه‌ی شمالی، قرار دارند.

با پایان تمدن‌های نواحی معتدل پائیزی، تمدن‌های نواحی سردسیر زمستانی برای مدت کوتاهی فرا میرسند، و این پیدایش کمونیسم بود. روشنفکران بسیاری ممکن است که بیاندیشند که با فرورپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنگ سرد نیز از بین رفته است، ولی ماده گرانی و الحاد همچنان در سراسر دنیا رواج دارد، و این به دو صورت دموکراسی و کمونیسم، که هر دو بمرور قدرت خود را از دست میدهند، گسترش پیدا کرده است.

ایده‌آل آفرینش خدا میبایست در نواحی معتدل بهاری آغاز شود، اما بخاطر سقوط اولین اجداد بشری، در نواحی گرم و خشک آغاز شد. اکنون، تمدن بهاری راستین که ما پیش از اینها در پی آن بوده‌ایم، با غلبه بر بحران تمدن‌های نواحی گرم و خشک، و تهدید تمدن‌های نواحی سرد سیر، آشکار خواهد شد. چه کسی و چگونه، قادر است تا تمدن‌های نواحی سرد سیر زمستانی را ذوب نماید؟ با بکارگیری قدرت، پول، علم، یا معرفت چنین چیزی امکان ندارد.

با نگاهی به حرکت تمدن‌های ساحلی یا کناره سواحل رودخانه و دریا- میبینیم که نقطه مرکزی آنها هیچوقت ثابت نبوده بلکه همواره در نقاط مختلف جهانی در حال حرکت میباشد. تمدن بشری در اطراف رودهای نیل، دجله و فرات شکل گرفته و گسترش یافتند. پس از آن مرکز تمدن به نواحی کناری دریای مدیترانه، مخصوصاً به یونان، روم، اسپانیا و پرتغال، تغییر مکان داد. سپس به نواحی آتلانتیک، متمرکز بر انگلیس،

آمریکا منتقل گردید، و سرانجام در تمدن‌های اقیانوس آرام آمریکا، ژاپن، و کره به میوه نشست. بدینسان، با توجه به این نقطه نظر -از دیدگاه تاریخ فرهنگی- شبه جزیره کره موقعیت بسیار مهم و حساسی را اشغال کرده است. کره از طرف شمال، در آخرین نقطه‌ی نواحی سردسیر که به روسیه و چین مرتبط است قرار دارد، و از طرف جنوب، در آخرین نقطه‌ی تمدن‌های معتدل مرتبط به ژاپن و آمریکا قرار دارد.

بدینسان، این نکته که کره به یک تمدن معتدل بهاری تاریخ جهان با استعداد هضم هر دو تمدن‌های مناطق سردسیر و معتدل تولد داده است، با دیدگاه مشیت الهی سازگاری دارد. از این نقطه نظر، این حقیقت که رورند مون -کسی که زندگی را برای حل مشکل شمال-جنوب و شرق-غرب گذاشته است- از کشور کره آمده است، تنها میتواند بعنوان نتیجه گیری مشیت الهی تشریح شود. در حقیقت، من در تمامی زندگی‌ام در تلاش برای نیل به دنیایی تحت تسلط خدا، به ورای مرزهای نژادی، اعتقادی و ملی رفتم و گام نهادن در یک چنین راهی بخاطر مشیت الهی بود. این نه یک تنوری، که من آن را اختراع کرده باشم، بلکه اصل تاریخ مشیت شده میباشد. من در ارتباط با خواست خدا بوجد درآمده بودم و بیشتر از اینکه بگذارم که فقط بعنوان یک ایده باقی بماند، کار و تلاش داشتم تا آن را بواقعیّت درآورم. در سطح جهانی، بشکل بیرونی، جا و مکانی وجود ندارد که من در آن فعالیتی انجام نداده باشم. من به فعالیت‌های مذهبی و کسب و کار در آلاسکا، انتاریو، کنتیکت، کشورهای حوزه‌ی اتحاد جماهیر شوروی سابق، در ۳۳ کشور آمریکای مرکزی و جنوبی و در سراسر آسیا و آفریقا جانی تازه دادم. ما در حال آمادگی برای حل مشکلاتی هستیم که بشریت در طی این هزاره‌ی نوین با آن روبرو است، مثل: آلودگی محیط، گرسنگی، و بیماری‌ها. در طی سالهای اخیر، متمرکز بر منطقه پانتانل و آمازون برزیل برای تأسیس پایه‌ای واقعی در حمایت و حفاظت از محیط زیست (کره زمین) تلاش داشته‌ام. عبارت دیگر، در زمینه‌ی درونی، از طریق "نهضت عشق پاک" و "مراسم‌های بین المللی برکت مقدس"، "نهضت خانواده راستین" فعالیت داشته‌ام و شرکت چبزی در حدود ۴۳۰ میلیون زوج در سطح جهانی در این مراسم برکت، نیرو و انگیزه قویتری به بنای پادشاهی بهشتی که خدا برای مدتهای طولانی منتظر آن بود، میدهد.

خانم‌ها و آقایان، تا بحال، کشورهایی که دارای قدرت عظیم سیاسی، نظامی، و اقتصادی بوده‌اند، جهان را تحت کنترل خود داشتند. با اینهمه هیچ کشوری نمیتواند بدون همگامی با مشیت الهی تا به ابد به حیات خود ادامه دهد. سقوط تمدن‌های با عظمت یونان و روم مثال بارز این نکته است. ایالات متحده‌ی آمریکا که بسان یک قدرت عظیم سینه سپر کرده است، در وضعیت مشابه روم باستان است. سقوط روم در کنار تهاجم و تاخت و تازهای بیرونی، بیشتر بخاطر فساد و مشکلات اخلاقی درونی صورت گرفت. فساد اخلاقی باعث شد تا روم حمایتها و بخت و اقبال بهشتی را از دست بدهد.

در عصر حاضر، نیروهای سیاسی طرفدار ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی، بیش از یک سوم جمعیت جهان و همینطور بیش از دو سوم خاک کره‌ی زمین را تحت اختیار و تسلط خود گرفته‌اند، اما این بسط و توسعه نیز نتوانست برای ابد ادامه داشته باشد.

زمان آن فرا خواهد رسید که رهبران مذهبی سخنگوی خواست خدا، صعود کنند. رهبران مذهبی، پیامبران (عصر حاضر) هستند، آنها میبایست در جایگاه خواست خدا قرار گرفته، آن را برای همگان آشکار نموده و جهت حرکت تمامی ایناع بشری را به آنان نشان دهند. اما تراشه‌های فرقه‌های مختلف مذهبی و درگیریهای بین گروه‌های مذهبی که ما امروز شاهد آنها هستیم، به چیزی جز تعویق در انجام مشیت الهی کمک نمیکند. بهمین دلیل، من در جهت حل و فصل مشکلات جهان مذاهب، چیزی در حدود نود درصد از بودجه‌ی نهضت هماهنگ را برای فعالیت‌های لازم در نزدیک شدن به دیگر فرقه‌ها و گروه‌های مذهبی بکار گرفتم.

من همینطور "کانون مذاهب برای صلح جهانی" را با این سه هدف تأسیس کردم: ۱. تسهیل اتحاد و هماهنگی بین گروه‌های مذهبی. ۲. همکاری در حل و فصل مشکلات و درگیری‌های موجود در بسیاری از نقاط مختلف جهانی. ۳. کمک به شکوفایی صلح جهانی. اخیراً "کانون بین‌المللی مذاهب برای صلح جهانی" را تأسیس کردم که این سازمان در ماه‌های گذشته هفت کنفرانس "هون دوک‌هه" را برگزار کرد.

تمامی مردمان دنیا باید به ورای مرزها و تفاوت‌های نژادی، مذهبی رفته، برای تحقق واقع بینانه‌ی ایده‌آل آفرینش و دنیا، مشیت الهی را درک نموده و در نهایت با قلب خدا متحد شوند. قلب منشاء ایمان، امید و عشق است، چیزی که انسانها بعنوان یک نتیجه‌ی نهایی زندگی در پی آن بوده‌اند.

ما میبایست رابطه‌ی قلبی انسان با خدا را که بواسطه‌ی سقوط از دست رفت بازسازی کرده، و مقام‌های والدین و فرزند مورد نظر خدا را ترمیم کنیم. از اینرو، آخر زمان که خدا فرارسیدن آن را به ما وعده داده است، روزی است که والدین راستین ظهور کنند. عبارت دیگر، روزی است که مردمان بیشمار جهان، کسانی که بواسطه‌ی سقوط، والدین خود را از دست داده‌اند، قادر خواهند بود تا یکبار دیگر به ملاقات والدین خود بشتابند. بهمین دلیل، والدین راستین میوه و نتیجه‌ی نهایی آرزوها و امیدهای تمامی بشریت هستند. همچنین آنها میوه‌ی نهایی تمامی پیروزیهای بدست آمده در تمامی طول تاریخ بشری میباشند.

نهضت هماهنگ برای انتشار این سنت از طریق اجرای مراسم‌های بین‌المللی برکت مقدس کار کرد. این حقیقت که سیاه پوست، سفید پوست، و زرد پوست، -ورای تفاوت‌های نژادی، رنگ پوست...- بعنوان برادر و خواهر بهم ملحق شده، یا خانواده‌هایی با زوج‌های دوست داشتنی تشکیل دهند، از عوامل بسیار مهم و قابل توجه در انجام خواست خدا است. امروز، انسانها با تلاش برای اجراء و تحقق سنت خانوادگی برکت گرفته، روابط اصیل برادر-خواهر، شوهر-زن، والدین-فرزند مورد نظر خدا را بازسازی و ترمیم میکنند. در نهایت، ما میبایست تا برای آزادی و رهائی خدا به پیش برویم، خدائی که بواسطه‌ی از دست رفتن فرزندان، به عمق غم و اندوه فرو شد. تنها پس از این است که راه شادی راستین گشوده خواهد شد.

تا به این زمان، دموکراسی شعار "آزادی بشر" یا "رهائی بشر" را فریاد زده است. درمقایسه با آن، ما میبایست شعار "آزادی خدا" و "رهائی خدا" را ندا دهیم. زمانیکه توانستیم خدا را از غم و اندوهش خلاص کنیم، رهائی بشری و ترمیم آزادی انسانها خود به خود انجام خواهد گرفت. هر کدام از شما باید درک کرده و باور کنید که برای خاطر رهائی خدا و رهائی دنیا پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اید.

خانم‌ها و آقایان، اینکه من امروز در شهر واشنگتن در ارتباط با مشیت الهی با شما صحبت میکنم، مفهومی عمیق و ژرف دارد. ایالات متحده در بسیاری از زمینه‌ها، کشوری است که در آمادگی برای انجام خواست خدا برکت گرفته است. نیاکان شما، بنیانگذاران این کشور، اولین زائرین این سرزمین، برای آزادی مذهب زندگی خود را بخطر انداخته، در جستجوی سرزمین آزادی، به اینجا (آمریکا) آمدند. آنها در جستجو برای آزادی راستین مذهبی، والدین، برادر و خواهر و زادگاه خود را ترک کرده و آنها را پشت سر گذاشتند. آنها در حینی که با بخطر

^۲ گردهمایی برای مطالعه‌ی موارد آموزشی برای تأسیس خانوادگی راستین، سخنان والدین راستین.

انداختن زندگی خود از اقیانوس آتلانتیک عبور میکردند، حتی حاضر بودند تا رابطه و علاقه‌ی خود به سرزمین پدری‌شان را کاملاً قطع کنند.

در اواخر پائیز، نوامبر سال ۱۹۶۰ بود که "می‌فلور"^۳ به "نیوانگلند" رسید. در طی اولین زمستان، نیمی از صد و دو نفری که به این سرزمین پا گذاشتند، بخاطر سرما و گرسنگی مردند. نکته‌ی قابل توجه این است که بسیاری از افرادی که جان خود را از دست دادند، از خوردن بذرهای با ارزشی را که برای کاشت در بهار آینده در دست داشتند، خودداری کرده بودند.

پوریتانها^۴ در تمامی زمینه‌ها و فعالیت‌هایشان به زندگی برای انجام خواست خدا ایمان داشتند. و این موضوع چه در حین شخم زدن زمین و چه در میدان نبرد، در همه‌جا صادق بود. زمانیکه "جرج واشنگتن" در طی جنگ استقلال در دره‌ی "والی فورج" بسر میبرد، میبایست در بیچارگی و نومیدی محض دعا کرده باشد، و خدا در میدان نبرد برای خاطر خواستش، از آمریکا جانبداری نمود. در انگلستان، شاه و مردم برای جنگ متحد شده بودند، اما در آمریکا، خدا و پسران و دختران دوست داشتند، اش با دشمن می‌جنگیدند. آیا این نحوه‌ی تولد آمریکای مدافع آزادی ایمان نیست؟

حتی در این زمان، کنگره‌ی آمریکا برای شروع جلساتش با دعا آغاز به کار میکند. و قتیکه رئیس جمهور آمریکا برای اولین بار مقام ریاست جمهوری را بعهده گرفته و به دفتر کارش وارد میشود، با گذاشتن دستانش بر روی کتاب مقدس سوگند یاد نموده و یکی از نمایندگان روحانیت (با دعا) به او برکت میدهد. دولت آمریکا حتی بر روی اسکناس‌های رایج کشور عبارت "ما به خدا ایمان داریم" (توکل به خدا) را حک کرده است. (کشور آمریکا در ارتباط با اهمیتی که به خدا میدهد در میان کشورهای دنیا یگانه است.) آمریکا اینگونه مقام یگانه‌ای را بعنوان یک کشور مسیحی (پروتستان) با نفوذ در سطح دنیا، تصاحب کرده است.

با اینهمه، امروز چه بر سر آمریکا آمده است؟ دعای دسته‌جمعی در مدارس ممنوع شده است. در برنامه‌های آموزشی، به "فرضیه‌ی تکامل" در مقایسه با تئوری آفرینش (خلقت) اولویت بیشتری داده میشود. میزان طلاق با رشد ۵۰ درصد آن در این کشور، تقدس خانواده را بطور کامل از بین برده است.

من در سال ۱۹۷۱، خانواده و سرزمین پدری خود را به مقصد آمریکا ترک گفتم، چرا که ندای خدا را شنیدم که با من از نگرانی‌ش در مورد وضعیت کنونی این کشور سخن میگفت. بمحض ورود به این کشور، فریاد برآوردم که من بسان مأمور آتش‌نشانی برای نجات خانه‌ای که در آتش میسوزد، و همچنین بعنوان یک پزشک برای درمان بیماری آمریکا، به اینجا آمده‌ام. در آن زمان متوجه شدم که خدا آمریکا را ترک میگفت. زمانی امکان این بود که بتوان خدا را در هر نقطه‌ای از آمریکا یافت، ولی او قلب مردم، خانواده‌ها و مدارس این کشور را ترک میکرد. انگاری همین دیروز بود که من در منهاتن، در چهار راه پنجم، ایستاده بودم و با گریه از خدا می‌خواستم تا این کشور را ترک نکند. بدبختانه همانطوری که پیش بینی کرده بودم، آمریکا بیشتر در رفتن بسوی زوال اخلاقی سماجت کرده و میکند.

خانم‌ها و آقایان، چرا رورند موم علیرغم مخالفتها و رنج و عذاب‌هایی را که از جانب آمریکایی‌ها دریافت کرده است، به گریستن برای آنها ادامه میدهد؟ زیرا من بهتر از هر کسی در مورد اشک، عرق و خونی را که خدا در طی مراحل تأسیس این کشور ریخته است، آگاهی دارم. من در طی سی سال گذشته در این کشور، حتی یک روز آرامش بخش نداشته‌ام.

سرور آمریکا چه کسی است؟ نه سفید پوستان و نه سیاه پوستان، بلکه سرور کسی است که بیشتر از هر فرد دیگری، بسان خدا، به این کشور عشق می‌ورزد. چون خدا این کشور را بعنوان پسر نخست، یا کشور نماینده‌ی حوزه‌ی پسر بزرگ در بنای پادشاهی بهشتی انتخاب نموده است، من با شما خواهم بود. حتی در این زمان، عیسی بشکل روحی، عموماً در این کشور بوده و دعاهای خالصانه‌اش این است که هدف او در آمریکا به انجام برسد.

من با توجه به خواست خدا، در سال ۱۹۸۲ روزنامه‌ی واشنگتن تایمز را، اینجا در شهر واشنگتن تأسیس کردم. از آن پس، این روزنامه بعنوان یک واسطه‌ی خبری سنتی (محافظه کار) نشانگر راه و مسیری بود که آنها بایستی از آن تبعیت کنند و اینگونه دیدگاه عمومی مردم را هدایت کرده و سمت و جهت میداد. همچنین من در پی نهضتی پر قدرت برای نجات و رستگاری کشور و دنیا، از طریق فعالیتهای متمرکز بر ارزش خانوادگی راستین و عشق سالم و پاک برای جوانان بوده‌ام. من برای اینکه آمریکا بتواند در برابر خدا و مشیت الهی سرفراز باشد، وجود را برای این کشور گذاشتم.

در سال ۱۹۶۵ و قتیکه به آمریکا آمدم، مکانی را در نزدیکی کاخ سفید بعنوان "زمین مقدس" تقدیس کردم که حتی امروزه مردم بسیاری شبانگه به آنجا رفته و برای نجات این کشور دعا میکنند. امیدوارم که شما قلب خود را گشوده و بتوانید صدای مملو از میل و آرزوی مشتاقانه‌ی شهدا و اولین کسانی را که به این کشور پای نهادند و اکنون در تاریخ این کشور زندگی میکنند، را بشنوید.

خانم‌ها و آقایان، این عهد و هزاره‌ی نوین که در آستانه‌ی آن هستیم، یک دوره‌ی زمانی برای اتمام تاریخ شش هزار ساله‌ی مشیت الهی و تحقق ایده‌آل آفرینش خدا در سراسر هستی است. این یک دوره‌ی زمانی است برای پایان زجه‌ها و سوگواری‌های آفرینش، که سرور راستین خود را بواسطه‌ی سقوط از دست داده بود. دوره‌ای است که والدین و فرزندی که برای مذتهای بسیار از هم دور افتاده بودند، به ملاقات یکدیگر خواهند شناخت. قرار است که بهشت و زمین نوین، جائیکه دیگر در آن اشکی ریخته نخواهد شد، تأسیس شود. این دوره همچنین عهدی است که در آن بطور مستقیم بین دنیای روح و دنیای جسم ارتباط برقرار خواهد شد، و زمانی است که پادشاهی خدا بر روی زمین و در بهشت تأسیس خواهد گردید.

نقطه‌ی آغازین هزاره‌ی نوین کمال عهد جدید را نشانه‌گذاری نموده و لحظه‌ای است که قول و وعده‌های عهد قدیم و عهد جدید به انجام میرسد و آینده‌ی بشریت زمانی است که حوزه‌ی سلطه‌ی مستقیم خدا بواسطه‌ی قدرت لاینتاهی و حضور همیشگی‌اش بواقعیت در خواهد آمد. این نقطه همچنین دوره‌ی زمانی است که متمرکز بر والدین بهشت و زمین، شرق و غرب بسان "یک هستی تحت تسلط یک خدا" بهم ملحق خواهند شد، آنچنانکه یک خانوادگی باشکوه و بزرگ بشری بر روی زمین شکل خواهد گرفت. و این بمعنای کمال عهد تکمیل شده، بگونه‌ای که وعده‌های عهد قدیم و عهد جدید به انجام خواهد رسید.

زمان آن فرا رسیده است، زمان آن فرا رسیده است که آمریکا از خواب برخیزد. زمان آن فرا رسیده است که تمامی کشور و ملت آمریکا یک

^۳ کشتی حامل مهاجرین به سرزمین نوین، آمریکا

^۴ فرقه‌ای از پروتستانهای انگلستان که در زمان الیزابت بر علیه سنن خشک مذهبی قیام کردند و طرفدار سادگی در نیایش بودند.

نهضت نوین برای تأسیس والدین راستین، خانواده‌های راستین، یک کشور راستین و یک دنیای راستین متمرکز بر خدا بوجود آورد. آمریکا بدینوسیله باید مانع خدا در ترک این کشور شده و به او ملازمت کند. خدا برای تأسیس آمریکا هزاران سال تلاش داشته است، اگر او این کشور را ترک کند به کجا میتواند برود؟

اگر آمریکا بدرستی به خدا ملازمت کند، تمامی مشکلاتش-مشکلات خانوادگی، مشکلات اخلاقی، مشکلات اجتماعی و مشکلات جوانان- بطور طبیعی حل و فصل خواهند شد. وقتی که آمریکا مکانی شود که مردم از تمامی نژادها بتوانند در هماهنگی با یکدیگر در آن زندگی نمایند، الگوی پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح خواهد شد.

وقت آن است که ما با یکدیگر متحد شده و راهی را بگشائیم که بشریت میبایست در آن گام بردارد. اکنون زمان آن است که آمریکا در مقام "ملت پسر بزرگ" رهبری جنبش ملازمت به خدا را بعهده گرفته و بعنوان "سکان دار"، مأموریتش را در هدایت ملت‌های جهان بسوی خدا به انجام برساند. از شما میخواهم که در تکمیل این مأموریت تاریخی با من بایستید.

یکبار دیگر مراتب سپاسگذاری خود را از تمامی شما عزیزان شرکت کننده بعمل آورده و امیدوارم که این زمان، شروعی تازه برای یک پادشاهی هزاره‌ی نوین سرشار از صلح، آزادی، و عدالت در بهشت و بر روی زمین باشد.

خداوند به شما و خانواده‌ی هایتان برکت دهد.

متشکرم.

مراحل زندگی

شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های خدا

میهنمانان گرامی، خانمها و آقایان، شما برای خاطر اتحاد شمال - جنوب (کره) در این مکان گرد هم جمع آمده‌اید. هزاره‌ی نوینی را که به تازه‌گی آغاز کرده‌ایم، عهده‌ی است که ما در آن باید تمامی باقی مانده‌های جدائی و درگیری‌های بجا مانده از قرن گذشته را پاک کرده و ایده‌آل یک خانواده، یک روستای جهانی صلح و اتحاد را به واقعیت درآوریم. من دعا میکنم که برکات این هزاره‌ی نوین به خانه و خانواده‌های شما سرازیر بشود.

با نگاهی به گذشته‌ی زندگی‌ام، در هیچ دوره و زمانی هرگز چیزی در آرامش خیال نبود. من در یک مسیر رنج و عذاب، همراه با تمامی مردم این کشور، گام برداشتم، کشوری که دارای تاریخی مملو از نزاع و محنت بوده و اینچنین در دل قدرتهای بزرگ جهانی جای گرفته کرده است.

از آن زمان که من در سن پانزده سالگی، در دعایم با خواست خدا ارتباط برقرار کردم، با فدای تمامی زندگی‌ام، افکار و اندیشه و تلاشم را برای انجام خواست خدا بکار گرفتم. من دریافتم علت ریشه‌ای و مسبب رنج و عذاب بشری این بود که اولین اجداد بشری بواسطه‌ی فساد اخلاقی به حوزه‌ی نادانی و جهالت سقوط کرده و قطع رابطه‌ی بین خدا و انسان نتیجه‌ی آن شد.

جهالت در مورد مسائل بنیادی از قبیل رابطه با خدا، زندگی و هستی نتیجه‌ی این سقوط بشری است. من در تمامی طول زندگی‌ام، بیشتر از ده هزار بار در این مورد سخن گفته و دیدگاه جهانی، دیدگاه زندگی، دیدگاه تاریخی راستین را متمرکز بر اصول خداگرایی ارائه دادم.

مجموعه‌ی این سخنان بطور کامل به دوازده زبان بین المللی ترجمه شده و در بیش از ۳۰۰ جلد چاپ شده است. مطالب این سخنان و کتابها نتیجه‌ی تحقیقات وسیع ادبی و مطالعات آکادمی نبوده بلکه مجموعه‌ی پاسخ‌ها به سوالات اساسی و بنیادی است. پاسخ‌هایی را که من در طی طریق کردن آزادانه‌ی خود بین دنیای مرئی و نامرئی کسب کردم.

من امروز فرصت را مغتنم شمرده و میخواهم در مورد راه حل اساسی برای مسئله‌ی اتحاد شبه جزیره‌ی کره - اتحادی که میل قلبی ملت ما و همچنین پایان یابی آخرین موضوع جنگ سرد - سخن بگویم. موضوع سخنان امروز من، "مراحل زندگی شاهزاده‌ها و شاهدخت‌های خداوند" میباشد.

میهنمانان گرامی، شهروند چه کشوری هستید؟ بسیاری از شما شهروندان کره‌ای می‌باشید. در واقع کشور کره برای شما سرزمین پدری، میهن، زادگاه است، اینطور نیست؟ خب زادگاه خدا کجاست؟ در این مقطع از زمان، خدا زادگاهی ندارد. سرچشمه‌ی تمامی کشورهای دنیا از کجاست؟ آیا آن سرچشمه از خدا است، یا اینکه از چیز و جای دیگری است؟ سرچشمه‌ی تاریخی کشورهای دنیا یک مسئله‌ی بزرگ و مهم است.

تمامی ملتها و کشورهای دنیا در نتیجه درگیریها و کشمکش‌ها جدا شده و شکل گرفته‌اند. در موارد بسیاری، دو کشور توسط یک خط مرزی مملو از درد و آزرده‌گی شدید از یک دیگر جدا گشته‌اند، تمامی ما از واقعیت تاریخی جنگهای وحشیانه و خونین درگرفته بر سر مرزهای مجاور بیشتر از مرزهای کشورهای سوم یا چهارم آگاه هستیم، و این نشان دهنده‌ی آن است که دیوار بین دو کشور و بین دو گروه مذهبی بزرگترین و بلندترین نوع دیوارها می‌باشند.

درگیریها همواره در سفرهای چند هزار کیلومتری صورت نمیگیرند. از دوران بسیار گذشته، جنگها بر سر مرزها بین دو کشور همسایه صورت می‌گرفته است. به همین دلیل، حتی خود شما ناگهان خود را درگیر جنگ با همسایگان و نزدیکان خود می‌یابید، چرا؟ چون بشریت سقوط کرده است، و شکل گیری تب جنگ با همسایگان نتیجه‌ی سقوط بشر میباشد.

سقوط چیست؟ سقوط به معنای نازساگاری بین خدا و انسان، انفجار جنگ و درگیری بین خدا و شیطان، و انفجار درگیری بین بشریت و شیطان میباشد. بنابراین، میتوانیم به این نتیجه برسیم که همانگونه که در تاریخ کره‌ی کوچک زمین تعداد بسیار زیادی کشور وجود دارد، همانطور هم تعداد بیشماری از درگیرها و کشمکش‌ها وجود داشته است.

کشورهاییکه در نتیجه‌ی این درگیریها و جنگها شکل گرفته‌اند، به کجا خواهند رفت؟ تمامی ملتها در پی صلح جهانی هستند، اما آیا صلاحیت نیل به آن را دارا هستند؟ این سؤال به یک وظیفه‌ی عمومی اشاره میکند که در برابر تمامی انسانها باقی مانده است. با توجه به این نقطه نظر، اگر ما با این توجیه که فلان کشور همسایه، دشمن دیرینه‌ی ما است و اینچنین با بیان مسائلی از این دست به دشمنانگی با کشورهای همسایه دامن بزنیم، هیچگاه نمیتوانیم به صلح جهانی نائل آنیم. براسی اصلا و ابدا اهمیت ندارد اینکه چقدر ما در انتظار صلح جهانی هستیم و اینکه چقدر برای انجام این امر تلاش داریم، این امر تحقق نخواهد یافت و ما به چنین هدفی نائل نخواهیم شد. ما برای خنثی کردن عوامل محرک درگیریها و کشمکش‌ها، همچنین پاکسازی تاریخ بد شکل ننگآور، به یک نهضت که هادی راه باشد و دربردارنده‌ی چگونگی مسیر متضاد، نیاز داریم.

میهنمانان گرامی، شما خودتان مثل افراد فاقد کشور هستید، آیا شما در گذشته صاحب کشوری بوده‌اید؟ آیا در تاریخ بشر کشوری وجود داشته است که براسی بتوانیم آن را "کشور ما" خطاب کنیم؟ تا به این زمان، چنین چیزی نداشته‌ایم. آیا دلیل این مسئله این است که تا بحال کسی

برای ساخت و بنای آن اقدام نکرده است؟ نه. دلیل اینکه ما تا بحال دارای چنین کشوری نبوده‌ایم این است که افراد راغب به انجام چنین کاری، هرگز در مقامی نبودند که بتوانند آن را بنا نهند. آنها نتوانستند دست به چنین کاری بزنند چون عهده‌ی که در آن زندگی میکردند، به استاندارد کاملاً پیشرفته‌ای که آن کشور بتواند براساس آن بنا شود میدان نمیداد. زادگاهی را که بطور ضروری میخواستیم بنا کنیم، کشوری نیست که با یک تاریخ و سنت خاص در جهان امروز وجود داشته باشد. بلکه در بعد واقعی کاملاً متفاوتی با کشورهای موجود جهان امروز است.

اگر میخواستیم چنین کشور متفاوتی را به ارث ببریم، بایستی مردمی بشویم که شعور و آگاهی ایدئولوژیکی لازم برای تحقق آن را دارا باشند. اگر آفریننده‌ی مطلق وجود داشته باشد، آن آگاهی ایدئولوژیکی بایستی با ایدئولوژی و اندیشه‌ی آفریننده یکی و هماهنگ شود. اگر آفریننده‌ی مطلق خواستار کشوری باشد، خواستار کشوری خواهد شد که شهروندان آن متمرکز بر حکومت و سلطنت ملی بطور کامل یکی هستند. ضروری است که ما چنین خصوصیت ملی و چنین قواره و الگوی ملی را کسب کنیم.

برای شکل گیری یک کشور، به وجود زمین، مردم و حکومت ملی نیاز است. کشور خدا نیز دارای همین الگو است. والدین نماینده‌ی حکومت ملی، پسرها و دخترها نماینده‌ی مردم، و کشور نماینده‌ی زمین و خاک ملی است. این یک قاعده‌ی غیرقابل انکار بوده و هیچیک از این عناصر را نمیتوان حذف کرد. حال، با ارزشترین چیز چیست؟ برای خاطر کشور و دنیا زیستن با ارزشترین چیزها است. تا زمانیکه شما بر این اساس زندگی نمائید، هرگز بسوی نابودی کشیده نخواهید شد، و جانیکه نابودی نمیتواند در آن صورت پذیرد، مقصد نهایی است.

کسی که در حین تلاش برای بنای چنین کشوری جان خود را از دست بدهد، حتی پس از مرگش شهروند آن کشور محسوب خواهد شد و او بقا خواهد داشت تا زمانیکه آن کشور وجود دارد.

همانطور که گفتیم برای شکل گیری یک کشور به خاک و سرزمین ملی و مردم و همچنین به یک حکومت ملی نیاز است. حکومت ملی چیست؟ حکومت ملی یک حلقه‌ی ارتباطی با خدا، ریشه و سرچشمه‌ی اصلی میباشد. افرادی که کشور را اداره میکنند، نخست باید با خدا ارتباط برقرار کرده و سپس به اداره‌ی کشور بپردازند. در این مسیر، ضروری است که اداره کنندگان کشور با مردم آن کشور یکی و متحد شوند. آنها در یکی شدن با شهروندان کشور باید بیاندیشند که تمامی دارائی آنها نه برای خودشان که برای تمامی ملت و شهروندان کشور است. اگر آنها موفق به انجام چنین چیزی بشوند، آنگاه آن ملت پیشرفت کرده کامیاب خواهد شد. با توجه به این نقطه نظر، وقتیکه به موضوع تحقق پادشاهی بهشتی بر روی زمین میاندیشیم، مالک بهشت چه کسی است؟ بدون شك خدا مالک آن است. خب مردم در این بین چه هستند؟ مردم، تمامی ساکنین زمین خواهند بود. و سرزمین و خاک ملی کجاست؟ تمامی کره‌ی زمین سرزمین ملی محسوب میشود. آنگاه این پادشاهی بهشتی بر روی زمین شبیه چه کسی است؟ شبیه "من" خواهد بود. اگر شما به هر کشور واحدی نظر بیاندازید، ساختار عمومی آنها چیست؟ حکومت ملی، مردم و سرزمین ملی. و این شبیه وجود یک انسان میباشد.

گفتیم که پادشاهی بهشتی شبیه چه کسی است؟ "من"، شبیه "من" است. افرادی مثل من گرد هم جمع آمده و یک ملت را تشکیل میدهند، همانطور که من دارای روح هستم، کشور هم باید دارای حکومت ملی باشد، همانطور که من دارای ماهیت شخصی هستم، کشور هم باید دارای مردم باشد، و همانطور که انسانها با جهان آفرینش در ارتباط متقابل قرار میگیرند، کشور هم بایستی دارای سرزمین ملی باشد.

در درون این اصل اولیه، مردم سرزمین ملی را کنترل میکنند و حکومت ملی بر مردم حکم میراند. همه چیز اینچنین سمت و جهت خواهند داشت. سرزمین، مردم و حکومت سه مهره‌ی اساسی برای شکلگیری کشور هستند. با نگاه به بشریت، اصل اولیه را اینچنین میبینیم: روح ما بر جسم، و جسم ما بر طبیعت کنترل دارد. اگر شما براساس این اصل اولیه، به تمامی جهان نظر بیافکنید، نتیجه قطعی چنان جی این است. گفتید که بهشت شبیه چه چیزی است؟ بهشت شبیه روح انسان است، به همین خاطر شبیه حکومت ملی نیز میباشد. بشریت شهروندان کشور بوده و کره‌ی زمین، جهان آفرینش است. در پایان، کشور شبیه چه کسی است؟ تمامی اینها شبیه "وجود من" است.

میزان بزرگی جامعه و کشور اهمیت ندارد، ضرورت شباهت آن به انسان اهمیت دارد، چون خداوند به چیزهایی علاقه دارند که تجسم خود او باشند. انسانها بیشتر به چه چیزهایی علاقه دارند؟ ما به چیزهای که تجسم خودمان علاقه نشان میدهم. با این توصیف، کشور ایده‌آل باید شبیه چه چیزی یا چه کسی باشد؟ کشور ایده‌آل باید تجسم انسان و "جان، جی، این" باشد.

در مجموعه اصطلاحات نهضت هماهنگ عبارت "زادگاه" اشاره به کشور واحد و خاص مثل جمهوری کره نیست، بلکه اشاره به کشوری جهانی است. در واقع عبارت "جهانی" عبارتی است که در دنیای سقوط کرده و فاسد بکار برده میشود و من واقعاً از آن خوشم نمی‌آید. به هر حال، مکتب و مجموعه تعالیمی که در پی زادگاه میباشد، "چانجوئیزم" خوانده میشود.

آن زادگاه، جمهوری کره نیست. خدا خواهان جمهوری کره، یا ایالات متحده، یا کشورهای کمونیستی نیست. زادگاه، سرزمین پدری است که خدا خواستار است، و به همین دلیل ما باید فرهنگ و تاریخ سرزمین پدری نوین را بیافرینیم. ما بایستی تعریفی نوین از استاندارد نوین داشته باشیم تا بتوانیم زادگاه نوین و ایده‌آل را بسازیم. بنابراین، ما بایستی راه زندگی خود را تغییر دهیم، چرا که آن دنیا با دنیای کنونی تفاوت بسیاری دارد. کلام و زبان فرق میکند. آیا انسان ساکن دنیای امروز، معنای این عبارات را میداند: "حوزه‌ی سلطه‌ی اصل"، "پایه‌ی متقابل"، "پایه‌ی عمومی"، "مشیت الهی برای پایه‌ی بازسازی"؟ ... معنایش این است که زبان فرق میکند. اگر وقتیکه که کشور مورد نظر نهضت هماهنگ تأسیس بشود، ما باید سرلوحه و آرم نهضت را پائین کشیده و از بین ببریم، و زمانی هم که دنیای مورد نظر نهضت هماهنگ بنا شد، کشور تأسیس شده توسط نهضت را باید از بین ببریم. ما باید از مذاهبی که تنها برای خاطر فرهنگ و سیرت مردم جمهوری کره وجود دارند دست بکشیم. در آینده، تنها مذهبی که برای جهان و جهانیان زندگی تلاش دارد، قادر به ادامه‌ی حیات است.

میهمانان عزیز، خانم‌ها و آقایان، فکر میکنید که جستجوگر خواست خدا باید مدافع چه چیزی باشد؟ او برآستی نمیتواند به مردم این دنیا بگوید که در مسیر خواست خودشان گام بردارند، بر عکس و در حقیقت او باید به مردم بگوید که در مسیر متضاد گام بردارند. جملاتی که بیانگر این حقیقت هستند عبارتند از: "با قلب عشق راستین دشمنان خود را دوست بدار"، یا "دشمن خود را دوست بدار". این عبارات میتوانند تاریخ کاذب را زیر و رو کنند، آنها مثل لنگر کشتی میمانند، مانند زنجیرهای لنگر برای کشتی اسیر باد قبل از یک طوفان خوفناک هستند. اما در

⁵ فرد، انسان منصرف، بفرد،

⁶ چان به معنای بهشت، جی به معنای زمین و این به معنای بهشت میباشد.

⁷ هستی گرانی

تمامی طول تاریخ مشیت الهی برای بازسازی، کسی وجود نداشته است که برآستی با این کلام زیسته باشد. اگر مردمی وجود داشتند که میتوانستند دشمنان خود را دوست بدارند، ما میبایست با استفاده از يك سازماندهی منظم، آنان را در سطح جهانی به بالا بکشیم. و چون این مسئله يك نتیجهگیری منطقی است، لازم است تا هر کدام از شما درك کنید که چرا خدا در واقع میبایست چنین نهضتی را به جهان عرضه نموده، و اینکه حرکت‌های مذهبی که در طول تاریخ تا به این زمان شکل گرفته همه انعکاس آن هستند.

خدا در طول تاریخ، چه کسی را بیشتر از هر فرد دیگری دوست داشته است؟ آن فرد عیسی است. عیسی برای اجتناب از درگیری‌ها و تضادها جیتی نوین عرضه نمود. بین کشورهای زورگو و کشورهای تحت فشار، همانند روم و اسرائیل، با توجه به این نکته که هر کدام دیگری را دشمن میندازد، دیوارهای بلندی شکل گرفته است. فلسفه‌ی عیسی این است که این دیوارها بطور ضروری باید فرو ریخته شود. عیسی میاندیشید که شما در روم میخواهید با زور و قدرت بر من در اسرائیل غلبه کنید، ولی در مسیری متضاد، با عشق، بر شما غلبه خواهم کرد. به همین سبب، او حتی در بر روی صلیب، برای دشمنانش برکت طلب نمود.

لازم است که تشخیص داده و درك کنیم که وقتی عیسی در ارتباط با سربازان رومی گفت: "خدایا آنان را ببخش، چون از کردار خود آگاه نیستند"، در واقع چنین فلسفه‌ی شگفت‌انگیزی را مطرح میکرد. عیسی با چنین تقاضایی، برای تمامی کشورهای جهان در فائق آمدن بر مرزهای ملی بین هر دو کشوری و نحوه‌ی نگرش تمامی کشورها نسبت به یکدیگر بعنوان دشمن، الگو و نمونه‌ی اصلی شد.

عیسی میدانست که دشمنان فردی تنها دشمنان روی زمین نیستند. او میدانست که دشمنان خانوادگی، قبیله‌ای، مذهبی، ملی و جهانی در تمامی اطراف او را احاطه کرده‌اند. به این معنا که برای کسانی که خواهان پیروی از او هستند، دشمنان زیادی در کمین میباشند. بعبارت دیگر، اگر شما در مسیر خانواده گام بردارید، خانواده‌های دیگری منتظر هستند، اگر در جهت قبیله گام بردارید، دیگر قبیله‌های دشمن منتظر شما خواهند بود. شما باید منتظر درگیری شدیدی باشید، اما هر بار که با دشمنان روبرو شدید باید به آنها عشق بورزید. اگر شما دارای چنین روحیه‌ای باشید، روزی پیروزی از آن شما است.

کشور ایده‌آل خدا در کدام نقطه تحقق خواهد یافت؟ بازسازی سرزمین پدری در کجا شکل خواهد گرفت؟ بازسازی این کشور از افرادی شروع خواهد شد که دارای فلسفه‌ی زیستن برای دیگران هستند. بنابراین، مسیحیت ندارد جز اینکه يك جهان شمول بشود، چرا که ارائه دهنده‌ی حرکت و نهضتی برای فائق آمدن با عشق بر تمامی مرزهای ملی و حصارهای فرهنگی، و حتی به آغوش گرفتن دشمن خود میباشد. اگر شما لوبیا کشت نمائید، لوبیا برداشت خواهید کرد، چون لوبیا قرمز از بذر لوبیای قرمز می‌آید، گل سرخ هم از بذر گل سرخ شکل میگیرد. به همین شکل، اگر شما بذر شیطانی، بذر پاسخ متقابل به دشمن، کشت کنید، درخت پلیدی، درخت پاسخ متقابل به دشمن، حاصل خواهد شد. اما اگر بذر خوبی ببافشائید، بذر عشق ورزیدن به دشمن، آنگاه درخت خوبی، یا درخت عشق برای دشمنان حاصل خواهد شد. این يك اصل طبیعی است.

از کجا گفتیم که سرزمین پدری آغاز میشود؟ در چه راهی حاصل میشود؟ سرزمین پدری در مسیر عشق به دشمن حاصل خواهد شد. سرزمین پدری در طی مسیری حاصل می‌آید که از خود سنت عشق به دشمنان در سطوح فردی، خانوادگی، قبیله‌ای، ملی و دنیا را به ارث بگذارد. همگی شما باید بدانید که بجز این راه در هیچ راه و مسیر دیگری زادگاه و موطن خدا نمیتواند پدیدار بشود.

توجه بفرمائید: چون مقامات دولتی، دولت ایالات متحده، و کنگره با من مخالفت کردند، روزی گواهینامه‌ی رسمی با این مضمون دریافت خواهم کرد که من در کنگره پیروز بودم، من در برابر دولت آمریکا پیروز بودم و من در ایالات متحده پیروز بودم. حتی من در دستگاههای دولتی و کنگره که با من مخالف بودند، دوستان بسیاری پیدا کرده‌ام. به هر حال، نمایان شده است که در نهایت پیروزی از آن من خواهد بود.

حتی اگر دارای چنین دوستانی نباشم، ایمان دارم که بر تمامی این چنین مخالفت‌هایی غلبه کرده و راه را بسوی پیروزی هدایت میکنم. هر چه مخالفت فرد در برابر من بیشتر میشود، میزان عشق من به دشمن بیشتر میشود، برای همین نگران مخالفتها و تضادهای بیشتر و بزرگتر نیستم.

قوانین طبیعی میگویند که اگر در جایی کمبود فشار بوجود آید، در جایی دیگر فشار در حد بالایی بروز خواهد کرد و همینطور اگر در مکانی فشار هوای سنگینی بروز کند، در مکانی دیگر فشار هوای سبکتری در جای دیگر پدیدار خواهد شد. اگر يك جایگاه بلند مثل دولت آمریکا با من مخالفت کند، و در صورت بوجود آوردن فشار در سطح پائین از جانب من، سرانجام در برابر من تسلیم خواهد شد، درست مثل قوانین طبیعی، که حوزه‌ی فشار در سطح بالا جذب حوزه‌ی فشار در سطح پائین میشود.

من اگر چه در گذشته میبایست تمامی انواع بدرفتاری را میبذیرفتم، ولی وقتیکه با آنها نجنبیده بلکه بر عکس به آنها عشق ورزیدم، در پایان آنها بسوی من بازگشتند و از دوستان من شدند. آنگاه خانواده‌های دوست، قبیله‌های دوست، و ملت‌های دوست پدیدار شدند.

اگر کشوری باشد که مردم آن دارای روحیه‌ی عشق به دشمن هستند، آن کشور، ایده‌آل مورد نظر خدا، همینطور نقطه‌ی تمرکز ایده‌آل تمامی بشریت خواهد شد. شما باید این نکته را بخوبی درك نمائید. وضعیت ظاهری و چهره‌ی من خوش تیپ نیست، درست است؟ شما مردم ممکن است چیزی نگویید، اما مردم جهان اینگونه میاندیشند. من نسبتاً زشت هستم ولی خدا مرا بیشتر از هر کسی دوست میدارد. حتی اگر دنیا بیاندیشد که من فرد هولناکی هستم، ولی خدا مرا به رسمیت میشناسد.

اگر شما در اعماق قلب دشمن خود را دوست میدارید، چیزی وجود ندارد که نتوانید از آن سخن بگوئید. چرا؟ اگر خدا بگوید که انسان موجودی خوش سیما است، آنگاه او واقعاً خوش سیما است. اگر خدا بگوید که او واقعاً فرد متینی است، آنگاه او واقعاً يك فرد متین و خودداری است، یا اگر بگوید که او دلیر و ژبان است، آنگاه او همان است که مطرح شده است. در نتیجه اگر من اینگونه اندیشیده و آن را بطور باشکوهی بپذیرم. آنگاه میتوانم با اعتماد بنفس دنیا را در آغوش بگیرم. وقتیکه من اینچنین از خود بیخود گشته و تنهائی بکار میبردام، میدانید که چه اتفاقی میافتد؟ مردم جوان، مردان و زنان جوان، يك خانواده از تمامی خانواده‌ها، تمامی ابناء بشری ظاهر میشوند، مردمی که خدا بتواند در آنها لذت را تجربه نماید، پدیدار میشوند، و طلوع موطن خدا ممکن خواهد شد.

عیسی گفت که ما بایستی دشمنان خود را دوست بداریم، معنایش این است که ما بایستی حتی به بدترین افراد عشق بورزیم. اگر مرد خوش تپیی با زشت‌ترین زن نامزد شود، باید آن زن را حتی از میزان عشقش به دشمنانش، دوست بدارد، و وقتیکه صحبت از عشق ورزیدن به دشمن در این دنیا پیش می‌آید، چنین فردی کاندید پیشرف اولی و حمل پرچم این حرکت خواهد بود. چنین فردی برآحتی میتواند به وراى مرزها و حصارهای قومی و ملی خیز بردارد.

روزی که شما توانستید تھی اما با قلبی عاشق زندگی کنید، تمامی دیوارها به فرو خواهد ریخت، تاریخ مثبت الهی برای بازسازی کوتاه شده و بهشت بسیار نزدیک خواهد شد. فلسفه‌ی من بسیار ساده است. کاری نیست که انجام نداده باشم، من کشاورز بودم، کارگری کردم، و به خیلی از کارهای دیگر دست زده‌ام، ماهیگیر بوده و ماهی تن هم صید کرده و تمامی زندگی خود را اینگونه زیسته‌ام، اما میانیشیم که تنها هستم. ولی وقتی که به پشت سرم نگاه کردم، دیدم انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها و مردمان تمامی دنیا از من پیروی میکنند. حتی اگر از آنها بخواهم که بروند و گم شوند، حتی اگر آنها را با پایهای خود زده و از خود دور بسازم، آنها همچنان بازگشته و از من پیروی خواهند کرد. اگر من به این سوی رو کرده یا به آن سوی بروم، آنها باز هم بدنیا می‌آیند. این چیزی بوده که تا بحال روی داده است، بنابراین هر چند بار که برای تحقیق به نهضت هماهنگ رجوع کنید، باز هم چیزی برای آموختن خواهید یافت.

میهمانان گرمی، خانم‌ها و آقایان، اکنون در چه راه و مسیری میبایست گام برداریم؟ مهم نیست که چه نوع قبیله‌ای را تأسیس نموده‌اید، تا زمانی که حکومت ملی کشورهای شیطانی به حیات خود ادامه دهند، تمامی شما، مردمی فاقد کشور خواهید بود. آیا این کشور شما است؟ شما فاقد کشور هستید! راستی مهم نیست که چه نوع قبیله‌ای را بنا نهاده‌اید، اگر حکومت ملی، حکومتی متمرکز بر خدا نباشد، آن قبیله براضی قتل عام و نابود خواهد شد. اینطور نیست؟ در نتیجه، ما بایستی به جستجوی کشوری برویم که خدا بتواند با آغوشی باز از آن استقبال نماید. چه منظوری داریم و وقتی که ما در باره‌ی حوزه‌ی اولین اسرائیل در دنیا امروز سخن میگوئیم و اینکه آن سرزمین بطور ضروری باید بگونه‌ای متحد و یگانه شود که خدا بتواند از آن استقبال نماید، سرزمینی که افراد، خانواده‌ها، قبیله‌ها، طایفه‌ها و نهضت بتواند از آن استقبال کنند. اما به هر حال، چه شما این موضوع را متمرکز بر نهضت هماهنگ، چه متمرکز بر مسیحیت و چه متمرکز بر جمهوری کره مورد توجه قرار دهید، آیا آنها در موقعیتی قرار گرفته بودند که از جانب عموم مورد استقبال قرار گیرند؟ اینطور نیست، جهت‌ها فرق میکند و آنها تفاوت دارند. مسیری را که دولت جمهوری کره پیش گرفته است، بیرونی است، اینطور نیست؟ آنها در این مسیر، نه متمرکز بر خدا بلکه متمرکز بر مسائل مادی جوامع دنیوی در حرکت هستند. این کشور دارای هیچگونه اندیشه با فلسفه‌ی مرکزی نیست.

بنابراین اگر نتوانیم متمرکز بر یک ایدئولوژی مرکزی، این کشور را با خدا مرتبط ساخته و یک تصور کلی ملی مصلح به محتویات نوین دو یا سه بعدی بوجود آورده و با سر دست گرفتن آن، بعنوان یک ایده‌آل، در برابر تمامی ملت‌های جهان امروز با استواری بایستیم، قادر نخواهیم بود تا طلوع سرزمین پدری را ببینیم.

آزادی و رهائی که امروز آن را دارا هستیم، نخستین رهائی است. ما اکنون، در نهضت هماهنگ، به دومین رهائی نیاز داریم. جمهوری کره نیز به دومین رهائی نیازمند است. اگر دولت کره در مسیر دومین رهائی قرار گیرد، آنگاه مردم و کشور بطور کامل به امیال خود دست خواهند یافت. سپس، نهضت هماهنگ به سومین رهائی نیاز خواهد داشت. در واقع همه چیز اینگونه سمت و جهت خواهد داشت. دولت جمهوری کره قالب ملی کنونی خود را بدنیا اولین رهائی حفظ کرده است، اما اکنون زمان دومین رهائی فرارسیده است، شمال و جنوب باید با یکدیگر متحد شوند.

آن کشور چگونه ملتی است؟ ملتی است که شهروندان آن از دوره‌های رنج و عذاب در طول تاریخ آن طی طریق کرده و اینکه خصوصیت ملی آن صلاحیت یکی شدن با اصول بازسازی از طریق غرامت را داشته، و سنتی تاریخی را به ارث برده باشد. آن کشور چگونه کشوری باید بشود؟ ضروری است که بطور کامل متحد شود. با این توصیف، اگر جمهوری کره میخواهد که به چنین مقامی نائل شود، عملکرد امروزش چگونه باید باشد؟

برای شکل گیری و رشد استاندارد چنان ملتی، ضروری است که شمال و جنوب متحد بشوند. کره‌ی شمالی و کره‌ی جنوبی درست مثل پادشاهی تقسیم شده‌ی "پادشاهی اسرائیل (شمالی)" و "پادشاهی جودا (جنوبی)" باید یکپارچه و متحد شوند. بسان ملت‌های قابیل و هابیل، شمال و جنوب از یکدیگر جدا گشته‌اند، و اکنون اگر متحد نشوند، اسرائیل واحد پیروزمند پدیدار نخواهد شد.

بنابراین، حال در این کشور، متمرکز بر دولت کره‌ی جنوبی، اتحاد بین دو قسمت شمال و جنوب چگونه باید صورت پذیرد؟ آنها بدون یک ایدئولوژی نوین جهانی، نمیتوانند بسوی یکدیگر آمده و متحد شوند. ایدئولوژی هماهنگ که نهضت هماهنگ از آن صحبت میکند، دقیقاً برای همین منظور آماده شده است. آیا متوجه میشوید؟ اکنون ما در موقعیتی هستیم که میبایست به دو کار و تلاش دست بزنیم. ما باید ملتی را بارور کنیم که هیچ ملتی در دنیا برای برابری با آن را نداشته باشد، و سپس ملت متحد همراه با مذهبی واحد و سرسخت را بوجود آوریم که نظیر آن در دنیا وجود نداشته باشد. متمرکز بر چنین ایدئولوژی، شمال و جنوب باید با یکدیگر متحد و یکی شوند. بدون چنین اقدامی، ملت خدا، بعبارتی دیگر حکومت ملی بهشتی که ما بتوانیم در برابر جهانیان با افتخار بسیار حضورش را اعلام کنیم، پا به عرصه‌ی وجود نخواهد گذاشت. شما باید بخوبی از این نکته آگاه باشید که هدف اولیه‌ی ما بر روی زمین همین مسئله است.

ما اگر نتوانیم سرزمین پدری را بنا نهیم، فاقد کشوری خواهیم بود که بتواند متمرکز بر خدا از تمامی کشورهای دنیای شیطانی پیشی گرفته، آنها را به کنار زده و یا آنها را پاکسازی کنیم. ما فقط با داشتن یک ایدئولوژی، نهضت هماهنگ، نمیتوانیم به چنین کاری دست بزنیم. ملتی باید جهت حرکت خود را متمرکز بر ایدئولوژی "یونیفیکیشنیزم" (هماهنگ گرانی) قرار داده و به پیش برود. شما باید بدانید که این موضوع چیزی است که هنوز انجام نشده باقی مانده است.

اگر ما، با توجه به این نقطه نظر، نهضت هماهنگ را بسان یهودیت در کره‌ی امروز بدانیم، اندیشه‌ی نهضت هماهنگ اندیشه و ایدئولوژی اصلی و مرکزی کره خواهد شد، درست مثل یهودیت که ستون روحی ملت اسرائیل بود. در آینده، زمانی خواهد بود که مذهب و ایدئولوژی ملی خواهد شد، این چیزی است که بسیاری از مردم میگویند، حتی اعضای مجلس شورای ملی نیز چنین چیزی را مطرح کرده‌اند. اگر ایدئولوژی نهضت هماهنگ، مذهب ملی کشور بشود، دیگر حزب کمونیست مشکل بزرگی نخواهد بود. خانم‌ها و آقایان، مردمی که امروز برای خواست خدا زندگی میکنند، "میلسای^۱ بهشتی" هستند که دنیای شیطانی فرستاده میشوند. افراد ممکن است که تفاوت داشته باشند، ممکن است که یک میلسای کوچک یا بزرگ، چاق یا لاغر، بلند یا کوتاه ... باشد، اما شیوه‌ی زندگی او نباید با شیوه‌ی زندگی یک مأمور فرق داشته باشد چرا که او همواره با خطر مرگ و زندگی روبرو است. او در موقعیتی قرار میگیرد که حتی کوچکترین اشتباه به قیمت زندگی او تمام خواهد شد.

بنابراین اگر روحیه‌ی مأموری که برای موطن حامی زندگی ابدی در تلاش است، صدها برابر قویتر از محیط پیرامونش نباشد، او نمیتواند

^۱ گماشته، میلسا مأموران مخفی بودند که در دوران پادشاهی کره، از جانب پادشاه برای تحقیق و جستجوی شرایط کشور به گوشه کنار حوزه‌ی پادشاهی فرستاده میشد، در ضمن آنها حق تصحیح و جمع و جور کردن خرابی‌ها را داشته و یا در بعضی مواقع پیام‌های محرمانه را حمل میکردند.

بسان يك مأمور مخفی زندگی کند. ضروری است که او با این اندیشه که اگر تمامی رنجش‌ها پاک شده و از بین برود مردمان جهان چگونه غرق در لذت و شادی خواهند شد، موقعیت کنونی خود را فراموش کند. او باید به شکوه و عظمت سرزمین پدری نظر دوخته و در حین آفرینش تاریخی نوین، ببیند که در روز تولد این سرزمین تمامی تلاش‌ها و از خود گذشتگی‌هایش بر همگان آشکار خواهد شد. او بدون چنین طرز تلقی، نمیتواند انجام مأموریت سری یک مأمور مخفی را بعهده گیرد. عبارت دیگر او برای غلبه بر تمامی رنجش‌ها و انجام مأموریت سری‌اش، باید قلبی سرشار امید برای طلوع موطن اصیل داشته باشد، امیدی که هزاران یا دهها هزار بار قویتر و با شکوهتر از واقعیت کنونی باشد.

حتی اگر او در حین انجام مسئولیتش در تصادفی غیرمترقبانه جا خود را از دست بدهد، خدا میتواند کسی را به جای او در تکمیل مسئولیتش بفرستد. اگر چه او جان خود را از دست داده است، ولی مردمی پدیدار خواهند شد که دوستان هم پیمان او خواهند شد. چون او در موقعیتی جان خود را از دست داده است که میتواند بعنوان الگو قلمداد شود، در عین فداکاری و نابودی او، دوستان هم پیمان او باقی خواهند ماند و تا زمانیکه این مردم باقی بمانند، خدا میتواند بر اساس آن پایه فرد دیگری را در جایگاه او بفرستد. اما اگر او در آن موقعیت جان نسیب دارد، تمامی تلاش‌هایش متوقف شده و به همان صورت باقی خواهد ماند.

با این توصیف، برای قرار گرفتن در این عهد نوین چه وضعیتی را باید بعهده بگیرد؟ میزان گرمی و حرارت ایمان و اعتماد به طلوع موطن اصیل در قلب شما باید بیشتر از هر چیز دیگری باشد. عبارت دیگر، شما باید بعنوان يك پرچمدار و معمار سرزمین پدری و موطن اصیل که خدا برای شش هزار سال در انتظار آن بوده است، احساس افتخار کنید. شما باید برای بدوش کشیدن مسئولیت و این مأموریت باور نکرده‌ی بعنوان عضوی از گروه ضربت در خط اول جبهه به خود افتخار نمایید. مردم بسیاری در گذشته امید بعهده گرفتن چنین مأموریتی را در دل داشتند، اما با این همه چنین موقعیتی برای آنها فراهم نبود. شما برای خاطر قرار گرفتن در این مأموریت ویژه که تنها یکبار در زندگی روی خواهد داد، باید احساس وقار سنگینی داشته باشید.

بنابراین، هر جنبه از زندگی شما، خوردن، خوابیدن، رفتن، آمدن، ... باید برای تأسیس موطن اصیل باشد. فکر میکنید که چقدر خدا در انتظار شما بود تا پای پیش گذاشته و با خوشرویی و ملائمت اعلام کنید که بعنوان يك مأمور مخفی اعزامی از جانب او این مأموریت را بعهده میگیرید؟ تا به این زمان، خدا را از روی بی عاطفگی و بیرحمانه بکنار گذاشته شده بودند. ولی او میخواهد خواست خود را بواقعیت درآورد چیزی که تا بحال هرگز قادر به فاش کردن آن نبود، چیزی که تمامی موجودیت خود را بر اساس يك پایه‌ی ملی کامل قرار میدهد، چیزی که میتواند موطن اصیل را تأسیس کند. او هرگز حتی یکبار هم قادر به انجام خواستش نبوده است.

اکنون بهرحال امکان تأسیس موطن اصیل بوجود آمده است. این سرزمین دارای حکومت ملی، خاک ملی، و مردم میباشد. بعلاوه، بازماندگان گروه‌های اخلاقی وجود دارند که به آن سرزمین مرتبط هستند، همینطور تاریخی وجود دارد که هیچ گروه دیگری از مردم نمیتوانند آن را دارا شوند. ما برای چنین سرزمینی، میبایست که مأموریت خود را در مقام يك "میلسا" به انجام برسانیم. اگر شما آن مأموریت خود را هر چه زودتر بر اساس اراده و خواست خود به انجام برسانید، بهمان میزان، زمان طلوع موطن اصیل زودتر خواهد بود. پرداخت بهای اشک و عرق امروز پایه‌ی تأسیس میکند که بر اساس آن میتوان بسیار زودتر با طلوع موطن اصیل روبرو شد، و شما مردم با فکر به این حقیقت، باید با اعتماد بنفوس برای زندگی و انجام مأموریت مخفی یک میلسا به جهان بروید. در غیر اینصورت، ما قادر نخواهیم بود تا بخت و اقبال و برکات بی سابقه‌ای را که خدا برای ما آماده نموده است، دریافت کنیم.

ما میبایست تا بهشت را بر روی زمین پایه‌ریزی و بنا کنیم. منظوری این است که برای اینکه ما بتوانیم در برابر خدا، پدر ما، سربلند باشیم، بایستی آن ملت را بر روی زمین بیابیم، با نقطه‌ی مرکزی آن ملت یکی شده، در درون آن ملت بهشتی با استاندارد مورد نظر خدا زیسته و بمریم.

اما اکنون، آیا شما دارای کشور هستید؟ وقتیکه به این حقیقت میاندیشید که فاقد کشور هستید، آنگاه حتی اگر بخواهید نمیتوانید چشم از این جهان فریبندید. اگر بمرید به کجا خواهید رفت؟ اگر همینطور بروید، چطور میتوانید از احساس خجالت، خودآگاهی و درد حاصل از آن اجتناب و دوری کنید؟ دوره‌ی زندگی من بسیار کوتاه است، و برای انجام همه چیز در این دوره‌ی کوتاه، فکر میکنید که چقدر باید مشغول باشم؟ در وای تمامی اینها، محیط شیطانی پلید با ما مخالفت میکند، فکر نمیکند که دشمنان ما سعی در ایجاد مانع در مسیر راه ما داشته باشند؟ ما برای نفوذ و پیشروی در این مسیر، نمیتوانیم از زندگی بسان يك مأمور مخصوص خودداری کنیم.

تمامی آمد و رفت من برای تأسیس آن کشور، آن موطن اصیل، است. من برای اینکه اولین شهروند راستین برای طلوع موطن اصیل بشوم، این مأموریت را پذیرفته‌ام.

شما بدون انجام اینکار، نمیتوانید بعنوان شهروندان آن موطن اصیل که در مسیر شکل‌گیری است، اقتدار و اختیار خود را بنا کنید. آیا شما مردم، میخواهید که بطور فردی در انجام این امر تأثیر داشته باشید؟ بطور خانوادگی چطور؟ بطور ملی؟ جهانی؟ چطور میخواهید تأثیر بخش باشید؟ شما میخواهید که در سطح جهانی مؤثر باشید، اینطور نیست؟ اگر میخواهید که به سطح جهانی صعود کنید، نمیتوانید متمرکز بر خودتان به این هدف نائل شوید. شما به يك کشور نیاز دارید، و سؤال من از شما این است که کشور شما کجا است؟

درست که ما شبانه روز برای خاطر آن کشور غذا میخوریم، میخوابیم. آیا میدانید که شما باید زندگی خود را با این عهد و پیمان در برابر بهشت و زمین که این دلیل تولد شما است، زندگی خود را سر کنید؟ وقتیکه به خواب میروید، باید تصور کنید که تمامی بسترهای خواب میلیونها مردم دنیا را گرد هم آورده و شما در قلمی آنها به خواب رفته‌اید. حتی اگر به میز غذا نگاه میکنید باید چنین ببینید. به هر جا که پای میگذارید، باید این اندیشه را در سر داشته باشید که تنها نیستید، بلکه تمامی نژادهای مختلف دنیا گرد هم جمع آمده و شما در میان آنها نشسته‌اید. فرزندان بهشتی باید تمامی فعالیتهای خود را با چنین افکار و اندیشه‌هایی به انجام برسانید.

هر کدام از شما باید بدانید که شیوه‌ی زندگی پسران و دختران بهشتی ضرورت میداند که فرد در موقعیتی قرار بگیرد که بر اختیارات دنیای شیطانی پیشی گرفته و در طی دوره‌ی زندگی به عزت و شکوه نائل شده آن را حفظ نماید. آیا فکر نمیکند که اگر خدا میخواهد پسران و دخترانش را دوست بدارد، او باید آن نوع پسر و دختر را دوست بدارد؟ اگر او پسران و دخترانی را دوست بدارد که حتی نمیتوانند خود را حتی با شیطان هم سطح کنند، برآستی قادر نخواهد بود تا مقام پدرانه‌ی خود را حفظ نماید، اینطور نیست؟ من از تمامی شما میخواهم که با حفظ ایمان قلبی خود، عزمی نوین جزم کرده که هر روز زندگی خود را دست در دست تمامی جهانیان به پیش خواهید رفت. آنجا نقطه‌ای است که پایه برای خط اول جبهه‌ی جهانی اتحاد تعیین میشود.

"حتی اگر من در اعماق دنیای شیطانی باشم، يك مأمور مخفی بهشتی هستم، من سفیر بهشت هستم." این چیزی است که شما میبایست آن را همواره در سر داشته باشید. راه ایجاد ارتباط از جانب میلسا، به او این اجازه را میدهد که بطور مستقیم با پادشاه مملکت رابطه برقرار کند. دیگر مردم از وضعیت او آگاهی ندارند، اما او باید به پیش برود، با این ایمان که او با اختیارات و مأموریت يك مأمور مخفی زندگی میکند. هر کدام از شما باید این موضوع را بوضوح بدانید. حتی پادشاه مملکت منتظر گزارش از جانب مأمور مخفی است. بهمین صورت، وقتی که ما مأموریت خود را بر روی زمین به اتمام رساندیم، خدا منتظر درخواست و ارائه‌ی گزارش از جانب ما است.

بنابراین، اگر من بعنوان میلسا، درخواستی فوری فرستاده به این مضمون که من به این چیز و آن چیز نیاز دارم، آیا فکر نمیکنید که او شجاعانه و با بخطر انداختن خود در تمامی جبهه‌ها موضوع درخواستی مرا اجابت نماید؟ به همین شکل، اگر ایمان و باور داشته باشید که پسران و دختران شکوه مخصوص خدا بوده و از او بخواهید: "... این چیزی است که میخواهم، خواهشمندم که اجازه‌ی و امکان انجام آن را اعطاء بفرمائید." بعد شما خواسته‌ی خود را بتحقیق درآمده خواهید دید. شما در این مسیر خدا را آنگونه که هست کشف خواهید کرد، و آنگونه که تلاش دارد خواهید دید.

شما برای دستیابی به مقام رهبری، باید قادر به انجام این امر باشید. اگر مردم بیماری وجود داشته باشند، آنگاه شما میتوانید آنها را شفا دهید. اگر خودتان با سختی روبرو شدید، خدا خودش مستقیم به شما کمک خواهد کرد. شما میبایست از طریق این نوع زندگی چیزهایی زیادی آموخته، آنچه‌تانگه بتوانید با ایمان و اعتماد بنفس بر تمامی موانع سر راه غلبه کنید.

میهمانان عزیز، آنجا چه جور جانی است؟ هدف ما جستجوی فرد و خانواده نیست، بلکه راهی که در آن گام برداشته‌ایم، برای یافتن کشور است. آیا متوجه میشوید؟ اگر شما پدر یا مادر و یا فرزند کسی هستید، ما راهی جز انجام آن نداریم. اما سپس پیروان امروزین نهضت هماهنگ و خانواده‌ایکه برکت گرفته‌اند مردم این حوزه‌ی قبیله‌ای، همه بتمای خواهند گفت: "آه، کشور؟ نهضت؟ از من نپرس!" اگر چنین شود، آنگاه هر فردی وامانده و شکست خورده خواهد بود. این دیدگاه و نقطه نظر اصل است.

شما تا زمان مرگ خود تمامی تلاش خالصانه‌ی خود را در جستجوی کشور بکار خواهید گرفت. تنها آنوقت است که روز موعود فرا خواهد رسید، روزی که شما میتوانید در آن برای طلوع کشور بهشتی جشن و پایکوبی کرده و سرود پیروزی سر دهید. در میان تمامی تعالیم عیسی این چیزی است که شما باید بیاموزید. جهتی که در این تعالیم نشان داده شده است دوتا نه که یکی است. اگر او از شما بخواهد که "برویم" آنگاه شما باید بروید. اینطور باید باشد، درست نیست؟ بنابراین اگر او بگوید که "شوهر خودت را فدا کن، خانواده‌ی خود را فدا کن، و برویم"، آیا به این راه پای میگذارید یا نه؟ شما این کار را نه برای نهضت هماهنگ بلکه برای خاطر کشور انجام میدهید. آنگاه همه چیز بخوبی به پیش خواهد رفت.

در حال حاضر، در کره‌ی شمالی، دولت آن کشور تمامی پرونده‌های ثبت احوال خانوادگی را از بین برده و میخواهند ثبت احوال خانواده‌ها را از نو آغاز کنند. میدانید چرا؟ چون دنیای شیطانی در انجام همه چیز پیشقدم است. شما باید قادر باشید که یا به پیش گذاشته، شوهر، زن، والدین، فرزند، و یا هر چیز دیگر خود را برای خاطر کشور به کنار بگذارید. در غیر اینصورت نمیتوانیم کشوری تأسیس کنیم که تجسم امید ماست. اگر آن کشور بنا نهاده شود، شما والدین خود را همزمان با آن خواهید یافت. اگر شما قادر به تأسیس آن کشور نباشید، آنگاه باید نشسته و شاهد خونریزی والدین، همسر، و فرزندان خود باشید. آیا بدتر از این هم چیز دیگری وجود دارد؟ در نتیجه قبل یافتن آن کشور ما نمیتوانیم به همسر، والدین و فرزندان خود عشق بورزیم. این راه و مسیری است که مسیحیت باید در آن طی طریق کند، راهی که نهضت هماهنگ باید در آن گام بردارد.

شما باید مردمی بشوید که بتوانند خود را انکار کرده و برای خاطر کشور و آن هدف زندگی کنند. فارغ از تمامی اوضاع و احوال سخت و دشواری که ممکن است دچار آن بشوید، شما باید با فکر به امیدی که پدران به شما بسته است، مردمی شوید که جنگیده و بر تمامی آن دشواریها غلبه نماید. شما قبل از دستیابی به مقام پسر و دختر راستین خدا، باید چنین انسانی بشوید. چه نوع انسانی میتواند کشور خدا را تأسیس کند؟ کسی که با قلبی دردمند خود را انکار کرده و به خدا ارج نهد، کسی که خود را انکار کرده و زندگی خود را برای خاطر جامعه، مردم، کشور، دنیا فدا نماید، تنها او میتواند کشور خدا را تأسیس نماید. در سطحی بالاتر، کسی برای خاطر خدا زندگی میکند، حتی اگر معنایش این باشد که او باید کشور و دنیا را انکار کند، او کسی است که میتواند پادشاهی بهشتی را تأسیس کند. همچنین کسی که در عین رو در روئی با اوضاع دردناک و غم انگیز، نه برای خود که برای جامعه، ملت، دنیا و حتی برای خدا غصه میخورد، او کسی است که میتواند کشور خدا را تأسیس کند.

نه تنها این، بلکه شما در طی دوره‌ی تأسیس کشور و تحقق اهداف خدا، نیابستی به هیچ وجه در رو در روئی با شیطان شکست خورده بلکه باید پیروزی را در همه احوال کسب نموده و سپس از سطح فردی گرفته تا سطوح خانوادگی، جامعه، ملت و دنیا همه را یکی و متحد سازید. عبارت دیگر شما بایستی که بتوانید در هر شرایط و اوضاع و احوالی که قرار میگیرید، در نبرد و رو در روئی با شیطان پیروز شوید. شما اگر به درون جامعه پای میگذارید، باید با شیطان، در هر شرایطی که آن جامعه برای شما بوجود میآورد، با توانائی محض با توانائی محض جنگیده و پیروزی را بدست آورید. اگر شما به درون ملتی میروید باید با استواری پا پیش گذاشته و برای بدترین مشکلات آن ملت مسئولیت بعهده گرفته و با نیروهای شیطانی جنگیده و پیروز از آن خود نمائید.

آیا فکر میکنید که شیطانی که به مدت شش هزار سال برای خدا مشکلات و سختیهای بسیاری بوجود آورده است، در برابر شما به آرامی بگوید: "او پسر، کافی است، فکر میکنم که بهتر است که تسلیم بشوم." سپس سر خود را بزیر انداخته و برود؟ شما خودتان آیا حتی به لباسی که برای شستن کنار گذاشته‌اید ارزش نمیدهید؟ آیا همینطوری آن را به دور میاندازید؟ اگر هم بخواهید دست به اینکار بزنید، آن را تفتیش کرده که مبدا چیزی در آن جا مانده باشد، بعد آن را پاره کرده و يك مدتی هم آن را بصورتی دیگر مورد استفاده قرار میدهید و سرانجام آن را به دور میاندازید، یا در پائینترین وضعیت لاف آن را میبویید، منظورم این است که شیطان از هیچ چیزی براحتی دست برنمیدارد، به همین دلیل او سرسختی خود را در همه احوال حفظ میکند. در نتیجه ما با خودمان را با نقطه‌ی مرکزی سازگار و هماهنگ بسازیم. حتی رورند مون نهضت هماهنگ هم روزی که از نقطه‌ی مرکزی دوری کنید، بیرون رانده خواهد شد. اگر سمت و جهت صحیح نباشد آنگاه شما نمیتوانید که در کار و تلاش خود پیشرفتی داشته باشید. دلیل اینکه ما در پی کشور خدا هستیم، یافتن دنیا است و ما برای خاطر دنیای روح در جستجوی (بازسازی) دنیای (مادی) هستیم. سپس بعد از نیل به این هدف، مرحله‌ی بعدی چه خواهد بود؟ آنگاه، به خدا ملازمت کرده، به زمین بازگشته، و با حفظ جایگاه و مقام خود بهمراهی تمامی دیگر ملت‌های دنیا به خدا ملازمت نموده و برای پیشکش و بازگرداندن شکوه پیروزی کسب شده به خدا به پیش میرویم. شما برای انجام درست و صحیح هر چیزی باید بدانید که مأموریت نهضت هماهنگ چنین روحیه‌ی

جنگاورانه‌ای را می‌طلبد.

ما میبایست برای ساخت موطن اصیل ابدی با پاهای برهنه به پیش برویم. آیا میتوان این کشور را با چیزهای باقی مانده بعد از پر سازی خودمان، حفظ و نگهداری کرد؟ با این توصیف آیا شما میتوانی انرژی خود را برای نگرانی در مورد خودتان صرف کنید: چه میپوشم، کی غذا خواهم خورد، چی دارم و ...؟ ما میبایست راه را بطور واضح مشخص نموده و با دستها و پاهای برهنه پیشگام بشویم. این چیزی است که ما در نهضت هماهنگ انجام میدهم.

آیا شما قهرمانانی هستید که برای تأسیس سرزمین پدری و موطن اصیل با استواری خواهند ایستاد، یا شکست خوردگانی هستید که به خاک خواهند افتاد؟ وقتی میگوییم "قهرمان"، منظور کسی است که نماینده کشور بوده و وظایفی را بدوش بکشد که دیگران از انجام آن عاجز هستند. ما کلمه قهرمان را برای کسانی که درست مثل دیگران زندگی میکنند، بکار نمیبریم. چنین افرادی، سرباز خواند میشوند. اگر وقتیکه فرماندهی او در انجام مأموریتش عاجز بوده و آنها مجبور به عقب نشینی باشند، او برخاسته و آن مأموریت را به انجام برساند، آنگاه ما آن سرباز را "قهرمان" میخوانیم. کلمه چینی قهرمان، "ینگ سا" است، و ینگ بمعنای تندرو و چابک میباشد. یعنی اینکه او باید در دیدن چنان چابک باشد که حتی از مقابل گلوله‌های شلیک شده بسویش بگریزد. براستی نمیتوان عبارت قهرمان را برای کسی که اعمال و رفتار او درست مثل دیگران است، مورد استفاده قرار دهیم.

چه کسی است که باید قهرمان بوده و برای ساخت آن کشور پیشگام بشود؟ مکان تأسیس آن کشور کجاست؟ اگر شما میخواهید تا کشوری بنا کنید، به حکومت ملی، شهروند و سرزمین و خاک ملی نیاز دارید، حال با توجه به این نکته متمرکز بر پادشاهی بهشتی، چه جا و مکانی میتوان سرزمینی برای تشکیل کشور خدا بشود؟ آن مکان باید از دارائی نهضت هماهنگ باشد، اینطور نیست؟

چه کسانی شهروندان پادشاهی بهشتی خواهند شد؟ پیروان و اعضای نهضت شهروندان پادشاهی بهشت خواهند بود. چه کسانی حاکم خواهند بود؟ شما! شما نماینده سران روستا، قبیله، شهر، کشور و منطقه هستید. آیا شما به مقام فاعلی و نقطه‌ی مرکزی نائل شده‌اید؟ اگر کسی از جانب دنیای شیطنی، با در دست داشتن بمب بسوی شما بیاید، شما باید اولین فردی باشید که برای مقابله به پیش میروید. آیا متوجه میشوید؟ آیا فکر میکنید که توان انجام آن را دارید؟ حتی اگر یک ریال در دست داشته باشید باید آن را برای توسعه و پیشرفت نهضت مورد استفاده قرار دهید. شما آن را برای توسعه‌ی حوزه‌ی کشور همینطور برای گرد هم آوردن مردم مورد استفاده قرار میدهید. مدیر نهضت نماینده‌ی حاکم بوده، در مقام کنخدا برای روستا، در مقام والدین خواهد بود. شما باید چنین سنتی را از خود بجای بگذارید، ما براستی چیزی از خودمان نداریم.

از کره چه نوع کشوری می‌خواهیم بسازیم؟ وقتیکه همراه با ایجاد ارتباط دارائی‌های موجود را پخش و توزیع کنیم، آیا یک کشور کمونیست را بنا خواهیم کرد، یا همین وضعیت امروزی کره ادامه خواهد داشت، یا اینکه در پی تأسیس کشوری نوین هستیم، که به هیچ کدام یک از دو تایی دیگر شباهتی ندارد؟ با توجه به این توصیفات، احساس میکنیم که زمان ما کوتاه و کوتاوتر میشود، شما اعضای نهضت که با عزمی راسخ پابرجای مانده و مسئولیت آن را بعهده میگیرید، میزان احساس مسئولیتتان برای چنین وضعیتی چقدر میباشد و تا چه اندازه عزم جزم کرده‌اید که خود را برای این امر فدا نمائید؟ این چیزی است که از شما می‌خواهم. آیا اعتماد بنفس دارید؟ ما باید که به شمال، به ورای مدار ۳۸ درجه رفته و پایگاه و مراکز خود را در شهرهای پنج ایالت کره‌ی شمالی بنا کنیم. باید به این بیندیشید که در این زمان که ما با کمبود نیروی انسانی روبرو هستیم، چه کسی مسئولیت "چانگ جو" را در شمال بعهده میگیرد. آیا شما کسانی هستید که تمامی تلاش قلبی خود را گذاشته و خود را برای تقبل مسئولیت به مدت ۱۰ یا ۲۰ سال متمرکز بر حوزه‌ی چانگ جو آماده کنید؟ و اگر این امر به تمامی به انجام نرسید، سپس در زمان مرگ خود برای بازماندگانتان این دستورالعمل را از خود بجای بگذارید که: به سختی مطالعه کرده، آموزش دیده، و خود را برای تقبل مسئولیت برای حوزه‌ی بهشتی در چانگ جو آماده کنید. این چیزی بوده است که تا به امروز به آن اندیشیده و خود را برای آن آماده کرده بودم.

با این توصیف، آیا اشکالی ندارد که اعضای جوان خوش و خندان دست در دست همسر و فرزندانشان به زادگاه خود بازگردند؟ آیا اشکالی دارد یا ندارد؟ اگر چه ممکن است که جان خود را از دست بدهید، باید آن کشور را تأسیس کنید، بعد میتوانید از این دنیا دست بکشید. اگر چه ممکن است که جان فدا کنید ولی قبل از رفتن به دنیای روح باید آن کشور را برای فرزندانمان بسازید. چیزی که می‌خواهم به شما بگویم این است که برای پیشروی درست و صحیح همه چیز باید عزمی نوین جزم کنید. شما باید مصمم بشوید که: "من به بالا به مرزهای روسیه و منچوری رفته و با حزب کمونیست رو در رو و درگیر خواهم شد. من در عمق گلوله باران‌های شبانه روزی مسئولیت بعهده گرفته، و یک نگاهی برای مرزهای ملی خواهم بود. حتی اگر کشور من از این موضوع آگاه نباشد، حتی اگر هیچ کسی نداند، با اینحال، حتی لازم باشد که زندگی خود را در طی این دوره‌ها فدا کنم، قلب و وفاداری من نسبت به آن کشور تغییر نخواهد کرد." ما دقیقاً به یک چنین چیزی نیاز داریم.

اگر دنیا شما را ندیده میگیرد، مهم نیست. زمانیکه شما پا به دنیای روح گذاشتید، همه چیز برملا و آشکار خواهد شد. هستی به این صورت برنامهریزی شده است. با فکر به این موضوع، شما باید بدانید که ما با کمبود نیروی انسانی روبرو هستیم. آیا متوجه میشوید؟ باید بدانید که ما به نیروی انسانی بیشتری نیاز داریم. حتی اگر کسی که بسان مترسک لاغر باشد، ما میتوانیم به او شیبور داده، یا آدم آهنی‌هایی بسازیم که بتوانند به حول و حوش کره‌ی شمالی رفته و شیبور بنوازند. این چیزی است که آرزوی انجام آن را داشته و حتی خدا خواهان انجام آن است. در عین اینکه شما بسان یک انسان با دهان، با احساس، با داشتن جسم و روحی ۲۰ یا ۳۰ ساله خلاصه با همه چیز تولد (روحی)، یافته‌اید، معنی ندارد که بگویند قادر به تدریس اصل الهی نیستید. شما باید به سختی اصل الهی را مطالعه کنید، حتی اگر دچار کم خوابی شده و حتی حلقه چشمان شما از کم خوابی مجروح شده یا حتی بترکد. شما باید خود را آماده کنید، حتی اگر به بی غذایی و گرسنگی بیافزید و به یک مشت پوست و استخوان میل بشوید. آنگاه آن مترسک، آن کیسه‌ی پوستی ملو از استخوان بتمامی ارزش دریافت عشق خدا را خواهد داشت. آیا فکر نمیکنید که خدا تمام انتظار خود را بر روی آن مرد متمرکز خواهد کرد، حتی اگر او ضعیف و شکننده باشد؟

عیسی نیز برای تأسیس آن کشور پا بعرصه‌ی گیتی نهاد. اگر موطن اصیل وجود نداشته باشد، آنگاه وضعیت اسفبار و رقت‌انگیز خواهد بود. مردم مذهبی همواره در وضعیتی اسفبار میزیسته‌اند، چرا که فاقد موطن اصیل بوده‌اند. اگر قرار است که قضاوتی باشد، آنگاه افراد، خانواده‌ها، قبیله‌ها و ملتها و دنیا باید خود را با استانداردی تغییر ناپذیر تطبیق کنند، و سپس متمرکز بر آن استاندارد تأسیس شده قضاوت شکل خواهد گرفت. سرزمین پدری یا موطن اصیل، آخرین جایگاه امید است. مردم، قبایل، خانواده، و افراد همه بتمامی جزئی از این سرزمین پدری هستند.

آیا شبهه جزیره‌ی کره توانسته است که به مقام موطن اصیل نائل شود؟ نه، نتوانسته است، و لازم است که ما این امر را بواقعیت درآوریم. ضروری است که هر کدام از ما برای تأسیس موطن مورد نظر خدا، عیسی و روح القدس بسختی و با ایمانی راسخ کار کنیم.

خوبی چیست؟ خوبی به معنای فدا کردن فرد برای خانواده، خانواده برای قبیله، و فدا کردن قبیله برای طلوع موطن اصیل است. همه برای بازسازی آن کشور فدا میشوند، و وقتی که آن کشور بازسازی شد، همه وطن پرستانی وفادار و دوست داشتنی خواهند شد. اگر ایمان و اعتماد وفادارانه در سطح ملی پیشکش شد و استاندارد ملی تأسیس شد، آنگاه شما همچنین بعنوان کسی که پایه‌ی خانوادگی و قبیله‌ای را تأسیس نموده به رسمیت شناخته خواهید شد. ایمان خالصانه‌ی مطلق در برابر خدا، استاندارد این راه میباشد، آنگاه تمامی محتویات آن دوره برسمیت شناخته خواهد شد.

ما برای انجام صحیح و درست همه چیز چگونه باید به پیش برویم؟ عیسی گفت: "پدر نه به خواست من، که براساس خواست تو." در اینجا "خواست من" یعنی خواست دنیا و "خواست تو" خواست خدا است. شما اعضای نهضت هماهنگ تا به حال چه کرده‌اید؟ آیا توانسته‌اید که راه میهن پرستان وفادار را تأسیس کرده و با در دست داشتن نتیجه‌ی واقعی پا پیش بگذارید؟ شما باید راه فرزندان خلف را تکمیل کرده و سپس خود را با نتایج واقعی پیشکش کرده و با آمادگی سطوح فرد، خانواده، قبیله، کشور و دنیا لباس جنگ برتن کنید. شما در حین پیشروی و جنگ در سطح جهانی باید پایه‌ای قومی نژادی تأسیس کنید، شما باید در موقعیتی قرار گیرید که ارزشی برابر با ارزش نجات دهنده به شما اعطاء شود. در حینی که رهبر بعنوان پرچمدار راه در سطح جهانی به پیش میرود، شما، هدایت‌شدگان، باید راه در سطح قومی نژادی را آماده کنید. مردم بسیاری با امید به راه آزادی جان خود را از دست دادند. آنها جان خود را از دست دادند با این امید که این امر روزی بواقعیت در خواهد آمد، اگر چه نمیدانستند که آن روز چه زمانی فرا خواهد رسید.

اعضای نهضت هماهنگ پایه را از سطح فردی تا قومی- نژادی و ملی آماده کرده‌اند. اکنون ما میبایست تمامی بشریت و تمامی ملت‌های دنیا را بسیج کنیم. ما میبایست در پی روز تأسیس موطن اصیل، روز آزادی، صلح و شادی باشیم، و برای نیل به این هدف در راه گام برداریم، حتی اگر مسیری مملو از سختی و رنج و درد باشد. این راه و کنالی است که من همه چیز را از طریق آن میبینم، و این استاندارد خدا است. عیسی در جستجوی این استاندارد جان سپرد. ما باید با تحمل رنج و آزار در طی دوره‌های تأسیس موطن اصیل به پیش برویم. ما میبایست برای کشور کره مسئولیت بعهده بگیریم. ما میبایست درد و سوزش دیرینه‌ی احاطه شده در اطراف موطن عیسی، روح القدس، تمامی مقدسین، و موطن هرگز تأسیس نشده‌ی خدا را تسکین دهیم. اگر قادر به انجام به این امر این وظیفه نباشیم، بهیچوجه در هیچ جا و مکانی نمیتوانیم سربلند باشیم.

مسئولیت کنونی ما، یافتن موطن ما است، و برای یافتن آن باید برای خاطر آن زندگی کنیم. اگر نتوانیم برای خاطر وطن زندگی کنیم قادر به ساخت و بنای آن نیستیم. جهان را موطن اصیل خود بساز و برای آن زندگی کن. فردی با داشتن چنین طرز تلقی صلاحیت بنای موطن اصیل را خواهد داشت. خوردن، خوابیدن، قدم زدن شما در خیابان، تمامی زندگی و تمامی اعمال و رفتار شما باید برای آفرینش و بنای آن سرزمین موعود باشد.

ما به همین دلیل جنگیده و حتی برای دریافت ضربه‌ی شمشیر از جانب کمونیست‌ها در روز روشن آماده هستیم. اگر مردم کره قادر به انجام آن نباشند، ما کسانی هستیم که باید که آن را به انجام برسانیم. اگر مردم نمیتوانند بروند، ما بایست برویم، و برای انجام آن ما میبایست موطن اصیل خود را بیشتر از هر کس دیگری دوست بداریم. منظورم این است که اگر میخواهید چیزی بخورید، برای خاطر آن سرزمین بخورید، و با وقتی که ازدواج کرده و به خانه‌ی شوهر میروید، آن را برای خاطر آن سرزمین انجام دهید. این برای خاطر موطن اصیل میباشد. اکنون گروهی هستند که با کلام من برمیخیزند، گروهی که با توجه به دستور العمل من بسیج خواهند شد، اما من چنان مردی نیستم که به اینجور چیزها دل خوش کنم. من برای تأسیس پایه و توسعه‌ی آن طلوع موطن اصیل را تضمین میکنم، حتی اگر لازم باشد، نهضت هماهنگ را برای انجام این امر فدا خواهم کرد. باید دستور العمل مذهبی، مردم و کشوری وجود داشته باشند که بتوانند خانواده‌ی تأسیس شده، بعنوان هدف مرکزی شش هزار سال مشیت الهی، را دریافت کرده و بپذیرند.

پایه برای دریافت خدا تأسیس شد، و آرزوی خدا ارتباط آنی همگان بوده است، اما چنین چیزی بواقعیت درنیامده و همه چیز شکسته شده و از بین رفت، بنابراین وظیفه‌ی جمع و جور کردن چیزها باقی مانده است. ما برای ایجاد ارتباط دوباره، میبایست در خط اول ایستاده و بدویم. وقتیکه هوا تاریک شده و زمان بخواب رفتن شما فرا میرسد، شما باید با آن موطن امید بخواب بروید. البته آن سرزمین هنوز وجود خارجی ندارد، اما بعنوان یک شهروند موطن اصیل، برای خاطر آن سرزمین بخواب رفته، و بعنوان یک شهروندی که برای آفرینش آن سرزمین تلاش دارد، از خواب برخیزید. اگر نمیتوانید به آن سرزمین فکر کنید، حتی از هیچیک از پنج حس خود از جمله، بویایی، شنوایی، چشایی... استفاده نکنید. حتی تا فرارسیدن آن روز، حتی نمیرید، زمان تا فرارسی آن روز بسیار کوتاه است. برای انجام این وظیفه، ما باید بر تمامی انواع رنج و عذاب و بدبختی و فلاکت غلبه کنیم.

اگر کاری برای انجام دادن در دست دارید، حتی اگر لازم به شب زنده داری باشد، آن را به انجام برسانید. یعنی اینکه، وقتیکه تنها راه برای تأسیس آن سرزمین، با توجه به دوره‌ی زمانی، افزودن سنگینی یک بره‌ی قربانی شده باشد، و شما در این زمان مسئولیت افزودن آن را داشته باشید، حتی اگر یک قطره‌ی آب، بره‌ی قربانی اشک و عرق، باشد، آیا درست است که در راحتی و آرامش خمیازه کشان دراز کشیده و بخواب رفته و از خواب برخیزید؟ در واقع، شما بمحض بیداری بایستی در برابر خدا سجده نموده و بگوئید: "پدر، من به خاطر گام نهادن در این مسیر تنهایی، راه تأسیس پایه برای کشور پیروزمند ما، راه آرامش و امنیت که همواره در پی آن بوده‌اید، و راه تأسیس کشوری که از طریق آن شما میتوانید دنیای مورد نظر خود بنا نهید، جز احساس غم و افسردگی، احساس دیگری نمیتوانم داشته باشم، و اگر من چنین احساسی دارم، حال و احوال شما چگونه باید باشد؟"

شما نمیتوانید بر روی زمین دراز بکشید، به دلیل اینکه خسته هستید، حتی اگر جان میسپارید باید برای خاطر موطن اصیل باشید. به همین خاطر، وقتیکه پیر شده و احساس خستگی کنم، میخواهم قادر باشم تا آخرین وصیت نامه، آخرین خواست را از خود به جای بگذارم: "من همه ی آنچه را که از دستم برمی‌آید برای خاطر خدا انجام دادم، من هر آنچه را که در توانم بود برای خاطر آن کشور انجام رساندم."

عیسی گفت: "نگران خوراک و پوشاک خود نباشید، چرا که کافران در پی آنها هستند. نخست در پی عدالت و پادشاهی خدا باشید." و همانطور که نشان داده شد، جریان مرکزی و اصلی اندیشه در کتاب مقدس پادشاهی (یا موطن اصیل) است. این فلسفه نمیگوید که در پی شادی و خوشحالی خودت باش بلکه میگوید که در پی آن کشور باش. بنابراین اگر شما بعنوان یکی از شهروندان آن کشور دنیا آمده‌اید، و اکنون

ازدواج کرده و شوهر دارید، شوهر شما نماینده‌ی آن کشور میباشد، در نتیجه شما باید قبل از شوهر خود به آن کشور عشق بورزید. برای مردان هم همینطور است، همسر شما نماینده‌ی آن کشور بوده و شما قبل از همسر خود باید به آن کشور عشق بورزید. شما باید بتوانید از همسر خود بخواهید که تا به آخرین حد پیش رفته و با گفتن: "هر چه که در توانم بود انجام دادم، و دیگر بیش از این کاری از دستم برنماید." حتی جان فدا نماید. جان سپردن همراه با این بیان که: "من میبایست چنین و چنان میکردم...!" اصلاً و ابداً خوب و ایده آل نیست. به همین سبب، ما کار و تلاش بسیاری برای انجام داریم، حتی اگر تا به این زمان مراحل را تکمیل کرده باشیم. شما باید همواره بگام جلوتر از دیگران باشید، حتی وقتی که دیگران در خواب هستند، ما میبایست بگام بیشتر برداشته و به پیش برویم. چیزی را که شما باید بتواند مطرح کنید این است: "هی دنیای شیطانی! خوش باش! شماها اگر میخواهید، تمامی روز و شب را استراحت کنید. ما در جستجوی آن کشور به پیش خواهیم رفت."

هم میهنان گرامی، عزیزانی که در پی اتحاد شمال و جنوب کره هستید! مخصوصاً میخواهم بگویم که مأموریت شما زنان بازسازی مردان و زنان جوان است، و مأموریت دانش آموزان نیل به مقام فرزندان راستین از طریق آموزش راستین میباشد. این مأموریت شما است.

در ورای آن، مادران و فرزندان برای تأسیس استاندارد لازم باید متحد و یگانه شوند تا شوهران برای دستیابی به مقام پسران راستین بهشتی آموزش دیده و رشد نموده، سپس از والدین راستین پیروی نموده، به خدا ملازمت کرده و ایده‌آل پادشاهی بهشتی بر روی زمین و در دنیای روح را بازسازی کنند.

در پایان، اجازه میخواهم تا مطرح کنم که امیدوارم سخنان امروز در شکل‌گیری حرکتی ملی برای نیل هر چه سریعتر به اتحاد شمال و جنوب متمرکز بر عشق راستین، یاری‌بخش شما باشد.

خدا به شما و خانواده‌های شما برکت دهد.

متشکرم.